

# مجموعه مقالات تایماز اور مولو

طاھر محامی (تایماز اور مولو)



## مجموعه مقالات تایماز اورمولو

طاهر محامی (تایماز اورمولو)

ناشر:

انجمن مدنیت، فرهنگ و بیداری اجتماعی خزر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

چاپ اول

بهار ۲۰۱۸ - آنکارا

NO: 10

## فهرست مطالب:

- ۵ مقدمه ناشر
- ۷ مقدمه نویسنده
- ۹ پیشینه مسئله کُرد و آذربایجان از صفویه تا حال
- ۷۳ چقدر از تاریخچه فاشیسم در ایران اطلاع داریم؟
- ۸۵ شعوبیه بزرگترین نهضت جعل تاریخ و دروغ سازی
- ۱۶۷ قتل عام آذربایجان را فراموش نکنیم
- ۲۰۵ واقعیت حرکت خلق مسلمان چه بود؟



## مقدمه ناشر

طاهر محامی (تایماز اورمولو) قلمی نام آشنا در حرکت ملی آذربایجان است. او در زمینه تاریخ آذربایجان، خصوصاً تاریخ غرب آذربایجان و البته معضل تروریسم در غرب آذربایجان دارای تحقیقات و تألیفات ارزنده و شایان تقدیری است. تایماز اورمو در قامت یک فعال ملی، یک ژورنالیست و یک محقق دارای سبک و سیاق خویش است. او در حالی که از قضاوت های حق طلبانه، واقع گرایانه و منصفانه باز نمی ماند در عین حال شخصیتی مستقل و آزاد منش است.

اثری که هم اکنون مطالعه می فرمایید مجموعه ای از مقالات تایماز اورمولو است که هر کدام نتیجه تحقیقات و مطالعات دامنه داری می باشد و به لحاظ کیفی دارای ارزش ثبت در مجموعه ادبیات سیاسی و تاریخی آذربایجان هست. بخش عمده ای از این آثار در زمان اقامت جناب تایماز اورمولو در آذربایجان جنوبی و شهر اورمیه به رشته تحریر درآمده و برآمده از معلومات و تحقیقات میدانی می باشند. شخصاً معتقدم مطالعه این مقالات از جهت روشن سازی زوایایی تاریک از تاریخ وطنمان حائز اهمیت و ارزش می باشد.

«انجمن مدنیت، فرهنگ و بیداری اجتماعی خزر» که در کشور ترکیه فعالیت می کند تلاش دارد به عنوان بخش مهمی از رسالت خود، با چاپ و نشر آثار صاحبان قلم، اندیشمندان و صاحب نظران آذربایجان جنوبی قدمی در راستای غنی سازی هر چه بیشتر ادبیات مکتوب حرکت ملی آذربایجان بردارد. در این

راستا چاپ و نشر آثاری همچون «رنسانس هویتی ترکان ایران» (علی اصغر حقدار - ترکی و فارسی)، رمان تاریخی «تانرینی گولله‌لمک» (حسن فرهنگی - ترکی)، باز نشر رمان تاریخی «سورگون اومودلار» (ائلدار قاراداغلی - ترکی الفبای لاتین و عربی) و «ترکیت مدرنیت معاصریت» (علی اصغر حقدار - فارسی) جز فعالیت‌های این انجمن می‌باشد. هم‌اکنون این انجمن مفتخر است که کتاب «مجموعه مقالات تایماز اورمولو» را چاپ و نشر می‌کند و البته آثاری از علی اصغر حقدار و داود توران نیز در شرف انتشار می‌باشند.

بدین وسیله برای دوست عزیز و هم رزم راستینم، جناب تایماز اورمولو آرزوی موفقیت هر چه بیشتر کرده و امیدوارم در آینده نیز شاهد آثار ارزنده بیشتری به قلم وی باشیم.

## مجید آراز

دبیر انجمن مدنیت، فرهنگ و بیداری اجتماعی خزر

و

عضو شورای مرکزی تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان

بهار ۲۰۱۸ - آنکارا

## مقدمه نویسنده

مجموعه مقالات پیش رو گزیده‌ای از نوشته‌های متعددی است که بین سال‌های ۱۳۸۵ تا ۸۹ در اورمی به رشته تحریر درآمده است. مقصد این بوده که برخی اطلاعات تاریخی که عمده‌اً از طرف دولت و نهادهای مختلف فرهنگی وابسته به جریان فکری پان‌ایرانیسم و شعوبی جعل، وارونه و یا به فراموشی سپرده می‌شوند به صورت موجز اما قابل استفاده در اختیار جوانان و علاقه‌مندان ترک قرار گیرد. نهضت هویت طلبی در آذربایجان در آن سال‌ها به تازگی در میان ملت ریشه دوانیده و کم‌کم تبدیل به یک جریان سیاسی می‌شد. منابع بسیار کم بود و اینترنت وضعیت کنونی را نداشت. نیاز به منابع تاریخی به شدت احساس می‌شد. در آن سال‌ها در جمع برخی دوستان حاضر می‌شدم و به فراخور حال و زمان گاهی در مورد برخی مسائل صحبت‌هایی انجام می‌دادم. با استقبال اهل اندیشه و جوانان به تدریج تشویق شدم تا مطالب را به تحریر درآورده و در قالب مقالات کوتاه در اختیار دوستان قرار دهم. بعدها این مقالات در وبلاگ شخصی این‌جانب به نام «اورمو آذربایجانین قلبیدیر» چاپ شد و به تدریج در سایت‌های مختلف تشکل‌ها و احزاب هویت طلب به شکل گسترده منعکس شدند.

تلاش و محبت دوستان انجمن خزر در آنکارا فرصتی پیش آورد تا برخی از نوشته‌های مهم را که به نظر می‌رسد اکنون نیز قابل مراجعه و مطالعه برای جوانان و اقشار آذربایجانی، ترک‌های ساکن در ایران و سایر حقیقت‌جویان

باشند به چاپ سپرده شوند تا بدین وسیله در قالب کتاب در اختیار عموم قرار گیرند.

بر خود فرض می‌دانم از تلاش همه عزیزان و دوستان که این فرصت را به وجود آوردند بخصوص دوست گرامی جناب مجید جوادی تشکر کنم. این کتاب ادعای آکادمیک بودن ندارد، تلاشی است متواضع به منظور ارائه موجز اما قابل استفاده برخی مطالب مهم که کمتر در اختیار جویندگان حقیقت قرار می‌گیرند. این مجموعه امکانی است در اختیار کسانی که دسترسی کمتر به منابع و مأخذ دارند.

**طاهر محامی – تایماز اورمولو**

زمستان ۱۳۹۶ واشنگتن دی سی



## پیشینه مسئله کرد و آذربایجان از صفویه تا حال

### مقدمه

چه کردها و چه هم‌مسلکان آریایی آن‌ها تاکنون نتوانسته‌اند از منشأ نژادی و پیدایش کردها چیز دقیق و علمی به دست دهند. با طرح شعارهایی همچون کردها آریایی و ایرانی‌ترین ایرانی‌ها هستند خواسته‌اند بنا به منافع سیاسی خود کردها را ایرانی جلوه داده و از شدت شورش‌های آن‌ها بکاهند و یا بدین‌وسیله از آنان متحدی برای خود در مقابل ترک‌ها بسازند.

زمانی آن‌ها را به گوتی، لولوبی، کاسی، ناپیری، میتانی، سوباری، مانایی، اورارتو نسبت داده‌اند و زمانی آن‌ها را با قبایل هندواروپایی پیوند زده‌اند. اکنون

معلوم شده ملل فوق یا بکلی متفاوت از کردها بوده و یا از اقوام و ملل پروترک می‌باشند. مطلب زیر را یکی از سایت های کرد در مورد نژاد کرد ذکر می‌کند:

البته تاکنون هیچ مورخی نتوانسته تاریخ دقیق حضور کردها را در سرزمین‌هایی که هم‌اکنون سکونت دارند و قبلاً ساکن بوده‌اند را مشخص کند چراکه این‌گونه می‌نماید که کردها خیلی قبل‌تر از آنکه بشود تاریخ را پشتوانه قرارداد در این سرزمین‌ها سکونت داشته‌اند و چون قبایلی قدرتمند بوده‌اند بیش از آنکه بانام کرد شناخته شوند بانام قبایلشان که در بالا اشاره شد معروف گشته‌اند. دلیل اثبات این ادعا همین بس که کردها هم‌اکنون نیز به نام قبایل و پیشینه خودشان بیشتر مفتخرند تا سرزمینی واحد.

خوب حتی اگر خواننده حرفه‌ای تاریخ نیز نباشیم به سست بودن این ادعا می‌توانیم یقین حاصل کنیم. اخیراً برخی آقایان کرد خود را به مادها نسبت می‌دهند. این نیز یاوه‌ای بیش نیست. طبق نوشته هرودت و منابع کهن آشوری و یونانی در مجموع معلوم می‌گردد که سه طایفه از شش طایفه تشکیل‌دهنده اتحاد مادها یعنی بوسیان، ستروخاتیان و بودیان بوده و سه طایفه مادی دیگر عبارت بوده‌اند از آریزانتیان و مغ‌ها و سرانجام پارتاکانیان. هیچ‌کدام از این‌ها هیچ ربطی به کردها ندارند. ترکیب قومی و اصل و تبار ماد بخصوص حصه غربی آن کاملاً مشخص است و طی هزاره سوم تا اول قبل از میلاد دست‌نخورده مانده است. بخش بالای دیاله از قوم قوتی و لولوبی، لولوبی‌ها یا اولو بیلیر در نواحی غربی و قوتی‌ها در نواحی شرقی، همچنین بعضی عناصر

هوریانی نیز دیده میشوند. چنانچه می‌بینیم این‌ها تماماً اقوام پروترک می‌باشند و دخلی به کردها ندارند.

### پس منشأ واقعی کردها کدام است؟

به نظر می‌رسد بعد از مهاجرت ارمنی‌ها از بالکان‌ها به محدوده سوریه کنونی و امتزاج آن‌ها با آشوریان به مدت ۱۵۰۰ سال امپراتوری آشور بلای جان ملل منطقه شده بود. این قوم وحشی برخلاف تبلیغاتی که مورخان عمدتاً یهودی غربی به راه انداخته‌اند نه بناکنندگان تمدن بلکه نابودکنندگان حرفه‌ای تمدن بشری بوده‌اند. بارها به آذربایجان فعلی که محل سکونت اجداد ما بوده هجوم آورده و وارد و خارج شده‌اند و همین‌طور بارها به بابل هجوم بردند. تمدن عظیم بشری سومر را نابود کردند. باعث زحمت کاسسی‌ها، عیلامی‌ها و تمدن شوش بوده‌اند. نهایتاً با اتحاد ماد (از اجداد ترک‌های کنونی) و امپراتوری بابل حکومت آشور به کلی منهدم گردیده و دیگر قابلیت ایجاد دولت را به دست نیاورد. جماعتی از آنان به‌عنوان اسیر به آذربایجان و قسمتی دیگر در آناتولی ساکن شدند و برخی نیز در عراق کنونی باقی‌مانده‌اند. (نوادگان همین‌ها بودند که اواخر قرن نوزدهم آن فجایع عظیم بشری را در آذربایجان و آناتولی به همراه آرامنه به وجود آوردند). در اثر این شکست آرامنه نیز به سرنوشت آن‌ها دچار شدند و در ایران فعلی، هند و عثمانی پراکنده شدند. مابقی در اثر امتزاج با قبایل هندواروپایی که به فلات ایران آمده بودند تغییر ماهیت داده و پایه

کردهای فعلی را گذاشتند. بنابراین کردها در منطقه بعد از ترک‌ها، آرامنه، آشوری‌ها و قبایل فارس به وجود آمده و اساساً ملت جدیدی هستند. در طول تاریخ نتوانسته‌اند هیچ دولت بزرگ و ماندگاری برپا کنند به جز چند خان‌نشین که به‌فوریت از طرف همسایگان سرکوب شده‌اند. ماهیت معیشت آنان نیز بر پایه دامداری و جنگ و راه زنی بوده به همین سبب است که در تاریخ به نام دانشمند یا شاعر و یا معمار و سرسلسله و برپاکننده دولتی از میان کردها بر نمی‌خوریم. موسیقی آن‌ها چیزی شبیه موسیقی فارس‌ها و زبانشان لهجه‌ای از فارسی است. رقص آن‌ها نیز تماماً شبیه رقص آشوری‌ها است. لباس ملی کردی کاملاً شبیه لباس آشوری‌ها است با مختصری فرق در شلوار و دستاری که به سر می‌بندند.

شاهد زنده قرابت نژادی کرد و آشوری نوشته‌ای از یک سایت کردی است که به تشریح پیدایش حزب دمکرات کردستان در مه‌آباد به سال ۱۳۲۱ می‌پردازد:

در بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۱ شمسی گروهی کوچک از مردان برخاسته از گروه‌های میانی شهر مه‌آباد، جمعیت «کومله‌ی ژیانی کرد» را پایه‌گذاری کردند. «کومله» به معنای توده، حزب یا کمیته و «ژیان» به معنای زندگی، زیستن یا حیات؛ و «کومله‌ی ژیانی کرد» یعنی کمیته یا جمعیت تجدید حیات کرد.

اساس پذیرفته شدن در جمعیت «ک.ژ.ک» که بر اساس کرد بودن بنانهاده شده بود، به همین دلیل اکراد شیعه، علی اللهی، آشوری‌ها و مسیحی‌ها که از نظر ریشه ملی به اکراد می‌پیوستند در این جمعیت یافت می‌شدند.

پژوهشگر تاریخ جمهوری مهاباد، آرچی روزولت می‌نویسد: «سرشت کومله بسیار ملی بود و عضویت در آن محدود به کسانی بود که از پدر و مادر کرد باشند. تنها استثناء این قاعده کسانی بودند که مادرشان آشوری بود».

یک مثال دیگر: هنگامی که مارشیمون رهبر مذهبی آشوری‌ها در سال ۱۹۱۷ در سلماس ساکن بود جهت اتحاد با اکراد به سیمیتقو نامه می‌نویسد چنین می‌گوید:

ما و شما از یک تبار هستیم آنچه باعث جدایی ما و شما شده کیشی است که پذیرفته‌ایم.

به این ترتیب ظن قوی آن است که اکراد دنباله آشوری‌ها هستند. آن چیزی که مورخان یهودی غربی به عمد از کنار آن گذشته‌اند. اکنون آنچه در میان مسیحیان آشوری و ارمنی و اکراد در افواه عموم جاری است و من به کرات از زبان اینان در اورمیه شنیده‌ام چنین است که آشوری‌ها و کردها برادران ناتنی و کردها پسرعموهای ناتنی ارمنه هستند. بررسی موقعیت آشور در تاریخ باستان نشان می‌دهد خواستگاه اکراد در سرزمینی میان سوریه و عراق کنونی و قسمتی از ترکیه فعلی است.

## اکراد کی و چگونه به آذربایجان (غربی) وارد شده‌اند؟

سابقه حضور اکراد در آذربایجان بسیار جدید است. بنا به نوشته یک سیاح ایتالیایی بنام وینچنتو دالساندرو که در زمان شاه‌طهماسب صفوی شاهد جریان امور در آذربایجان بوده است بنا به دستور سلطان صفوی روستاهای واقع در دو سوی مرز ایران و عثمانی به مسافت ۶ روز راه ویران شدند. (زمین سوخته) و هر دژی در آن سامان تخریب شد. تا عثمانیان رغبتی به تصرف آن حدود نداشته باشند. به جرئت می‌توان گفت تا عصر شاه‌عباس اول در ناحیه غرب آذربایجان کشت و زرع صورت نمی‌گرفت. در این زمان به دستور شاه‌عباس اول ایل افشار وارد جلگه اورمیه شدند و در اندک مدتی غرب و جنوب دریاچه را تبدیل به زمین بهشت‌آسا کردند. در این دوره صدها حکیم، ادیب، منجم، طبیب، شاعر و اساتید علوم در کنار رزم‌آوران افشار به پا خواستند.

## مکریان یک نام جعلی است

از حدود جیغاتی (زرینه‌رود) تا خانا (پیرانشهر) ۴۰۰ پارچه آبادی بنام ترغای مشهور بوده است. (این منطقه را اکنون مکریان می‌گویند که کاملاً جدید و جعلی است). نام کوه ترغه یا ترغای که هزار (دکتر شرف‌کندی دبیر کل سابق حزب دمکرات کردستان) آن را به وصف کشیده یادگار همین واژه تاریخی است. واژه بوکان نیز نه یک واژه کردی که نام یکی از سرداران مغول است.

همین‌طور دهات مابین بوکان و بانه بنام محال قباغ (قباغ) کندی مشهور بوده است. که حتی هم‌اکنون پسوند نام فامیل بسیاری از افراد در بانه؛ بوکان و مه‌آباد کنونی است. همچنین اسامی سولدوز، سایین و صدها قریه و روستا در حوزه مه‌آباد بوکان بر همین روال است. اکنون در آکادمی‌های غربی شاخه‌های نوینی به نام‌های توپونیمی؛ کلیومتریک و دیاسپورا باز شده که به این مسائل می‌پردازد.

*توضیح: ترغای به معنای شانه بسر (هدهد) است. گفتنی است نام پدر و لقب امیر تیمور و الغ بیگ (بانی رصدخانه سمرقند) ترغای بوده است.*

بعد از سقوط اصفهان به دست افغان‌ها تا ظهور نادر و نبردهای کریم‌خان زند با آزاد خان افغان و خصوصاً بعد از سیزده سال جنگ با روسیه و کوچاندن آرامنه به ایروان در این زمان که باعث تخریب روستاهای خوی شد.

نام تاریخی ارمنستان فعلی چوققور سعد است و هیچ دولت ارمنی در این حدود وجود نداشته است. در تاریخ ذکر شده اولین گروه‌های ارمنی به ارمنستان کنونی وارد شده و در زمان اشغال قفقاز توسط روس‌ها بنای دولت ارمنی ریخته شده و در زمان استالین قره‌باغ کوهستانی تبدیل به محلی برای منازعات آینده و کانون بحران برای آینده می‌شود که با الحاق زنگه زور به ارمنستان و بسته شدن راه نخجوان به باکو به اوج خود می‌رسد. باید به اشتباه تاریخی جمهوری آذربایجان در بخشیدن ایروان به ارمنستان نیز اشاره کرد که باعث این‌همه زحمت برای ملت ما شد.

حوادث قیام شیخ عبیدالله کرد با دسیسه عثمانی و کوچاندن ایل بلباس از دیار بکیر (به مه‌باد) و طایفه شیکاک از حلب به (سلماس و اورمیه، ایل جلایربه اطراف ماکو) وهرکی نیز از سوریه و ترکیه به مناطق مرزی ایران و عثمانی کوچانده شده‌اند، ورود جیلوها به غرب آذربایجان و بلوای ایسماییل سمیتقو (ایل شیکاک) که همراه با خشک‌سالی‌ها و قحطی‌های ناگوار بود سبب اضمحلال فرهنگ و دانش و تولید علم در آذربایجان غربی شد.

بنابراین همان‌گونه که تاریخ شهادت می‌دهد تا ظهور صفویه در ایران و شروع جنگ‌های عثمانی و ایران و سرزمین‌های سوخته شاه‌طهماسب هیچ اثری از کردها در آذربایجان به چشم نمی‌خورد. اولین تصادم این قوم با آذربایجانی‌ها مربوط به زمان شاه‌عباس است که محافظت از آذربایجان را به افشار می‌سپارد و کردها در نزدیکی سلماس در محدوده بین خان تختی تا سلماس در جلگه همواری که در این منطقه وجود دارد راه افشار را می‌بندند که سپاهیان افشار درس فراموش‌نشده‌ای به اینان می‌دهند. این جلگه هم‌اکنون معروف به “کورد قیران دوزی” یعنی جایی که کردها تار و مار شدند هست. یعنی چیزی در حدود ۲۵۰ سال از سکونت اکراد در آذربایجان غربی نمی‌گذرد، در مقابل هزاران سال سابقه زندگی ملت ترک در این منطقه، بنابراین کردستان نامیدن آذربایجان غربی و یا اورمیه بیشتر شبیه یک جوک بی‌مزه شبیه است تا یک حقیقت تاریخی.



## افسانه پردازی باستان شناسان غربی

هانری فیلد، پولاک، لرد کورزن و راولینستون همه گویی از روی دست یکدیگر تقلب کرده باشند بدون هیچ سند و مدرکی کردها و لرها را از یک منشأ دانسته‌اند. درحالی‌که اسناد و مدارک باستان‌شناسی تأیید می‌کنند که لرها باقی‌مانده کاسسی‌ها هستند. حتی کورزن کردها را به بختیاری‌ها پیوند میزند درحالی‌که هر بی‌سواد تاریخ‌نخوانی می‌داند که بختیاری‌ها باقی‌مانده تمدن انزان یا انشاب می‌باشند و ربطی به کردها ندارند. همه این آسمان به ریسمان دوختن‌ها برای این است که کردها را آریایی قلم داد کنند و پایه‌ای برای قوم موهوم آریایی بسازند.

حتی داستان‌سرایی و خلق ملتی جدید را تا جایی رسانده‌اند که زیردستان شووینیست آن‌ها همچون یوردشاهیان در کتاب تبارشناسی ملی به‌عمد قوتی‌ها را کوتتی تلفظ کرده و می‌گویند شاید هم این نام کورتی یا کوردی باشد. یعنی یک کشف دیگر آریایی! درحالی‌که همه می‌دانند قوتی‌ها سایبرها و هوتی‌ها همه اقوام پروترک و در بنیه ماد کوچک بوده‌اند.

## دردسر شروع می‌شود

همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد تا زمان جنگ‌های صفویه و عثمانی در تاریخ سیاسی و اتنیک ایران و خصوصاً آذربایجان عنصری به نام کرد وجود ندارد.

به تدریج با گسترش جنگ بین این دو دولت، دولتمردان عثمانی از کارت کرد علیه صفویه استفاده می‌کنند. تاریخ عالم‌آرای عباسی برای اولین بار از کرد چنین یاد می‌کند:

در زمان شاه‌طهماسب اول دولت عثمانی به آذربایجان تجاوز نموده و شهرهای خوی و سلماس و اورمیه را تصرف کرد. شاه محمد بیگ نامی از اکراد را حکمران این منطقه نمود. امیر بیگ از زبردستان همین فرد با عمر بیگ متحد و از اطاعت شاه محمد سرپیچی می‌کند و در جنگ پیش‌آمده دست امیر بیگ قطع و از آن روز به امیر بیگ چلاق مشهور می‌شود. بعداً شخص مزبور به اردوی صفوی (شاه‌عباس اول) ملحق و در لشکرکشی چوققور سعد (ایروان) شرکت می‌کند. شاه‌عباس به پاس خیانت وی به عثمانی امارت اشنویه تا نزدیکی اورمیه را به وی داده و دستی از طلا برای وی می‌سازد. به همین علت کردها وی را امیر دست طلا هم لقب داده‌اند. سپس به عادت مألوف کردها، دوباره به فکر خیانت افتاده و این بار به فکر تصرف آذربایجان می‌افتد. با تحکیم قلعه دوم دوم (دم‌دم) یا جمجم دست به تمرد زده و اکراد را از عثمانی به‌طور قاچاق و پراکنده وارد اراضی آذربایجان می‌کند. از جمله ایل جلالی و ابدال از طایفه مگری را به دور خود جمع می‌کند. جریان امر در اردبیل به سمع شاه‌عباس رسیده و وی حاتم بیگ اردوبادی را عازم اورمیه کرده و فتنه را خاموش می‌کند.

### جنگ دوم جوم جم

امیر بیگ از قلعه فرار می‌کند. اما پس از ۶ سال به سبب برگشت اردوی شاهی و غفلت قبان خان مقدم (همان که حدود اشنویه تا بوکان به نام وی قبان یا قباغ کندی نامیده می‌شود) و خروج وی از قلعه به قصد شکار، دوباره قلعه به دست اکراد و این بار به دست الغ بیگ نامی می‌افتد. پیر بوداقخان حاکم تبریز به کمک قبان خان آمده و الغ بیگ بر اثر انفجار باروت معدوم می‌شود.

### جنگ سوم جوم جم

بعد از حکومت کلبعلی خان افشار در اورمیه بار دیگر تمر خان پسر امیر بیگ چلاق قلعه را به دست آورده و شروع به ناامنی می‌کند. کلبعلی خان این بار قلعه را ویران و غائله را خاموش می‌کند.

### ماجرای قلعه بنار و شهادت عسگر خان افشار

در سال ۲۷۳ هجری قمری امیر سلطان از احفاد امیر بیگ چلاق با تحریک افسران عثمانی مستقر در سنجاق نوچه وارد خاک آذربایجان می‌شود. این روزها مصادف با جنگ هرات است. این شخص به استحکام قلعه بنار یا بنارک در منطقه صومای اورمیه پرداخته و در آنجا مستقر شده شروع به یاغی‌گری و راه

زنی (عادت مألوف اکراد) می‌کند. حکومت اورمی سرتیپ شجاع افشار عسگر خان را مأمور دفع فتنه می‌کند. ابتدا بعد از محاصره قلعه ترگور و فشار سخت بر یاغیان پروخان کرد با قرآن مجید به قصد پوزش از قلعه بیرون آمده و تسلیم می‌شود. سپس بلادرنگ دستور پیشروی داده به همراه سواران قره پاپاق در چمن دره قیز اردو می‌زند. روز دیگر قلعه بنار طی جنگ خونین سقوط می‌کند؛ و سلطان بیگ ملتسمانه تسلیم می‌شود. روز بعد دم‌های صبح از مردانگی افشار سوءاستفاده نموده و هنگامی که عسگر خان سرتیپ مشغول نماز بود با خنجر آخته وی را شهید می‌کند. ملک منصور میرزا و نعمت اله میرزا وارد آلاچیق شده و آن خائن را در دم به قتل می‌رسانند.

به احترام ورود جسد بیجان عسگر خان افشار از دروازه هندو به اورمیه، محله و نام دروازه هندو از آن روز به عسگر خان تغییر پیدا می‌کند. بازماندگان آن سردار رشید ترک در باغ سیاوش واقع در خیابان دانشکده فعلی به یاد وی مراسم سیاوشان بر پا می‌کنند.

*توجه: نبایستی شهید عسگر خان افشار با عسگر خان عبدالمالکی اولین سفیر قاجار در فرانسه، (آنکه فراماسونی را وارد ایران کرد) اشتباه گرفته شود.*

## ماجرای شیخ عبیداله

شیخ عبیدالله پسر شیخ طه از درویش نقشبندیه، هردو در میان قبایل کرد از نفوذ کلام عجیبی برخوردار بودند. در عصر محمدشاه قاجار برای جلب کردها و

جلوگیری از عملیات آن‌ها ۵ قریه از قراء محال مرگور را به تیول شیخ طه دادند و همه‌ساله نیز به وی هدایا و مواجبی داده شد. شیخ عبیدالله پسر طه در روستای نوچه سکونت داشت و به آسانی به ایران رفت و آمد می‌نمود. در جنگ با روس متحد عثمانی شد و عثمانی به وی مقدار زیادی سلاح داد. همین امر باعث شد به فکر سلطنت ایران و توران بیفتد.

در کتاب کرد و کردستان هدف طغیان وی را که پس از انقلاب ترکیه جوان روی داد تحصیل استقلال برای کردستان ذکر شده است. کار طغیان در مناطق مرزی به درازا کشید و سرانجام با اتحاد ایران و عثمانی کردها ناگزیر به خروج از ایران و برگشت به عثمانی شدند. در این طغیان اورمیه، بناب، مراغه و حتی تبریز به خطر افتادند. شیخ عبیدالله ابتدا به فلسطین و سپس به مکه تبعید شد. این طغیان برای آذربایجان گران تمام شد زیرا جعفر آقا شکاک برادر اسماعیل سمیتقو در جریان این طغیان کشته شد و سمیتقو این واقعه را همیشه علت طغیان خود ذکر می‌کرد.

شیوخ سمدیان یا شم‌دینان مدعی نسب از شیخ عبدالقادر گیلانی (۱۱۶۶-۱۰۷۸ هجری) بنیان‌گذار طریقت قادری بودند. حاج مخبرالسلطنه هدایت یکی از علل طغیان عبیدالله را تحریک سلطان عبدالحمید می‌داند. بی‌کفایتی احمد میرزا کشیکچی باشی حاکم سویوق بلاغ نیز باعث بالا گرفتن کار وی شد. اعلان جهاد عبیدالله با ساختن یک داستان عجیب شروع شد. وی اعلان کرد که پدرش را در خواب دیده و وی دستور داده ریشه رافضی‌ها را از بیخ و بن بردارد. وی نیز خون و مال شیعه را برای کرد مباح کرد. اکنون نیز کردها مثلی

دارند که مال عجم حلال است. مهاجمان ابتدا سویوق بلاغ و سپس قوشاچای را علیرغم مقاومت مردانه مردم تصرف می‌کنند. روز ۲۶ شوال ۱۲۹۷ ه.ق در قوشاچای (میاندوآب) ۸۰۰ ترک، ۲۰۰ ارمنی و ۵۰ یهودی قتل‌عام می‌شوند. بعد از غارت و قتل ملک کندی (ملکان) به بناب حمله‌ور می‌شوند. اهالی بارهنمایی ملاعلی نامی که بعداً لقب سیف العلماء می‌گیرد، مقاومت جانانه‌ای انجام می‌دهند و به‌این‌ترتیب شهر از شر اشرار در امان می‌ماند. در این بین شاهسون به سویوق بلاغ حمله کرده و آنجا را باز پس می‌گیرند.

### حمله به اورمیه

۱۷ ذیقعد ۱۲۹۷ ه.ق محمد سعید از خلفای شیخ عبیدالله با ۴۰۰۰ سوار به شهر هجوم می‌آورد. اقبال السلطنه در قریه بدلبو جلوی او را می‌گیرد و تعدادی از طرفین هلاک می‌شوند؛ اما توپ‌های اردوی اورمیه به دست کردها می‌افتد. در این بین ۶ ده ارمنی را قتل‌عام می‌کند. جنگ بیرون شهر ادامه داشته که یکی از روسای عشایر بلادفاع بودن شهر را به عبیدالله اطلاع می‌دهد. شیخ با دوازده هزار نفر به شهر از طرف روستای سیر حمله می‌کند. بزرگان شهر به لطایف‌الحیل دو روز وی را بیرون شهر مشغول می‌کنند تا اقبال الدوله خود را به شهر می‌رساند. اقبال الدوله طی پیامی به شیخ می‌گوید: مردم اینجا شیران بیشه نبرد و جان‌ستان میدان ستیزند و نمی‌شود با آن‌ها شوخی کرد ... به او بگویند که عنقا را بلند است آشیانه ... در تاریخ ذکر شده که شیخ در شب ۱۸

ذیقعه ۱۲۹۷ با سی هزار نفر به محاصره شهر پرداخته و هجوم را آغاز می‌کند. روز بعد هنگام سپیده‌دم دیدن انبوه کشته‌های مهاجمان روحیه مردم را صدچندان می‌کند. در این جنگ حتی زنان نیز به همراه مردان از شهر به دفاع بر خواستند. روزهای بعد اکراد با تهوری عجیب جنگ دوم را شروع و موفق شدند از سمت فوج خوی راه نفوذ پیدا کنند اما مدافعان علی گویان با شجاعتی غیرقابل‌باور حمله کرده و دو هزار و پانصد نفر از اکراد را بی‌جان می‌کنند. روز ۲۱ ذیقعه شیخ برای سومین بار دست به حمله می‌زند. امروز نیز مدافعان پیروز می‌شوند. روز ۲۴ ذیقعه بار دیگر شیخ به شهر هجوم می‌آورد ولی علیرغم کشته‌های بسیار از مدافعین از جمله محمدمین بیگ توپچی باشی تا باغ دلگشا (نزدیک میدان ایالت فعلی) پیش می‌آیند ولی مدافعین آنان را عقب می‌زنند.

بعد از این شکست‌ها دوباره شیخ خواب می‌بیند و جای کشته‌های اکراد را بهشت تعیین کرده ردای سبز می‌پوشد و با خواندن ورد و اذکار و دمیدن آن به سوی شهر مهاجمان را به حمله تشجیع می‌کند و دوباره جنگ شروع می‌شود. روز ۲۹ ذیقعه سپاه سردار ماکو از سمت شمال و قلعه اسماعیل آغا به کمک اورمیه آمده و شکست سختی به اکراد وارد می‌کند. شیخ عبیدالله به تلافی روستای عسگرآباد را قتل‌عام می‌کند. در اینجا یک واقعه بسیار ناراحت‌کننده را بایستی ذکر کنم تیمور پاشا خان (سردار ماکو) چون با شجاع الدوله و اقبال الدوله مالکان عسگرآباد اختلاف داشته چشم بر قتل و نابودی این ده می‌بندد و علیرغم امکان به کمک اهالی نمی‌رود! شیخ در عقب‌نشینی تمام روستاهای سر راه را غارت می‌کند. شیخ عبیدالله به مرگور فراری می‌شود. در این بین بازهم

یک واقعه دردناک روی می‌دهد، سردار ماکو به حکم عداوتی که با اقبال الدوله داشته دست سپاهیان را برای غارت اهالی باز می‌کند. نزدیک است که قیام عمومی اهالی اورمیه اتفاق بیفتد که سردار ماکو به بهانه تعقیب شیخ به مرگور می‌رود و در آنجا نیز دست به غارت اهالی می‌زند.

در این بین اقبال الدوله این مرد نیک و سردار کارآزموده به سبب بیماری به دیار باقی شتافته و شهر در عزایش یکسره عزادار می‌شود. یکبار دیگر به اثبات می‌رسد قوای مهاجم هرچه قدرتمند و مسلح باشند در صورت داشتن سرانی شجاع و کارآزموده، مدافعان می‌توانند آنان را دور سازند. کاری که سال‌ها بعد در مقابل جیلوها و ارمنی انجام نشد. صد حیف و دریغ بر آن مردان و زنان دلاور اورمی.

دکتر کاکران کنسول انگلیس در این وقایع نیز نقش بسیار مخرب به نفع اکراد داشت ولی در اثر متانت اهالی و بزرگان شهر مهاجمین طرفی نبسته و مجبور به فرار شدند.

### غائله سیمیتقو

ایل شیکاک همان‌طور که در مقدمه ذکر شد از اکراد بومی سوریه و شهر حلب بودند که از زمان سلطان طهماسب صفوی وارد خاک آذربایجان شدند و از همان بدو ورود مکرراً باعث زحمت و کشت و کشتار و قتل و غارت در حدود



غربی ایران شدند. (به شرحی که رفت). بعد از مرگ محمد آقا ریاست ایل به دست جعفر آقا برادر بزرگتر اسماعیل رسید. نیکلای دوم تزار روسیه جعفر آقا را به همراه عبدالرزاق خان و سید طه شمیدینان برای تحبیب و تحریک به روسیه دعوت کرد (۱۹۰۶) پس از این واقعه حاکم تبریز از عاقبت کار نگران و سال بعد پس از مراجعت وی به ایران در یک توطئه وی و دو نفر همراهش را در تبریز به قتل رساند (۱۹۰۷) این کار کینه بزرگی در اسماعیل آقا ایجاد کرد. او در جنگ‌های مشروطه با سردار ماکو متحد شد و در جنگ سکمن آباد در خوی، موجب شکست مجاهدان از سردار ماکو گردید. در این میان با کاپیتان دیکسن وابسته نظامی بریتانیا در وان روابط نزدیکی داشت. سیمیتقو در ۲۵ اسفند ۱۲۹۶ مارشیمون رهبر جیلوها را ترور کرد که به قتل عام مردم کهنه شهر، سلماس و اورمیه منجر شد. خود نیز در اثر حمله جیلوها به عثمانی فرار کرد. در ۲۲ فروردین ۱۲۹۷ به قتل و غارت ارامنه وان دست زد. در سال ۱۹۰۹ دکتر پاکارد رئیس نمایندگی آمریکا در ایران شروع به دادن پول و تجهیز اکراد نمود. در کتاب اورمیه در محاربه عالم سوز ص ۳۶ می‌خوانیم: امروز یک صاحب‌منصب افغانی به نام شیر بهادر از طرف انگلیس‌ها از موصل وارد اورمی شد. از قراری که معلوم شد مشارالیه برای مذاکره با اکراد مأموریت مخصوص دارد. در ص ۲۵۲ همان کتاب: دکتر پاکارد به اکراد ایران و عثمانی هر هفته ۴ قران برای هر نفر حساب کرده و مال دو هفته را یکجا می‌دهد. آن‌ها هم فوراً اسلحه خودشان را تکمیل می‌کنند. این مسئله باعث گردید در مدت کمی تا ۱۵۰۰ نفر کرد مسلح در شهر حاضر گردد. همین مورد در کتاب

رحمت‌الله توفیق نیز عیناً تکرار می‌شود. در رمضان همان سال اکراد در قریه قره حسنلو باعث کشتار و غارت می‌شوند.

### شروع درگیری‌ها

بعد از غائله ارامنه و جیلوهای وان به شرحی که در سلسله مقالات قتل‌عام در آذربایجان را فراموش نکنیم به‌صورت کاملاً خلاصه بررسی کردیم قشون اتحاد اسلام عثمانی قصد مراجعت نمودند و اسلحه و مهمات خود را جهت تهیه اسباب بازگشت برای فروش به اهالی اورمیه تقدیم نمودند ولی اسفا و شگفتا که این مردم بی‌حال و نادان از خرید آن استنکاف و اکراد همه اسلحه را خریده و زرادخانه خود را تکمیل کردند. مردمی که آن‌همه تعدیات و سختی را دیده بودند با چه حساب بی‌حسابی چنین عمل می‌کنند؟! از مخیله من خارج است. به‌رحال دکتر پاکارد که همراه مسیحیان از شهر فرار کرده بود دوباره برگشته و عملیات خود را از سر می‌گیرد. از اینجا منازعات اهالی و اکراد به‌صورت عریان‌تر شروع می‌شود. ضیاء الدوله (والی اورمیه) نقشه ربودن خود را توسط کردها عقیم و اکراد را منهزم می‌کند. اکراد با دادن کشته‌هایی از شهر بیرون می‌شوند. دکتر پاکارد را هم از شهر اخراج می‌کنند.

طاهر بیگ از روسای شیکاک بندر گل‌مانخانه را اشغال و غارت می‌کند ولی ضیاء الدوله با درایت به تحکیم حصار شهر می‌پردازد. در این بین یک کار عجیب از طرف سپهدار والی تبریز سر می‌زند، ضیاء الدوله را برکنار و سردار فاتح را

جانشین او کرده و به خیال خود جهت تحمیق سیمیتقو وی را ملقب به سردار نصرت کرده و یک شمشیر مرصع و مقدار کافی پول می دهد! این چه مخیله خام و چه اقدامات محیرالعقول است (؟)، من نمی دانم! این همه حماقت و این همه بی درایتی در میان اهالی و سران مملکت چگونه قابل توجیه است باز هم نمی دانم (!)

### خروج ضیاء الدوله و ورود سیمیتقو

سردار فاتح! به معیت کنسول انگلیس با یک صد سوار قره داغی از راه شرفخانه وارد بندر گلمانخانه می شود و اسماعیل آقا که به مقصود خود رسیده به استقبال والی آمده و همراه او با سلام و صلوات وارد شهر می شود! (ببینید چه کسی را از والی گری شهر خلع و چه کسانی به مصدر امور می رسند! اگر انسان از غصه بمیرد جای سرزنش نیست! وای بر ما که چنین سرانی داریم.) بدین وسیله راه کردها به شهر باز می شود. سیمیتقو به جسارت خود افزوده و حاکم جدید فقط به تماشا می پردازد. پس از افزایش تعدیات به شهر و روستاها سیمیتقو به سردار فاتح پیام می دهد که شهر را ترک نماید. سردار فاتح (عجب نام برانده ای!) از شهر خارج و میرزا علی اکبر خان امورات را به دست می گیرد. سیمیتقو نیز با سواران خود به شهر حمله کرده و حاکم جدید را زندانی می کند.

## جنگ گلمان خانا

اسد آقاخان از افسران قزاق که خود تبریزی بود، گلمان خانا را مستحکم کرده و به امید تبریز در برابر عمر خان شیکاک که با توپ و مسلسل به آنجا حمله می‌کند مقاومت جانانه‌ای انجام می‌دهد. متأسفانه برج‌های مقاومت که از اورمیه تا گلمان خانا ساخته شده بود یکی‌یکی به تصرف اکراد درمی‌آید و کشتی‌های مهمات که از تبریز آمده‌اند جرئت نزدیک شدن به ساحل را نمی‌یابند و به شرف خانا برمی‌گردند. اسد خان از مقاومت عاجز شده و به ناچار پیاده از راه انزل به کاظیم خان پناهنده می‌شود؛ و از آنجا به تبریز می‌رود؛ و به این ترتیب گلمان خانا به دست اکراد می‌افتد و راه تبریز بسته می‌شود.

## فاجعه باغ قیصر خانم

بعد از تصرف اورمیه، ارشد الملک از جانب سیمیتقو زمام حکومت را به دست می‌گیرد این کرد شقی ظلم و تعدی را از حد می‌گذارد برخی اشخاص تظلم به درگاه عمر خان شیکاک می‌برند که عموی سیمیتقو است. عمر خان با نماینده اسماعیل آقا وارد شهر می‌شود و چنین شایع می‌شود که می‌خواهد به درد اهالی برسد. وی در باغ حسین خان افشار معروف به قیصر خانیم (محل فعلی مرکز بهداشت و خانه‌های مجاور در خیابان کاشانی) نشسته و در شهر جار می‌زند تا علما و تجار و کسبه در باغ مزبور جمع شوند تا به شکایات رسیدگی شود. در زیر این واقعه عجیب، تعسر آور و آموزنده را از قلم میرزا ابوالقاسم

امین الشرع خویی از کتاب مجموعه مجلدات میراث اسلامی، به کوشش رسول جعفریان، جلد دهم می‌خوانیم:

... اگرچه جماعت ارمنی و نصرانی بعد از استیلا و دست یافتن بر اسلام بر احدی رحم نکرده و آنچه را که می‌توانستند از قتل نفوس خصوصاً در اطراف و دهات اورمیه و نهب اموال و اسیری اعراض فروگذاری نکرده، باهمه این‌ها شکنجه و عذابی [۱۵۲ ب] و ستم و ظلمی که از کسان اسماعیل آقا بر این جماعت بقیه السلف وارد آمده عشرعشیر آن از مسیحی‌ها و نصرانی‌ها به ظهور رسانیده و به جهت اینکه جماعت نصاری اگرچه از قتل نفوس و غارت اموال مضایقه نمی‌کردند لیکن اقلأ شکنجه و عذابی هم نداشتند، برخلاف افراد وحشی که در شکنجه و عذاب کردن و مردم را سرازیر آویختن و انواع نکال و تعذیب ابدأ کوتاهی ننمودند. بعضی‌ها را از خایه‌ها آویختند و برخی را از پاهای می‌آویختند. چنانچه خود این بنده از یک نفر از نجبای افشار شنیدم می‌گفت: شخصی از خود ایشان که وی را آقازاده می‌گفتند و از آقایان دموکرات معروف است، اسماعیل آقا وی را به حکومت اورمیه منتخب می‌نماید و وی در جریمه گرفتن ابدأ مضایقه نکرده، سهل است که به اسم اعانه هم وجه هنگفتی از اهالی [دریافت] می‌کرد و گویا این مسئله را برخی از آقایان اورمیه به اسماعیل آقا اطلاع می‌دهند. اسماعیل آقا وی را در مقام مؤاخذه کشیده آن ناپاک، بیچاره اهالی را به تهمت‌های غیرواقعی متهم کرده و به مشارالیه ذهنی می‌نماید که فعلاً چندین هزار تفنگ در اورمیه است و خود منتظر هستند که قشون دولت

از جانب ساوجبلاغ [مهباد] خواهد آمد آن وقت این‌ها با دولتیان دست‌به‌دست داده و کسان شمارا گرفته به دست دولتیان بسپارند.

اسماعیل آقا از شنیدن این کلمات تغییر کرده و در فکر مجازات برمی‌آید آنگاه با عمر آقای بی‌رحم که رئیس قشون اورمیه بوده دستورالعمل شکنجه و آزار را کما ینبغی با تلفون داده ولی صورتاً یک نفر فقیه کرد را با دودسته فرستاده و وی مردم را [۱۵۳ الف] در مسجد جامع خوانده و نطقی می‌نماید، مقرر بر این‌که پولی که آقازاده از شما به اسم اعانه گرفته به حکم اسماعیل آقا به شما داده خواهد شد. فردا را همگی در حصار قیصر خانم که در خارج شهر حصار بزرگی است جمع شوید و پول خود را پس بگیرید.

بیچاره اهالی کول احمق به گمان اینکه اسماعیل آقا رنجبر عدالتی آویخته فردا را قریب هزار و هفتصد نفر در آن حصار رفته، مجتمع می‌شوند و منتظر بودند که پول خواهیم گرفت. اولاً دو روز همان‌طور گرسنه ایشان را در آن حصار در توقیف نگه‌داشته بعد از دو روز رئیس قشون هم آمده و روی دیوار آن را کردها با تفنگ‌ها احاطه می‌نماید آن وقت مبالغی زغال آورده در میان حصار، بیست سی جا زغال ریخته و سنبه‌های تفنگ را مثل سیخ کباب‌پزی در آتش می‌گذارند آنگاه این فلک‌زده‌ها را - اعاذنا الله من امثاله بحق محمد و آله - هر دوپاها باهم بسته و از چاه آویخته و به دست و پای ایشان داغ می‌گذارند که فلانی مثلاً باید بیست قبضه تفنگ و سه تیر و پنج تیر و چندین هزار لیره عین باید بدهید.

بعد از چندین ناله و فریاد و سوزوگداز بیچاره‌ها بنا می‌گذارند که هرکسی هر چه داشته از خانه و لانه و مخلفات خانه همه را فروخته این جریمه را بپردازند. در حالتی که کسی مخلفات نمی‌خرد و انگهی پول در میدان نبوده. باری آن‌همه تفنگ و پول هنگفت را از اهالی به چه درجه رسوایی و شکنجه می‌گیرند که پناه می‌برم به خداوند رئوف و دود که ما را از امثال این امتحانات محفوظ بدارد.

حال عمر خان پس از ۳۲ روز اقامت در اورمیه ارباب‌ها تهیه نموده و اسباب و اثاثیه کافی و طلاجات و هر آنچه زیر شکنجه از اهالی به یغما برده را با ده هزار لیره عثمانی برداشته و به طرف چهریق حرکت می‌کند.

از فجایع دیگر اجاره دادن مردم توسط سیمیتقو است ریال به‌نحوی که یکی از متمولین را مثلاً به یکی از بیگ زادگان کرد به سیصد تومن اجاره داده و پول را نقداً گرفته و سند می‌دهد، او هم آمده علاوه بر سیصد تومن، دویست تومن هم بابت منفعت از آن شخص طلب می‌کند!

### فاجعه کشتار اسپران ژاندارم توسط سیمیتقو

والی بی‌حال و عافیت طلب تبریز (حاج مخبرالسلطنه)، به ماژول (سرگرد) ملک‌زاده دستور می‌دهد گردان ۱۴ ژاندارم را از راه بندر دانالو به مهاباد (سویوق بلاغ) برده و به دفع شر سیمیتقو بپردازد. ملک‌زاده اعزام چنین نیروی ضعیفی را بسیار خطرناک دانسته و اعتراض می‌کند. استدلال وی کارساز

نمی‌افتد. سیمیتقو وقتی از اعزام نیرو به پادگان مهاباد مطلع می‌شود با قشون کافی به سرعت حرکت کرده و بعد از شکست نیروهای دولتی اسیران را در یک اقدام بی‌سابقه شخصاً با آتش مسلسل اعدام می‌کند. این واقعه در ساعت ۱۴/۳۰ روز ۱۳ مهر ۱۳۰۰ شمسی اتفاق می‌افتد و تنها ۴ نفر زنده می‌مانند.

اسامی بازماندگان به شرح زیر است:

هاشم امین (ستوان دوم)، محمد مظهری (ستوان دوم)، اسکندر محال بیگی (ستوان)، مهدی نورایی (ستوان) اینان زخمی شده و از زیر شهدا شبانه برخاسته و خود را به قوشاچای می‌رسانند. سرگرد ملک‌زاده و سلطان محمد آلپ هم در مقابل فدیه بعداً آزاد می‌شوند. از جمله شهدای این واقعه یکی هم اسد خان تبریزی بوده که یک‌چشمش را هم قبلاً در جنگ با اکراد از دست داده بود. بدین‌سان صدها فرزند آذربایجان در اثر بی‌لیاقتی و بی‌مبالاتی والی تبریز جان خود را از دست می‌دهند.

از وقایع قابل‌ذکر این روز کشته شدن تعداد زیادی از مردم مهاباد بخصوص اکرادی که در مهاباد زندگی می‌کردند قابل‌ذکر است. بعد از قتل‌عام اول سویوق بلاغ به شرحی که در سلسله مقالات قتل‌عام در آذربایجان را فراموش نکنیم توسط روس‌ها و قتل‌عام دوم توسط سیمیتقو اکثریت اهالی مهاباد را کردها تشکیل می‌دادند، ولی تا انقلاب بهمن ۵۷ نیز تعداد زیادی خانواده‌های ترک در این شهر زندگی می‌کردند که در اثر تهدیدات و قتل و غارت اکراد در اول



انقلاب اکثر این خانواده‌ها همراه با خانواده‌های ترک شهرهای خانا و اشنویه و جلدیان مجبور به جلای از وطن شدند.

### جنگ اول شکر یازی

امیر ارشد قره جه داغی با قوای خود مشتمل بر ۳۰۰۰ نفر از شرفخانه همراه ۱۵۰۰ ژاندارم و قوای تحت فرماندهی سردار ماکو در ۲۸ آذر سال ۱۳۰۰ شمسی در اطراف قریه شکر یازی سلماس با اشرار برخورد پیدا کرده و سواران سیمیتقو طی جنگ سختی که درمی‌گیرد تاب نیاورده و فرار می‌کنند. خبر این پیروزی در اورمیه موجب جشن و سرور می‌شود. در این میان سردار قره داغی از پشت و توسط یکی از قره داغی‌ها که گویا با وی بد بوده شهید می‌شود. لشگر بی سردار در نبود فرمانده خود شکست خورده و به‌زحمت بقیه لشگریان خود را به خوی می‌رسانند.

### سیمیتقو و بیگانگان

شیخ طه و سیمیتقو از سال ۱۹۱۹ میلادی چندین بار با ویلسن فرستاده انگلیس‌ها ملاقات کرده و اسلحه و پول از وی گرفته بود. در سال ۱۹۲۱ نیز از سایکس کمک می‌گرفت. همچنین سیمیتقو از مصطفی پاشا فرستاده باشگاه کردهای ترکیه نیز اسلحه و مهمات تهیه می‌کرد. در مقابل قول داده بود تاوان،

تیبلیس، سیواس، حکاری و ارز روم را از وجود ترک‌های طرفدار آتا ترک پاک کند. همچنین قول حمله به ترک‌ها را در رواندوز به انگلیس‌ها داده بود.

سیمیتقو فرستادگانی نیز جهت تماس با روس‌ها (در این موقع بلشویک‌ها مصدر امور بودند) به باکو فرستاده بود، ولی گویا روس‌ها مایل بودند به رضا میرپنج که مدارج ترقی را طی می‌کرد کمک کنند.

### جنگ قوشاچای (آوریل ۱۹۲۲)

خالو قربان کرد که به نهضت جنگل خیانت کرده (خیانت و عدم صداقت در عهد و پیمان یکی از مشخصه‌های کرده‌ها است) و شخصاً سر میرزا کوچک خان را از تن جدا کرده به همراه ۵۰۰ کرد دیگر در بنیه سپاه ژنرال شیبانی در میان‌دوآب (قوشاچای) متمرکز می‌شوند. هجوم به مه‌آباد شروع می‌شود افراد خالو قربان به وی خیانت می‌کنند و فراری می‌شوند و خالو قربان نیز کشته می‌شود. رضا میرپنج نمی‌تواند عشایر کرد را با خود همراه کرده و جنگ با سیمیتقو را ادامه دهد. از این پیروزی‌های آسان که در اثر بی‌لیاقتی قشون سردار سپه (رضاخان) حاصل می‌شود غرور خاصی سرتاپای سیمیتقو را در برمی‌گیرد؛ و این غرور باعث می‌شود سیمیتقو بزرگ‌ترین اشتباه خود را بکند. در ژوئن ۱۹۲۲ سیمکو در شم‌دینان با حیدر بیگ والی موصل دیدار می‌کند. از چندوچون مذاکرات کسی اطلاعی ندارد ولی این مذاکرات باعث بدگمانی انگلیس‌ها به سیمیتقو می‌شود.

## جنگ دوم شکرپازی

ژنرال جهانبانی با یک تیپ زبده و گردانی متشکل از داوطلبان ارمنی به فرماندهی سرهنگ روس بگ زورابف در مجموع هشت هزار سرباز در ۲۳ ژوئیه از سلماس و استقامت شکرپازی به چهریق حمله می‌کنند. پیاده کرد چهار بار حمله می‌کند ولی هر بار شکست می‌خورد. سواره‌نظام کردها هم با دادن تلفات سنگین عقب می‌نشیند. سیمیتقو علی‌رغم داشتن ده هزار نیرو شکست می‌خورد. ناچار به ساری داش پناه می‌برد، اکنون هزار نفر بیشتر ندارد. از آنجا نیز به ترکیه فرار می‌کند. در آنجا نیز به کمین سواران ترک خورده و زن، پسر و برادرش کشته می‌شوند. در اکتبر ۱۹۲۲ سیمیتقو خودش را به اربیل در عراق می‌رساند. یک پسر ۶ ساله‌اش هم اسیر شده بود. اربابان انگلیسی در آنجا به وی پناه می‌دهند ولی آن ارج و قرب سابق را ندارد.

بعد از یک سال ناگهان غیب می‌شود و دوباره سر از ایران درمی‌آورد. در ۱۹۲۵ سیمیتقو به حضور رضاخان که حالا شاه شده می‌رسد و ابراز بندگی مادام‌العمر می‌کند.

از جریان ملاقات سیمیتقو افسانه‌ای ساخته‌اند که گویا رضاخان در دشت سلماس در راه سفر بازگشت از اورمیه با عده کم به حالت غافلگیری در تیررس سیمیتقو بوده ولی از هیبت او سردار کرد نتوانسته وی را به قتل برساند. ولی این حکایت چندان واقعی به نظر نمی‌رسد زیرا برابر برخی اظهارات ارتشی‌ها رضاخان از تبریز به خوی و سلماس آمده و یک‌شب را مانده و پس از ملاقات با

سیمیتقو به تبریز برگشته و علتی نداشته که سیمیتقو در بازگشت رضاشاه را نکشد و یک اشتباه را دو بار تکرار کند، همین‌طور رضاخان نیز نمی‌توانسته یک اشتباه به این بزرگی را دو بار تکرار کند و از راه جداگانه‌ای می‌بایست برمی‌گشته است.

### داستان کشته شدن سیمیتقو

بعد از جنگ دوم شکرپازی سیمیتقو حکم آدم بی‌خانمان و خانه بدوش را پیدا می‌کند. بعد از دو سال اجازه می‌گیرد دوباره به ایران برگردد. (سال ۱۳۰۳) در ۱۳۰۵ بعد از شورش سربازان در پادگان سلماس و کشته شدن سرهنگ یوسف خان دوباره طغیان کرده و به سلماس حمله می‌کند ولی سربازان طی جنگ سختی او را فراری می‌دهند. رسم کردها است که سخت حمله می‌کنند ولی وقتی دیدند مقاومت جانانه است همیشه فرار را برقرار ترجیح می‌دهند. سیمیتقو بعد از این تاریخ دائماً فرای بود و در ۳۰ تیر ۱۳۰۹ طبق نقشه سرهنگ صادق خان نوروزی در اشنویه به قتل رسید. در این جریان پسرش خسرو نیز زخمی می‌شود. عمر خان نیز زندانی و پس از شهریور ۲۰ آزاد می‌شود.

## از جنگ دوم تا بعد از انقلاب

بعد از غائله سیمیتقو اکراد برابر با جنگ دوم جهانی بازهم تعدیات و قتل و غارت‌های خود را از سر گرفتند و یک کرد سوری‌ای به نام زرو خان بهادری در اطراف اورمیه بازهم روش سیمیتقو را پی گرفت ولیکن کار زیادی نتوانست انجام دهد و با خروج روس‌ها به تدریج قدرت او کم شده و منهزم شد. دولت محلی آذربایجان توانست امنیت قابل قبولی را ایجاد بنماید. هم‌زمان قاضی محمد نیز در مهاباد جمهوری مهاباد را اعلام نمود که بعد از حمله نیروهای دولتی وی و برادرش در مهاباد اعدام شدند. اکراد تا انقلاب اسلامی تحرکی نداشتند تا اینکه بعد از انقلاب دوباره موج گسترده ترور و وحشت کرد دوباره شروع شد.

اکراد طبق عادت مألوف همیشه مایل به یاغی‌گری و ناامنی می‌باشند. این قوم عشق عجیبی به زن سیگار و اسلحه دارد. شرایط پس از انقلاب بهترین فرصت بود تا گروه‌ها و احزاب مختلف کردی که دنباله‌روی اسماعیل سیمیتقو می‌باشند با سپر گرفتن پشت گروه‌های چپ و با شعار فریبنده خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای ایران اهداف تجزیه‌طلبانه و ضد ملت ترک را سر گیرنده و فاجعه قتل‌عام و کشتار خانواده‌های سولدوز (نقده) اوج وحشیت آنان را نشان داد. توطئه‌ای که با رشادت اهالی سولدوز و کمک جانانه اهالی اورمیه و امام‌جمعه آگاه و جسور آقای حسنی شکست خورد.

باهم به مرور حوادث سی سال قبل می‌پردازیم:

حزب دموکرات کردها که اساساً حزبی مارکسیستی و لنینیستی بود، پس از انقلاب ۵۷ به عنوان حزب سوسیال دموکرات با سیاست‌های شدیداً ملی‌گرایانه و روشی مسلحانه به رهبری «دکتر عبدالرحمان قاسملو» وارد صحنه شد. در این هنگام حزب زحمتکشان کردها (کومله) نیز با افکار چپی و مائوئیستی که البته از ضعف ایدئولوژیک رنج می‌برد و خود را پیشاهنگ پرولتاریای کردها می‌دانست، با خط‌مشی مسلحانه وارد جریان‌های سیاسی منطقه گردید. زمانی که تنها ۸ روز از عمر انقلاب ۵۷ گذشته بود، در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ اکراد پادگان مهاباد را غارت کردند. «غنی بلوریان» از اعضای اصلی حزب دموکرات که به دلیل اختلاف با خط‌مشی حزب دموکرات در سال ۱۳۵۹ به همراه گروه ۷ نفری از این حزب جدا شدند در خاطراتش در «کتاب ناله کوک» (برگ سبز) می‌نویسد: دکتر قاسملو لحظه‌به‌لحظه با اشخاص مختلفی تماس می‌گرفت و نقشه اشغال پادگان را می‌کشید. نامبرده در این خصوص چیزی به من نمی‌گفت. من از کانال دیگری از کارهایش مطلع بودم. به او خبر دادم قبل از اینکه اتفاقی بیفتد بهتر است ما کردها در برابر دولت موقت بازرگان کاری نکنیم. اگر تو بر این امر اصرار داری که مسئله کرد باید از طریق صلح‌آمیز حل شود، لازم است از این طریق حرکت کنیم. نامبرده گفت: «آنجا (پادگان مهاباد) مرکز شر است باید جمع‌آوری گردد». بلوریان می‌نویسد پاسخ دادم: این حرف شما با تفکرات حزب مغایرت دارد اگر ما به صلح ایمان داریم و می‌خواهیم از طریق مسالمت‌آمیز مسئله را حل کرد.

## در قارنا چه گذشت؟

قارنا روستایی است در هفت کیلومتری شهرستان سولدوز (نقده). طبق ادعای احزاب کرد نیروهای سپاه پاسداران در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۵۸ شمسی برابر با ۲ سپتامبر ۱۹۷۹ به این روستا حمله و تعدادی بین ۳۹ تا ۶۸ نفر را به قتل می‌رسانند. انگشت اتهام به سوی غلامرضا حسنی نماینده امام و امام‌جمعه اورمیه متوجه می‌شود.

جهت درک بهتر اوضاع بایستی کمی در مورد وقایع دیگر منطقه و آرایش سیاسی و مواضع طرفین درگیر به‌مرور اطلاعاتی در این مورد بپردازیم. به یاد داشته باشید اکراد مسلح در تاریخ ۳۱ فروردین همان سال با حمله به سولدوز باعث قتل‌عام چندین خانواده ترک و شهادت بسیاری از اهالی کرد و ترک این شهر و تعداد زیادی از وطن‌دوستان اورمیه ای که به کمک اهالی آمده بودند شدند. آقای حسنی به‌عنوان منجی شهر مورد کینه کردها واقع‌شده بود. از طرف دیگر در مرداد همان سال غائله پاره پیش آمد که موجب کشتار بسیاری از اهالی کرد و مدافعین دولتی این شهر شد. در این شهر نیز احزاب کرد و چپی به کمک یکدیگر و حمایت دولت عراق جنگ خونینی را شروع کردند که درنهایت به شکست ایشان ختم شد. آیت‌اله خمینی در این‌باره می‌نویسد: ... مرزها را آزاد کردند، قلم‌ها را آزاد کردند، گفتار را آزاد کردند، احزاب را آزاد کردند، به خیال این‌ها که این‌ها یک مردمی هستند... این‌ها خرابکارند، دیگر با این اشخاص نمی‌شود با ملایمت رفتار کرد... این‌ها یک جمعیت خرابکار هستند، یک جمعیت فاسد هستند. این‌ها را ما نمی‌توانیم که بگذاریم که هر کاری که

دلشان می‌خواهد بکنند. حالا هم اعتراض کرده‌اند که خود شماها دارید این کارها را می‌کنید. نظیر آن‌ها که پریروز و چند روز پیش آن خرابکاری را کردند... خودشان ایجاد غائله می‌کنند بعد گردن مردم می‌گذارند... یک چنین مردمی هستند... با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار می‌کنیم..

به دنبال این وقایع عده‌ای از کردها که طرفدار انقلاب و مخالف احزاب چپی رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. به‌جز درگیری احزاب کرد و چپ با نیروهای دولتی در کردستان (که پس از آغاز جنگ از سوی عراق به‌شدت حمایت می‌شدند) درگیری‌های قومی نیز میان احزاب مذکور و کردهای طرفدار دولت مرکزی رخ داد که ازجمله آن درخواست حزب دموکرات از ایل منگور برای عدم همکاری با دولت و تحویل دادن سلاح‌هایشان بود. در پی مقاومت ایل مذکور درگیری‌های خونین میان طرفین روی داد. (مصاحبه حق‌گو استاندار وقت آذربایجان غربی با مجله چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان) در چنین اوضاع و احوالی در تاریخ ۵۸/۶/۱۰ در پاسگاه دوآب میان نیروهای حزب دمکرات کردستان یک گروه از نیروهای جوانمرد اهل سولدوز بدون سلاح و از محل مأموریت خود در پادگان جلدیان جهت سرکشی به خانواده‌هایشان در مسیر بازگشت موردحمله واقع‌شده و همگی قتل‌عام می‌شوند. تعداد تلفات بین ۱۵ تا ۱۸ نفر گزارش‌شده است. در پی این کشتار مهاجمین به مثله کردن اجساد پرداخته و به قولی آلت تناسلی یکی از شهدا را بریده و دردهان دیگری قرار می‌دهند. یک نفر از جوانمردان فرار کرده و خود را به شهر می‌رساند. در پی این خبر اوضاع رو به وخامت می‌رود. احزاب تروریست کرد مدعی هستند یک



روز بعد نیروهای پاسدار به قارنا حمله کرده و به کشتار اهالی پرداخته‌اند. انگشت اتهام نیز متوجه عظیم معبودی به‌عنوان فرمانده مهاجمین می‌شود. حال آنکه یک روز قبل عظیم معبودی در نامه‌ای خطاب به معتمدین روستا می‌نویسد: جناب آقای بهلول گلستان و عزیز بازدار و خلیل خسروی. پس از سلام خواهشمندم برای آمدورفت شهر برای خواربار ده قارنا هم خودتان و هم برادران دیگر ده قارنا آمدورفت داشته باشید. هرکسی کوچک‌ترین ناراحتی برای شماها و برادران کرد دیگر ایجاد نماید فوری به انتظامات یا خود بنده مراجعه فرمایید تا به اسم ضدانقلاب آن‌کس را گرفته و به مقامات دولتی تحویل دهم خلاصه هیچ‌گونه وحشت و ناراحت نباشید، ما هم برادر هستیم. با تقدیم احترام حاج عظیم معبودی - امضاء: ۱۳۵۸ /۶/۱۰ همین‌طور به یاد داشته باشیم بعد از جنگ فروردین سولدوز علیرغم قتل‌عام وسیع ترک‌ها به دست افراد هیچ نوع انتقام‌گیری شخصی به عمل نیامد و گزارشی در این مورد در دست نیست. بنابراین چگونه و طبق چه اسنادی چنین کشتاری در چندین کیلومتر دورتر از واقعه دوآب در روستای قارنا به تقاص کشتار روز قبل اتفاق می‌افتد. آیا این کشتار نمی‌تواند یک تسویه‌حساب بین گروهی افراد موافق و مخالف انقلاب باشد و به‌منظور مظلوم‌نمایی احزاب تروریست اتفاق بیافتد؟ نظیر این اتفاقات برای تبلیغات سوء و آژیتاسیون قبلاً توسط ارامنه و اسرائیلی‌ها بارها اتفاق افتاده است. به دنبال حادثه قارنا حق‌گو استاندارد وقت آذربایجان غربی اعلام کرد: مسببین این حادثه دستگیر و مجازات خواهند شد. سپس هیئتی مرکب از حکیم نژادی از سوی نخست‌وزیر، محمدباقر هاشمی از طرف استاندار آذربایجان غربی و عبدالله رحیمی برادر حاج ملا صالح رحیمی

(امام جمعه اهل سنت نقده) به این روستا عزیمت کرد و پس از تماس با روستاییان و تحقیق پیرامون این حادثه فجیع، گزارش خود را تسلیم نخست‌وزیر و استاندار آذربایجان غربی کرد. برابر تحقیقات به عمل آمده سند قابل توجهی حاکی از دست داشتن نیروهای ترک و دولتی در این کشتار به دست نیامده است. احزاب کرد به گزارش آقای مهدی بهادران نماینده آیت اله منتظری اشاره کرده و سرهنگ (تیمسار ظهیر نژاد)، شهید چمران، سرهنگ شهبازیان را مسبب این کشتار می‌نامند. آقای حق‌گو استاندار وقت آذربایجان غربی در این مورد طی مصاحبه‌ای با مجله چشم‌انداز ایران می‌گوید: ظاهراً دو گروه اظهار نظر کرده‌اند یکی آقای بهادران که از سوی آقای آیت‌الله‌العظمی منتظری به منطقه آمدند و یکی هم گزارش استانداری بود. گزارش آقای بهادران به دست من نرسید احتمالاً بعد از فوت نامبرده از بین رفته باشد. آمدن آقای بهادران به منطقه بدون خبر و هماهنگی بود خودشان آمدند و اظهار نظرهایی هم کردند و رفتند البته زحمات آقای بهادران و مانند ایشان که در مواردی برای انجام مأموریت‌هایی به منطقه می‌آمدند ناشی از عشق و علاقه‌شان به انقلاب بود و قابل احترام و تقدیر است اما این کارهای هماهنگی نشده همه موازی کاری و باعث لوٹ مدیریت می‌شد و نهایتاً نیز نتیجه‌ای هم نداد. از آنجاکه در آن زمان آقای حق‌گو و ملا حسنی در رقابت بودند و یکی به جبهه ملی و دیگری به آقای خمینی وابستگی داشت اگر سند قابل توجهی مبنی بر دست داشتن نیروهای نظامی و شخص آقای حسنی در این واقعه به دست می‌آمد طرف مقابل هیچ عیبی از برملا کردن آن نمی‌توانست داشته باشد. به هر حال حادثه قارنا در دست اشرا و تروریست‌های کرد تبدیل به

پیراهن عثمانی شده است که در تبلیغ علیه طرف مقابل و اهرمی برای مظلوم‌نمایی آنان استفاده می‌شود. در پایان لازم میدانم به‌عنوان یک انسان و یک آذربایجانی مسلمان هر نوع خشونت توسط هرکس را محکوم کنم ولیکن همچنان که در نوشته‌های قبلی خود نیز اشاره نموده‌ام بایستی یک‌بار دیگر یادآوری کنم هر نوع سوءاستفاده برخی از گروه‌ها که به نام طلب فدرالیسم به هر نوع مظلوم‌نمایی و همکاری با تروریسم و نیروهای سمپات تروریسم کرد می‌پردازند، حرکت درروی پل لرزان خیانت به ملت آذربایجان است و این پل قطعاً محل مناسبی برای قدم زدن نخواهد بود.



## آن مولود شوم؛

### نگاهی به تاریخچه و پیدایش پ. ک. ک و پژاک

متأسفانه در سایه بی‌توجهی آذربایجانی‌ها و علی‌رغم تجربیات بسیار تلخ صدسال اخیر وقوع قتل‌عام‌های متعدد علیه ملت تورک آذربایجان از طرف افراطیون ارمنی و کرد. اکنون گستاخی تروریست‌ها به حدی رسیده که احزاب تروریستی و جنایتکار دمکرات و کومله در پیام نوروزی ۱۳۹۲ بخش‌های عمده‌ای از آذربایجان را کردستان می‌نامند. ولی متأسفانه به جز تعداد کمی از تشکل‌ها و احزاب آذربایجان جنوبی واکنش چندانی از طرف فعالین آذربایجان دیده نمی‌شود. این احزاب شکست‌خورده را در آستین دارند. به بهانه درج این پیام گستاخانه و برای یادآوری خطر توسعه‌طلبی تروریست‌های کورد مقاله تحلیلی " آن مولود شوم نگاهی به تاریخچه و پیدایش پ. ک. ک و پژاک " که قبلاً در وبلاگ شخصی این‌جانب " اورمو آذربایجانین قلبیدیر " نشر شده بود مجدداً درج می‌گردد.

نیروهای امپریالیست و در رأس آن انگلیس به درستی می‌دانستند که ترکیه بزرگ و قدرتمند اجازه عرض اندام به غرب را نخواهد داد. سال‌های جنگ دنیای غرب (فرنگی‌ها) با ترک‌های سلجوقی که به جنگ‌های صلیبی مشهور شد این تفکر را در دنیای مسیحی نهادینه کرد که بایستی ترک‌ها را از صحنه سیاست دنیا حذف نمود. جنگ جهانگیر اول زمینه و بهانه چنین آرزویی را محقق ساخت و به تجزیه دولت عثمانی یعنی بزرگ‌ترین امپراتوری جهان منتهی شد. قرارداد سور (sevr) متضمن جدایی بالکان، آدلیا (قسمتی از ایتالیا)، کشورهای شمال آفریقا، شبه‌جزیره حجاز، عراق و سوریه از ترکیه شد. در این معاهده استعماری کشوری کردی نیز پیش‌بینی شده بود؛ اما با ظهور آتا ترک و شروع جنگ بزرگ میهنی وطن‌پرستان ترک با شش کشور دنیا که کشورهای غالب جنگ و متحدان آن‌ها بودند درگیر و درنهایت آناتولی و تراکیا از لوٹ اشغالگران پاک و کشور نوین ترکیه متولد شد. بدین ترتیب معاهده سور ملغی و معاهده لوزان به دشمنان ملت ترک تحمیل شد. در شرایط جدید آرزوی دولت کردی بر باد رفت. قیام عشایر کرد علوی در سال ۱۹۲۰ برای محقق ساختن چنین دولتی بود (غائله درسیم). بعد از امپراتوری عثمانی یعنی از شروع جنگ جهانی اول غرب به‌منظور تثبیت سیاست تجزیه‌طلبان در خاورمیانه مسئله جدایی‌طلبی اکراد را ترویج داد و احزاب و گروه‌های متعدد کردی با گرایش و اندیشه‌های خاصی شکل گرفتند و ترکیه با موقعیت خاص استراتژی و در محدوده جغرافیایی خاورمیانه برای ناتو اهمیت خاصی داشت. لذا شوروی نیز برای آسیب‌پذیر کردن خط مقدم ناتو، جمعیت شرق و جنوب شرق ترکیه را تحت عنوان نهضت‌های رهایی‌بخش سامان داد که البته محرومیت‌های فرهنگی

و فقر اقتصادی نیز موجب گرایش گروه‌های کردی به‌سوی مکتب مارکسیسم شد که تمامی معضلات خود را ناشی از ترک‌ها می‌دانستند. کردهای معارض که غالباً چپ‌گرا بوده و با حمایت شوروی سازمان‌دهی می‌شدند در جنگ سرد به‌عنوان اهرم فشار به نفع شوروی فعالیت می‌کردند.

### شکل‌گیری پ.ک.ک در ترکیه

تعدد ریشه‌های نارضایتی داخلی و خارجی در ترکیه خصوصاً کردستان ترکیه موجب پیدایش گروه‌های متعدد شبه‌نظامی و چریکی در این منطقه شده بود که بدون تردید حزب کارگزاران کردستان (پ.ک.ک) به‌عنوان افراطی‌ترین و موفق‌ترین جنبش کردی در دهه‌های اخیر مبارزات کردستان ترکیه ظاهر شده است.

در سال ۱۹۷۰ تفکرات افراطی و اندیشه‌های عبدالله اوجالان معروف به «آپو» به معنی عمو شکل می‌گیرد. آپو در دانشگاه‌های ترکیه به‌عنوان دانشجوی علوم سیاسی به بحث و بررسی درباره اوضاع کردستان ترکیه می‌پردازد و با تلاش و رهبری وی گروه دانشجویی و شاخه جوانان انقلابی احزاب در ترکیه شکل می‌گیرد و نفرت آن گروه را اکثراً کردزبان و بعضاً ترک‌زبان و روشنفکران و دانشگاهیان تشکیل می‌داد که «حقی کارا» و «عبدالله اوجالان» هسته اصلی و مرکزی آن گروه بودند. این افراد جلسه‌ای در آنکارا تشکیل می‌دادند که به تجمع و گردهمایی «دیکمان» مشهور شد و به دو توافق دست‌یافت:

۱- بازگشت به میهن

۲- شروع مبارزه ایدئولوژیکی و تنظیم و سازمان‌دهی پس از بازگشت به کردستان.

گفتنی است که پس از مدتی باهمت فارغ‌التحصیلان دانشکده علوم سیاسی و به رهبری اوجالان گروهی بانام «انجمن تحصیل‌کردگان دموکرات وطن‌پرست آنکارا» اعلام موجودیت می‌کنند و در سال ۱۹۷۴ این گروه نام خود را بر اساس ایدئولوژی که انتخاب کرده بودند به «apousk» یعنی پیروان آپو تغییر دادند.

در سال ۱۹۷۵ این گروه به‌طور مخفی با تبلیغات سیاسی مردم را علیه دولت تحریک می‌کردند و در سال ۱۹۷۷ تحت عنوان «مسیر انقلاب کردستان» منشوری را منتشر کردند که در همین سال دولت با خطرناک اعلام نمودن این گروه به‌وسیله سازمان استخبارات و اطلاعات ترکیه (MIT) سازمان ستاره‌سرخ را برای مقابله با این گروه سرکوب هرگونه آشوبی تشکیل دادند که این سازمان بانفوذ در داخل اعضا گروه رهبر و اداره‌کننده گروه یعنی حقی کارا را به قتل رساندند که پس از او هدایت آن به اوجالان واگذار شد. در ۲۷ نوامبر ۱۹۸۷ در روستای فیس کنگره‌ای تشکیل و حزب کارگران کردستان P.K.K رسماً بنیان‌گذاری شد. اوجالان در اواخر سال ۱۹۷۹ به لبنان (دره بقاع) رفته و در آنجا به آماده کردن مکان و محیط برای تعلیم و آموزش افراد نیروهای انقلابی جهت مبارزه پرداخت و تا پایان سال ۱۹۷۹ حدود صد نفر هه وال (یار و رفیق) جذب و به لبنان فرستاد تا پایگاه‌های فلسطینی زیر نظر خود آموزش ببینند.



در سال ۱۹۸۰ در اثر درگیری‌های متعدد بین چپ‌ها و راست‌گرایان و ناتوانی دولت ضعیف حاکم ژنرال کنعان اورن با یک کودتا قدرت را در دست گرفته با اعمال وضعیت فوق‌العاده و حکومت‌نظامی همه گروه‌ها و احزاب چپ‌گرای کرد سرکوب شدند. عده‌ای فرار، عده‌ای تبعید و عده‌ای نیز زندانی شدند. در این مدت که سه سال طول کشید عده‌ای از افراد حزب پ.ک.ک تسلیم نشدند و حتی به خارج هم فرار نکردند از جمله آن‌ها چهارهه وال بودند که دست در دست هم خود را به آتش کشیدند اما تسلیم نشدند و یا اینکه عده‌ای در زندان دست به اعتصاب غذا زدند. در سال ۱۹۸۲ کنگره دوم پ.ک.ک در لبنان تشکیل شد و جنگ چریکی (گریلا) تصویب گردید، آن‌ها به کردستان بازگشتند و در سال ۸-۱۹۸۳ عملاً وارد فاز نظامی و جنگ مسلحانه شدند و با انجام عملیات‌های نظامی در استان‌های غازی آنتب، سیبرت و باتمان قیام مسلحانه را شدت بخشیدند که البته ارتش ترکیه موفق شد با دستگیری و زندانی و اعدام تعداد زیادی از اعضای حزب از جمله برخی از اعضای کادر رهبری، ضربات سختی بر آن وارد کند و در مقابل، رهبری حزب برای ترمیم جراحات وارده، بدنه حزب را گسترش داده و آن را تا حدود ده هزار نفر نیروی مسلح ارتقاء داد تا جایی که در کنگره سوم در سال ۱۹۸۶ که در لبنان تشکیل شد دستور تشکیل ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش کردستان (ARGK) صادر گردید. بعد از جنگ نفت در سال ۱۹۹۱ و شکست عراق و مطرح شدن کردستان آزاد در عراق توسط اتحادیه میهنی کردستان و بارزانی‌ها، انگیزه جدایی‌طلبان کرد در مناطق کردنشین چهار کشور عراق، ایران، سوریه و ترکیه با چاپ و انتشار نقشه کردستان بزرگ فزونی یافت و حزب پ.ک.ک برای

رسیدن به استقلال بانگیزه قوی تر اقدامات نظامی خود را قوت بخشید و قسمتی از تجهیزات خود را از سوریه و لیبی و البته ایران که به بازی دوجانبه دست زده بود تهیه نمود و به صورت گسترده به آموزش نیروها پرداخت و از سال ۱۳۷۱ با انجام ده ها مورد عملیات کمین، حمله به تأسیسات و مراکز نظامی و مین گذاری توانستند تلفات سنگینی بر نظامیان ترکیه وارد نمایند. گفتنی است طبق آماري که روزنامه اطلاعات اخیراً منتشر کرده است پ.ک.ک بیش از ۳۷ هزار نفر از مردم ترکیه را که بیشترشان غیرنظامی بوده اند در درگیری های نظامی از بین برد. همچنین از طرفی پ.ک.ک در کنار اقدامات مسلحانه خود با در اختیار داشتن یک شبکه تلویزیونی (روژ تی وی) از نظر فرهنگی و تبلیغی و سیاسی نیز فعالیت داشته و توانسته بانفوذ در بین مردم کرد و حتی شخصیت های سیاسی و دولتی در منطقه کردستان، هر وقت اراده نماید مردم کرد را علیه حکومت بسیج نماید و با انجام راهپیمایی، تظاهرات و اعتصاب در شهرهای کردنشین از حاکمیت امتیاز اجباری بگیرد و فشار روانی بر حاکمیت وارد سازد .

## آشنایی با آپو آپوئیسم

آپو کیست؟

آپو به معنی عمو همان عبدالله اوجالان است که در سال ۱۹۴۷ در روستای لیجه متولد شده است. وی همواره از پدر خود با نفرت یاد می کرد و به جهت

داشتن روحیه پرخاشگری در مقابل خانواده خود طغیان نموده و به دلیل خشونت از روستایشان هم فرار کرد. آپو نظر موجود جامعه‌ی خود را به شدت نفی می‌کرد و برای خود رسالت‌رهایی‌بخش قائل بود و خود را منادی نسل‌کرد می‌دانست، از عقاید دینی با نفرت یاد می‌کرد و آن را عامل عقب‌ماندگی می‌دانست. اوجالان در سال آخر دبیرستان گرایش‌های کمونیستی پیدا می‌کند و بعد از مدتی خود را یک کمونیست و هم‌ردیف لنین، استالین و پائولوس معرفی نمود.

### آپوئیسم و مبانی معرفتی

آپوئیسم تنها راه کسب معرفت را حس بشری می‌داند و در تحلیل مبانی معرفتی نوعی آزمون‌پذیری تجربی را می‌پذیرد و وجود نظام غیرمادی را نفی می‌نماید و مذهب را نوعی قید وابستگی و عقاید مذهبی را حاصل تفکرات سنتی بشر و غیرعقلانی می‌داند و تمامی مظاهر معنوی انسان را کاذب و غیرقابل قبول می‌شمارد و دین به‌طور عام و اسلام به‌طور خاص را افیون جامعه، عامل ایست تمدن، مظهر عقب‌ماندگی، عامل بردگی زن، عامل نظام طبقاتی، توجیه‌گر ظلم و اجحاف اجتماعی می‌داند. آپو به‌نوعی به نژادپرستی فاشیستی اعتقاد دارد و مروج تفکر نژاد برتر می‌باشد و مبانی اخلاقی جامعه را حاصل نظام توتالیتار می‌داند و مانند مارکسیسم به پیدایش تصادفی نظام هستی معتقد می‌باشد آپوئیسم همچنین به تضاد پدیده‌ها، دیالکتیک، روبنا بودن دین، دولت،

اخلاق خانواده، اساسی بودن نقش اقتصاد، تکامل تاریخ بر مبنای ماتریالیسم معتقد می‌باشد، ولنگاری لیبرالیسم را می‌پذیرد و با الهام از لیبرالیسم، دموکراسی را مطرح و سودگرایی وحشیانه لیبرالیسم را منطقی می‌داند. آپوئیسم ملیت را بهانه تمرکز قدرت، عامل تضاد، سرکوب‌کننده جریان‌های مردمی، نفی‌کننده حقوق اقوام و نتیجه استعمار خارجی و استبداد داخلی عنوان می‌کند.

آپو با توجه به علاقه‌ای که به جنس زن دارد قید اخلاقی زن را رد می‌کند و حجاب و هر نوع پوشش زنان را نوعی اسارت می‌داند و به اشتراک جنسیتی اعتقاد دارد و نظم خانواده را نوعی نظم استبدادی می‌داند، نظم عشیرتی در کردستان را نیز عامل استبداد دانسته و تنها حرکت آزادی‌بخش در کردستان را از حرکت‌های خود می‌داند و جنگ کرد با کرد را مجاز دانسته و مبارزه را تنها در چارچوب ایده‌ی خود قبول دارد و نجات خاورمیانه را در گرو نژاد خیالی کرد و برتری نژاد کرد می‌داند.

آپوئیسم معتقد است قرابت و نزدیکی خاصی بین برگزیدگان فرزندان بنی‌اسرائیل و کرد وجود دارد و آن را نژاد برتر می‌داند و برای کرد نقشی مانند یهود و ایدئولوژی صهیونیسم قائل می‌باشد و تفکر آپوئیسم محصول فلسفه فکری مبتنی بر بینش صهیونیسم است و معتقد است آنچه تاکنون مأموریت صهیونیسم بوده باید به کرد واگذار شود و باید گفت آپوئیسم و صهیونیسم با تفکر موجود محصول نظام فکری تولیدشده از دستگاه‌های جاسوسی بین‌المللی می‌باشد .

نتیجه اینکه تفکر آپوئیستی با شاخه‌ها و جهت‌گیری‌ها و نگاه تحلیلی خاص به تاریخ و جامعه فعلی و آینده، ترسیم‌کننده واقعیتی تلخ در آینده خاورمیانه است. بدین معنی که با توجه به قرابت نژادی و فکری که با صهیونیسم و یهود دارد و ترسیم سرنوشت مشترک با قوم یهود و اعتقاد به برتری قوم کرد حتی نسبت به قوم یهود دارد نوعی نژادپرستی پان کردیسم را دنبال می‌کند که ضمن نفی اصول ثابت و پایه‌دار نظام اجتماعی در سطح خاورمیانه، از جمله دین به‌طور عام و اسلام به‌طور خاص و شیعه به‌طور اخص، ملت و غیرت ملی، نفی نظام خانواده و ترویج نوعی بی‌بندوباری جنسی به نام دفاع از حقوق زن، درصدد است با توجه به تحولات موجود خاورمیانه از جمله حضور امریکا در منطقه خاورمیانه و نگاه مثبت نسبت به این حضور در کنار طرح خاورمیانه جدید امریکا و همسانی نظام کنفدرال و فدراتیو آپوئیسم نوعی همسانی و با دقت بیشتر نوعی انطباق عملی بین نظام پیشنهادی امریکا و نظام پیشنهادی آپوئیسم به چشم می‌خورد.

### آپوئیسم و ادیان

برای آشنایی با شخصیت آپو که با فریبکاری از مردم دین‌دار کرد برای امیال شخصی خود هزینه می‌کند بخش‌هایی از کتاب او به نام “دفاع از یک خلق” را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

اسلام رادیکال و روی‌آوری مجدد به قالب اسلام نیز در مقابل بزرگ‌ترین حمله جهانی کاپیتالیسم غیر از گرایش‌ها و جنب‌وجوش‌های انتحاری ناشی از ناامیدی و درماندگی، معنای دیگری ندارد.

دو پیامبر اخیر (محمد و عیسی) زمینه‌پدایش دولت فئودالی را فراهم کرده‌اند و سازش‌کاری طبقاتی عیسی در واقع یک انقلابی رادیکال طبقاتی می‌باشد، در مسیحیت به‌ویژه در مرحله دولتی شدن، آریوسگرایی نماد مقاومت طبقاتی مستضعفان می‌باشد. همان‌گرایش در اسلام و هنگام تبدیل‌شدن مذهب سنی به دولت جریان می‌یابد «آیه‌ها و سنت‌هایی که محمد در معنای (به خدا شرک نوزید، در کار خدا دخالت نکنید، خدا از همه ما حساب خواهد خواست اما به کسی حساب نمی‌دهد) بر زبان رانده، آگاهانه یا ناآگاهانه موجب گشودن راه به روی سیاست دولت‌های سلطنتی، پادشاهی و امارتی قرون وسطی شده است. قرآن از این منظر یک بیانیه (مانیفست) دولت است.»

«اگر خاورمیانه توسط تمدن اسلام به مقاومت پردازد غیر از سمبلیک بودن کاری از پیش نخواهد برد. اسلامیت حداکثر تولید و بهره خود را در قرن ۱۲-۸ ارائه کرده است. پسماندهای آن پوسته‌ای بیش نیست»

### شیوه‌های عمل پ.ک.ک در اوایل شکل‌گیری

- ۱- تدوین و ابلاغ تمام مقررات حزبی به‌وسیله عبدالله اوجالان و عدم توان سرپیچی از دستورات رهبری از سوی اعضا
- ۲- تهدید به مرگ افرادی که قصد خروج و یا انشعاب از حزب را داشتند
- ۳- معرفی پ.ک.ک به‌عنوان تنها حزب حاکم مطلق سیاسی در منطقه و پذیرا نبودن هیچ‌گونه فعالیت حزب و یا سازمان هم‌عقیده در منطقه
- ۴- عدم اعتقاد به شیوه‌های مبارزات فرهنگی و مسالمت‌آمیز
- ۵- شناسایی، تهدید و قتل خبرنگارانی که علیه پ.ک.ک مطلب می‌نوشتند
- ۶- متوسل شدن به خشونت جهت رسیدن به اهداف خود
- ۷- نفی روابط آزادانه اعضا حزب با عناصر مؤنث و تیرباران طرفین
- ۸- ممنوعیت و مجازات برای شرب خمر و مواد مخدر
- ۹- پارتیزانی و چریکی عمل کردن به‌عنوان تاکتیک حزب
- ۱۰- تلاش برای ضربه زدن به صنعت توریسم جهت متضرر کردن دولت ترکیه

### شیوه‌های عمل نوین پ.ک.ک

تک‌روی و خودخواهی‌های حزب پ.ک.ک و شیوه‌های عمل تند و ناصحیح آن باعث گردید حزب‌های کردی باسابقه فعالیت بیشتر با پ.ک.ک مقابله نمایند و

این امر موجب بیداری حزب و تجدیدنظر در شیوه‌های عمل خود گردید و جهت ایجاد جبهه واحد کردستان و ایجاد اتحاد با حزب‌های کردی با دیدگاهی باز به بررسی وضعیت پرداخت و به این نتیجه رسید که به‌تنهایی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و در شیوه جدید خود اقدامات ذیل را به‌عنوان شیوه‌های نوین سرلوحه کاری خود قرارداد:

۱- سرنگونی دولت در استراتژی نوین مورد هدف نیست بلکه متحول ساختن دولت است

۲- تشکیل جبهه مشترک با تمام احزاب مخالف با هر اعتقادی که دارند

۳- قرار دادن امکانات در اختیار احزاب مبارز علیه دولت ترکیه حتی حزب‌الله

۴- ارسال نامه به سران احزاب کردی در کشورهای مختلف و دعوت به دیدار و گفتگو

۵- تغییر شعار از کردستان متحد آزاد و مستقل به اتحاد آزاد و محوری دموکراتیک یعنی تبدیل جنگ به آشتی

۶- تغییر نام (ARGK شاخه نظامی) و (ARNK شاخه سیاسی) که برای سرنگون ساختن دولت ترکیه تشکیل یافته بودند به (نیروی مدافع خلق) که جهت پیشبرد صلح و چاره‌یابی تشکیل یافته است.

لازم به ذکر است عثمان اوجلان که نسبت به برادرش عبدالله اوجلان فردی واقع‌بین و زرنگ‌تری است تندروی‌های برادرش را موفقیت‌آمیز نمی‌دانست و به



همین علت سیاست سازش و نرمش را به دست گرفته تا نظر سازمان‌های بین‌المللی را نسبت به حزب تغییر دهد و پ.ک.ک را از لیست سازمان‌های تروریستی خارج نماید و استراتژی نوین حزب مبنی بر تغییر حکومت ترکیه و طرفداری از کردستان دموکراتیک زیر نظر دولت ترکیه و پرهیز از تلاش برای ایجاد دولتی مستقل و جدا و تلاش برای دموکراسی و اتحاد آزاد را سرلوحه کاری خود قرارداد است.

### سیاست و تدابیر دولت ترکیه برای مقابله با پ.ک.ک

- ۱- مقابله با مبارزه نظامی پ.ک.ک و سرکوب جدی آن‌ها در برخی مراحل
- ۲- تشکیل نیروی مخصوص برای مبارزه با تروریسم در آنکارا (اوزل حرکات)
- ۳- تشکیل نیروهای محلی و گماردن نیروهای حفاظتی در منطقه بخصوص مناطق روستایی (کوی قورویوجولاری)
- ۴- تجهیز روستائیان به خطوط مخابراتی جهت کنترل ورود و خروج تروریست‌های پ.ک.ک
- ۵- تلاش دولت برای تجدید پروتکل‌های امنیتی با کشورهای همسایه اعلام حالت فوق‌العاده در استان‌های جنوب و جنوب شرق ترکیه برای ایجاد ثبات فکری

- ۶- طرح اسکان ترک‌ها در مناطق کردنشین کوچ دادن و تخلیه روستاهای مرزی آلوده
- ۷- اقدام به وعده‌های اصلاح مسائل اقتصادی، اجتماعی و...
- ۸- تقویت و تجهیز پاسگاه‌ها در مرز ایران و عراق به انواع سیستم‌های کامپیوتری و پیشرفته
- ۹- ایجاد روابط سیاسی با حزب پارتی دموکرات کردستان عراق (طالبانی ها و بارزانی ها) به منظور حمله به اهداف پ.ک.ک در مرز عراق
- ۱۰- همکاری سازمان امنیتی ترکیه (میت) با سازمان‌های جاسوسی امریکا (سیا) و اسرائیل (موساد)
- ۱۱- نفوذ نیروهای اطلاعاتی و امنیتی به گروه‌های اسلامی خصوصاً حزب‌الله به منظور تغییر قیافه دادن برای مبارزه با پ.ک.ک
- ۱۲- اجرای طرح عفو عمومی جهت بازگشت و تسلیم عناصر ضعیف
- ۱۳- استفاده «میت» از پناهندگان عراقی جهت ضربه زدن به عناصر پ.ک.ک
- ۱۴- استفاده از عشایر و مسلح نمودن آن‌ها در مقابله با پ.ک.ک
- ۱۵- اجرای طرح‌های سیاسی و فرهنگی در منطقه کردنشین از جمله:
- الف) اعطای آزادی به بعضی از گروه‌های چپی که فعالیت نظامی مسلحانه ندارند.
- ب) دایر نمودن برخی از مدارس در محدوده‌های مناطق کردنشین به زبان کردی و محلی

ج) اجرای برنامه‌های کردی از رادیوتلوویزیون کشور

د) آزادی گویش و پوشیدن لباس کردی

### کشورهای حامی و تغذیه‌کننده پ.ک.ک

۱- شوروی سابق اولین حامی حزب پ.ک.ک: لازم به ذکر است که حزب پ.ک.ک از شیوه‌های سوسیالیستی - مارکسیستی پیروی می‌کرد و دیدگاهی همچون شوروی سابق دارد و شوروی برای ایجاد فشار به ترکیه و بلوک غرب درصدد ایجاد ناآرامی و گروه‌های مخالف در منطقه بوده است.

۲- آلمان مهم‌ترین کشور پشتیبانی‌کننده حزب پ.ک.ک و اساسی‌ترین حمایت‌کننده مالی آن از جمله: اقامت چهارصد هزار نفر از اکراد در آلمان، تجهیز پ.ک.ک به موشک‌های ضد هوایی که به‌وسیله نفر حمل می‌شود واگذاری بیش از دو هزار قبضه اسلحه. قابل ذکر است که پس از قرار گرفتن پ.ک.ک در لیست تروریست‌ها و اعلام جهانی آن، آلمان در مقطعی علی‌الظاهر کلیه دفاتر و مراکز غیررسمی حزب را تعطیل و فعالیت‌های آن را غیرقانونی اعلام کرد که این مسئله بزرگ‌ترین ضربه‌ی مالی برای پ.ک.ک به حساب می‌آید.

۳- فرانسه از حامیان اصلی حزب پ.ک.ک: عهده‌دار شدن ریاست جمعیت حمایت از کردهای داخل فرانسه توسط همسر فرانسوا میتران

- رئیس‌جمهور سابق فرانسه، برگزاری اجلاس‌های متعدد از جمله اقدامات دولت فرانسه بوده که البته ظاهراً دولت فرانسه نیز بعداً محدودیت‌هایی برای اکراد تبعه فرانسه در نظر گرفته و اعمال می‌کرد.
- ۴- سوریه از حامیان مهم پ.ک.ک: ایجاد رابطه صمیمی از سال ۱۹۸۰، در اختیار گذاشتن چندین پایگاه در مرزهای مشترک، برگزاری کنفرانس‌های متعدد توسط پ.ک.ک در داخل سوریه، تجهیز شدن در داخل سوریه در بدترین شرایط حیاتی خود، نرفتن حجاج به حج و قرار دادن هزینه حج در اختیار رهبر حزب پ.ک.ک توسط این کشور در زمانی که سوریه و ترکیه سر رودخانه فرات و مسائل ارضی اختلاف داشتند. حمایت‌های سوریه تا جایی بود که ترکیه، امریکا و برخی کشورهای غربی رسماً اعلام کردند در صورتی که عملیات تروریستی علیه توریست‌های ترکیه صورت پذیرد دولت سوریه مستقیماً مقصر است.
- ۵- ارمنستان: حمایت از پ.ک.ک توسط این کشور به دلیل دشمنی دیرینه‌اش با ترکیه که مربوط به ادعای واهی قتل‌عام ارمنه توسط دولت این کشور می‌باشد است.
- ۶- قبرس بخش یونانی نشین: حمایت این کشور جهت فشار آوردن به دولت ترکیه بر سر مسئله قبرس است.
- ۷- امریکا: هرچند رسماً و علناً از دولت آنکارا حمایت می‌کند و پ.ک.ک را گروه تروریستی اعلام می‌دارد و هرچند که پ.ک.ک هم امریکا را دشمن خود می‌داند و بعضاً حمایت‌های امریکا را رد می‌کند اما امریکا

معمولاً به‌عنوان اهرم فشار از آن‌ها حمایت می‌کند اخیراً حمایت آمریکا از این حزب تروریستی جهت فشار به ایران و ایجاد ناامنی در منطقه زیاد شده است.

۸- کشورهای دیگری از جمله سوئد، نروژ، کانادا، اسکانداویا و برخی دیگر از کشورهای مهاجرپذیر از حامیان پ.ک.ک می‌باشند.

۹- ایران به‌طور جدی از جدایی‌طلبان پ.ک.ک حمایت می‌کرد. این حمایت سخت‌افزاری و لجستیکی که شامل مداوای زخمی‌ها در بیمارستان‌های ایران تا تحویل سلاح و آموزش نیروها می‌شد عمدتاً به دو منظور زیر انجام می‌شد: (۱) دولت ایران با استفاده از این نیروها به کوبیدن احزاب کرد ایرانی پرداخت به‌طوری‌که اکنون در واقع این نیروها در ضعیف‌ترین حالت ممکن به کردستان عراق پناهنده شده و امکان عرض‌اندام ندارند. (۲) بدین‌وسیله نیروهای اپوزیسیون ایرانی توسط دولت ترکیه از این کشور دفع شدند و سپس مصالحه‌های امنیتی ایران و ترکیه برقرار شد؛ اما بعد از جنگ اول آمریکا و عراق (جنگ نفت) پ.ک.ک گروه ایرانی پژاک را ایجاد و به درگیری با نیروهای جمهوری اسلامی پرداخت به‌طوری‌که اکنون پژاک که شاخه ایرانی حزب پ.ک.ک می‌باشد به‌عنوان جدی‌ترین مشکل امنیتی ایران تبدیل شده است. (چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کس)

## دستگیری عبدالله اوجالان و آخرین وضعیت پ.ک.ک.

پس از آخرین هشدار ترکیه و فشار فراوان این کشور و برخی کشورهای غربی به سوریه، در ۶ اکتبر ۱۹۹۸ این کشور مجبور به اخراج اوجالان می‌شود. وی در ۱۳ اکتبر به روسیه رفته و تقاضای پناهندگی می‌دهد که پذیرفته نمی‌شود. در ۱۲ نوامبر همان سال اوجالان در فرودگاه رم ایتالیا دستگیر می‌شود و ترکیه درخواست تحویل او را به دولت این کشور می‌دهد ولی ایتالیا این درخواست را نمی‌پذیرد. اوجالان بعد از آزادی به یونان رفته و از آنجا به کشور آفریقای کنیا عزیمت می‌کند و در سفارت یونان جا می‌گیرد که در ۱۶ فوریه ۱۹۹۸ به هنگام خارج شدن از سفارت یونان در کنیا (نایروبی) ربوده شده و به کشور ترکیه منتقل می‌شود.

پس از دستگیری اوجالان حزب پ.ک.ک دچار ضعف و سردرگمی شده و از مواضع قبلی عقب‌نشینی کرده و راضی به خلع سلاح شد. همچنین برخی عناصر حزب آماده تسلیم خود شدند ولی فشار دولت ترکیه و خصوصاً افسران ارتش این کشور برای اعدام اوجالان باعث شد حزب مجدداً مشی نظامی در پیش گیرد و ترکیه نیز برای سرکوب آن‌ها فعال گردید و جهت فشار به این حزب به حمایت همسایگان همت گماشت و در این راستا احزاب کرد عراقی از جمله حزب اتحادیه میهن کردستان عراق عناصر پ.ک.ک را تا حدودی از سرزمین خود اخراج کرد. کمک‌های اطلاعاتی احزاب ترکمن شمال عراق به دولت ترکیه بسیار عالی بود و مدتی پس از دستگیری اوجالان برخی از رهبران حزب، سیاست‌های افراطی و جنگ‌طلبان خود را کنار گذاشته و به صلح روی

آوردند و این امر موجب اختلاف درون‌گروهی و انشعاب در حزب شد و عده‌ای نیز به عملیات چریکی و نظامی پایبند ماندند.

با تغییر سیاست افراطی در حزب و روی آوردن به صلح و اتحاد (منظور اتحاد و صلح با احزاب باسابقه‌تر کردی)، پ.ک.ک توانست رابطه خود را با احزاب شمال عراق از جمله حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان عراق بهبود بخشد و درگیری‌های گذشته را فراموش نماید به طوری که نیروهای پ.ک.ک در قندیل حدود ۶ هزار نفر و در محور نزدیک ۸ هزار نفر تجمع و اسکان یافتند که بعد از حمله آمریکا به عراق و عدم توافق پ.ک.ک با آمریکا مبنی بر تحویل سلاح‌های خود مجبور به تخلیه مراکز خود شدند و در گروه‌های ۴۰ و ۵۰ نفری به شمال کردستان و احتمالاً ارمنستان و ... کوچ نمودند. ادامه اشغالگری آمریکا در عراق موجب تقویت نیافتن دولت عراق شد بطوریکه اخیراً رئیس‌جمهوری عراق اعلام نموده که توان اخراج پژاک از شاخه‌های پ.ک.ک از عراق را ندارد. به‌رحال فعلاً عناصر پ.ک.ک جای امن و مناسبی در ترکیه، عراق، سوریه و ایران برای ادامه فعالیت خود ندارند و در صورت زیاد شدن فشار و تضعیف آن‌ها از سوی ترکیه و ایران احتمال تسلیم شدنشان وجود دارد.

پس از جنگ خلیج، عملیات موسوم به «چکش تعادل» که زیر نظر ایالات‌متحده برای کردها انجام گرفت پای قدرت‌های غربی و سازمان ملل را به معادله با کردها کشانده و مسئله به یک‌باره بین‌المللی شد و شکل‌گیری دولت خودمختار و تازه تأسیس شده کردها در شمال عراق، کردهای ترکیه، ایران، سوریه و عراق را وارد معرکه کرد و بحث کردها به مرحله‌ای رسید که دیگر

قابل چشم‌پوشی نبود، مگر به بهانه پذیرش خطر بی‌ثباتی دائمی در خاورمیانه. جامعه کرد ایران را به گروه‌های سوران، کرمانج، گوران، اورامی، کلهر و لر تقسیم‌بندی می‌کنند و معتقدند در میان هر گروه منابع عشیره و خانوادگی مبنا قرار می‌گیرد و از این رو آن‌ها عامل اصلی شکست و ضعف در مبارزات در این بخش را عامل پراکندگی و تجزیه درونی و منافع فردی می‌دانند.

### پژاک و چگونگی اعلام موجودیت

پس از دستگیری و زندانی شدن عبدالله اوجالان تغییر استراتژی در این حزب روی داد و مبارزه سیاسی به صورت مشروط جایگزین مشی مسلحانه شد و نام پ.ک.ک. (حزب کارگران کردستان) در فروردین ۱۳۸۰ به کادک (کنگره آشتی و دموکراسی کردستان) تغییر یافت و با خط دهی مستقیم آلمان و فرانسه عبدالله اوجالان به عنوان رهبر افتخاری تعیین، اما هدایت گروه را شورای رهبری عهده‌دار شدند که به دلیل اختلافات سلیقه، عقیده و سیاسی وابستگی هرکدام از آن‌ها به یکی از سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای اروپایی و امریکا در شیوه مبارزه و هدایت نیز اختلاف به وجود آمد و تفرقه ایجاد شده موجب سردرگمی آن‌ها در نوارهای مرزی ایران، ترکیه و عراق گردید که بعضی از آن‌ها تسلیم، برخی منفک از گروه و برخی هم به کشورهای اروپایی فراری شدند.



در کنگره هشتم به تاریخ ۸۱/۱/۱۶ تصمیم گرفتند که پ.ک.ک. جهت گسترش فعالیت خود شعبه و نمایندگی‌هایی را در هر یک از کشورهای ایران، ترکیه، سوریه و عراق تأسیس نماید و بر اساس اصول دموکراتیک فعالیت و اهداف گروه را دنبال نمایند. در ایران افراد پژاک در نقاطی از استان آذربایجان غربی و مناطق مرزی اقدام به شرارت، اخاذی، قاچاق و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران نمودند که در سال ۱۳۸۲ این گروه منسجم‌تر شد و با هدایت کنگره دموکراتیک کردستان فعالیت‌های سیاسی، امنیتی و روانی خود را گسترش دادند تا اینکه در کنگره نهم یا کنگره دوم کادک ۸۲/۸/۴ نام کادک به کنگره خلق کردستان (کهک) تغییر یافت و در راستای کاهش از مشکلات داخلی و همچنین برای رسیدن به هدف اصلی و نهایی خود که تشکیل کردستان بزرگ بود و لازمه آن نفوذ و گسترش هرچه بیشتر در ۴ کردستان ترکیه ایران سوریه و عراق می‌باشد اقدام به تأسیس حزب‌هایی به‌ظاهر مستقل برای هریک از کردستان‌ها نمودند که شاخه ایرانی آن به نام حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) رسماً تشکیل. عبدالرحمن حاجی احمدی از عناصر قبلی حزب منحل دموکرات و از اهالی روستای قره قصاب ننده که فعلاً در آلمان به سر می‌برد، هدایت گروه را بر عهده گرفت و به دبیر کلی پژاک انتخاب شد؛ و در اولین کنگره پژاک (۱۳ - ۱۳۸۳/۱/۶) حاجی احمدی رسماً به سمت دبیر کلی انتخاب و در کنگره دوم (۲۸ - ۸۴/۸/۱۸) شورای رهبری پژاک انتخاب شدند. این گروهک بلافاصله با تعیین نشان و تدوین و تصویب و انتشار اساسنامه و همچنین با تشکیل شاخه‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی و تبلیغ گسترده در بین جوانان فعالیت خود را گسترش و بر تهدیدات خود افزود

به طوری که توانست در منطقه اثرگذار و حتی موجودیت سایر گروه‌های کردی را تحت الشعاع قرار دهد.

### مصوبات کنگره اول پژاک

- ۱- تغییر قانون اساسی در ایران
- ۲- تشکیل سیستم فدرالی در ایران
- ۳- از میان برداشتن حاکمیت دینی در ایران
- ۴- اتحاد با نیروهای دموکراسی خواه
- ۵- چاره یابی مسائل کردها در چارچوب تحولات دموکراتیک
- ۶- بنیان نهادن جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک با مشارکت تمامی خلق‌های ایران و به پیشاهنگی خلق کرد
- ۷- تلاش در جهت آزادی تمام اقشار اجتماعی، گسترش اتحاد و پیوند دمکراتیکی با خلق کرد ساکن در دیگر بخش‌های کردستان.
- ۸- ایجاد روابط آزادانه در میان خلق‌های ایران و همکاری با تمامی خلق‌ها و حرکت‌های آزادی‌طلبان منطقه جهت رسیدن به فدراسیون دمکراتیک خاورمیانه

## ایدئولوژی پژاک

ایدئولوژی حاکم بر پژاک همان ایدئولوژی حزب پ.ک.ک؛ یعنی افکار و اندیشه‌های عبدالله اوجلان (آپوئیسم) است که اینک حاجی احمدی رئیس گروهک پژاک در پاسخ به سؤال رادیو آمریکا در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۸۶ که می‌پرسند: چرا اوجلان رهبر شماست؟ می‌گوید: ما از اندیشه‌های اوجلان به‌عنوان ایدئولوژی پیروی کرده و بر همین پایه آن را به‌عنوان راه‌کار مبارزات خود قبول کرده‌ایم.

حزب پ.ک.ک. بر اساس ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پایه‌گذاری شده و اساسنامه خود را نیز بر مبنای آن تنظیم کرده بود اما به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حزب مذکور نیز به‌سوی لیبرالیسم گرایش پیدا کرده است و شرایط حاضر بر (سوسیال - دموکراسی) تأکید دارد.

اما در هر صورت این گروه معتقد است سیر تحول تاریخی بر اساس نظریه مارکس صورت می‌گیرد و تحلیل مادی و طبقاتی از تاریخ جهان ارائه می‌دهد. این گروه در تحلیل ماتریالیستی از تاریخ معتقد است ایران منشأ و مبدأ شروع نظام طبقاتی (برده‌داری) است و دین زرتشت تا قبل از ورود اسلام به ایران تقویت‌کننده فئودالیسم بوده است. بعد از آن این نقش به دین اسلام واگذار شد. لذا زرتشت و اسلام هر دو نقش پشتیبان نظام طبقاتی در ایران را به عهده داشته‌اند؛ و همان‌طور که در قسمت آپوئیسم و مبانی معرفتی آمده است آن‌ها در یک دید کلی دین به‌طور عام و اسلام به‌طور خاص را عامل عقب‌ماندگی و

عدم تحول در مشرق زمین به‌ویژه ایران و خاورمیانه می‌دانند که به‌منظور رسیدن به اهداف مطلوب نظام آپوئیستی باید تمام مظاهر دین و حاکمیت‌های مبتنی بر دین از عرصه فردی و اجتماعی حذف گردد. چنانچه ذکر شد پژاک در خصوص مسائل ملیت، نژاد، زن، خانواده و ... معتقد به مبانی معرفتی آپوئیسم است که در فصل پیشین تبیین شده است و به‌طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که مانیفست این تفکر نفی دین و اخلاق در روابط فردی و اجتماعی، نفی نظام خانواده و بی‌بندوباری جنسی، نفی سنت‌ها و آداب حسنه اجتماعی و پان‌کردیسم فاشیستی می‌باشد.

### اهداف و برنامه‌های پژاک

- ۱- انجام اقدامات فریبکارانه و عملیات روانی و پخش و رواج شایعات
- ۲- نفوذ گروه‌های کوچک به داخل کشور در پوشش‌های مختلف
- ۳- استفاده از مناطق بینابینی پایگاه‌ها و خط یگان‌ها
- ۴- تلاش برای برقراری ارتباط با کشورهای خارجی و بین‌المللی کردن مسئله کردها
- ۵- تبلیغات علیه مردم ترک و کردی جلوه دادن آذربایجان غربی (کردستان شرقی)
- ۶- تلاش برای توده‌ای کردن مبارزات و رهبری و هدایت آن
- ۷- ایجاد رعب وحشت در میان افراد هوادار و ترور مخالفان

- ۸- تلاش برای جلب و جذب حمایت‌های مردمی و بهره‌برداری از آن در جهت ساختن کانون‌های اعتراض و ایجاد اغتشاش و غیره.
- ۹- قوی کردن سیستم ارتباطی خود با مردم از طریق رادیو، تلویزیون، انتشارات و نوشتن شعار و پخش اعلامیه و اینترنت.
- ۱۰- سعی و تلاش برای برقراری ارتباط بیشتر با احزاب حاکم در عراق و جلب حمایت آمریکا
- ۱۱- پیچیده کردن سیستم‌های تشکیلات داخلی و خارجی به نحوی که سیستم‌های امنیتی نتوانند در آن رخنه و آسیب برسانند
- ۱۲- پرهیز از درگیری مستقیم با نیروهای دولتی به منظور حفظ نیرو
- ۱۳- تلاش برای ارتباط با سایر گروه‌های کردی مخالف

### استراتژی پژاک

- ۱- بالا بردن تعصبات کور کردی و تبلیغات علیه آذربایجان
- ۲- تلاش برای بین‌المللی کردن مسائل قومی کردها و فضا سازی بین‌المللی
- ۳- مقایسه سه سوی مرز ایران ترکیه و عراق و القای موفقیت الگوی شمال عراق
- ۴- راه‌اندازی و فعال کردن کمیته زنان
- ۵- اقدام مسلحانه از قبیل درگیری مین‌گذاری و ترور در آذربایجان غربی

- ۶- تشکیل هسته‌های مخفی جوانان و دانشجویان
- ۷- اعزام کادرهای سیاسی و تشکیلاتی مجرب به داخل کشور
- ۸- اعلام آمادگی به دانشجویان کردزبان جهت استخدام به سازمان به‌عنوان کارمند ستادی بعد از فارغ‌التحصیلی
- ۹- وعده پژاک به مخاطبین خود جهت به‌کارگیری با حقوق مکفی در منطقه شمال عراق

حاجی احمدی رئیس گروهک تروریستی پژاک در تیرماه سال ۱۳۸۶ در مصاحبه با هفته‌نامه میدیا و همچنین در گفتگو با صدای آمریکا در تاریخ ۲۵ شهریور سال جاری استراتژی جدید این گروهک را شکل‌گیری نظام کنفدرال بیان می‌کند.

### اقدامات پژاک و فعالیت‌های هسته‌های تشکیلاتی آن

پس از اعلام موجودیت پژاک حضور گروه‌های تشکیلاتی این گروهک در مناطق مرزی ایران، ترکیه و عراق گسترش یافت. در تحریم انتخابات مجلس هفتم در زمستان ۸۲ و درخواست از مردم برای عدم همکاری با بسیج، جزء اولین اقدامات پژاک در منطقه محسوب می‌شود. این گروهک از خلأ نبود سایر احزاب ضدانقلاب کردی در منطقه نهایت استفاده را برده و با تجاری‌گری که در کار تشکیلاتی دارند در مدت کوتاه بیشترین حضور و فعالیت را در مناطق کردنشین داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین وظایف این تیم‌ها ارتباط با قشر جوان

تحصیل کرده (دختر و پسر) و برانگیختن احساسات ناسیونالیستی در آنها بوده است که از بین این جوانان جذب شده بخشی به همراه تیمها به عراق رفته و بخش دیگری به عنوان هسته تشکیلاتی وظیفه فعالیت در سطح منطقه را به عهده دارد که به نمونه‌هایی از فعالیت این هسته‌ها اشاره می‌گردد:

۱- گسترش شبکه هسته‌های تشکیلاتی و معرفی آنان به پژاک به صورت انحرافی (افراد واجد شرایط برای گذراندن آموزش‌های لازم فراخوانی می‌شوند)

۲- تبلیغ برای جذب جوانان به این گروه و معرفی آنان به شاخه نظامی پژاک (به عنوان گریلا)

۳- شناسایی فرماندهان نظامی منطقه و تعقیب و مراقبت از آنان

۴- شناسایی عوامل اطلاعاتی دولت و معرفی آنان به کادرهای پژاک

۵- تلاش برای نفوذ در نیروهای مسلح ایران از طریق سربازان کرد

۶- شرکت در جلسات درون‌گروهی پژاک و ارائه نظرات، انتقادات و پیشنهادها

۷- جابجایی و نقل و انتقال کادرها در سطح منطقه

۸- اطلاع از خانه‌های تیمی مورد استفاده کادرهای پژاک در منطقه

۹- تهیه فیلم و گزارش از ناآرامی‌ها و ارسال آن

۱۰- ارائه گزارش هفتگی یا ماهانه از وضعیت منطقه





## چقدر از تاریخچه فاشیسم در ایران اطلاع داریم؟

فاشیسم مقوله‌ای است که در بطن جامعه ایرانی وجود دارد. همه ما بخصوص اقلیت‌های دینی و ملت‌های غیر فارس زبان در ایران طعم آن را چشیده‌ایم؛ اما فاشیسم و قبول وجود آن در ایران به‌عنوان اولین قدم برای رفع آن مقوله‌ای است که همیشه مغفول واقع شده است و یا تعمداً برای انکار آن تلاش شده است. باینکه سال‌هاست فاشیسم در ایران به‌طور رسمی و غیررسمی فعالیت می‌کند و حداقل چهار، پنج حزب رسماً فاشیست بوده‌اند و ده‌ها حزب و تشکل سیاسی رسمی و غیررسمی مواضع و عملکرد فاشیستی داشته و دارند ما اطلاع جندانی از تاریخچه فاشیسم در ایران نداشته‌ایم. تلویزیون‌های صدای آمریکا و بی‌بی‌سی، پارس، رنگارنگ و تلویزیون ملی ایران (وابسته به مجاهدین خلق) سالانه صدها ساعت برنامه‌های فاشیستی مستقیم و غیرمستقیم دارند، صدها ساعت مصاحبه و برنامه تلویزیونی با داریوش همایون، علیرضا نوری زاده، محمدی، ناصر انقطاع، مشیری، پارسا و ... پخش می‌شود. در داخل ایران تیم

ملی فوتبال کشور را که باید بار ملی و نقطه اشتراک تمام مردم و ملل ساکن در ایران را داشته باشد ستارگان پارسی می‌خوانند و اخیراً نیز به آن نام شاهزاده پارسی داده‌اند. در یک سخنرانی بالاترین مقام اجرایی کشور سی چهل بار کلمه ملت ایران تکرار می‌شود، آن دیگری پیغمبر اسلام را ایرانی می‌خواند (!) و در اثر اعتراضات حرف خود را پس می‌گیرد و می‌گوید من منظورم این بود که حضرت ابراهیم ایرانی بوده است (!) پشت اسکناس پنج‌هزارتومانی حدیث جعل می‌کنند. در کتاب‌های درسی ترک‌ها را چادرنشین و وحشی می‌نویسند. خیابان‌ها را به نام فردوسی پیغمبر تحقیر و نژادپرستی نام‌گذاری می‌کنند و ... با چنین اوضاع و احوالی ما چقدر فاشیسم ایرانی را می‌شناسیم؟ حداقل چقدر از تاریخچه احزاب فاشیستی ایران اطلاع داریم؟

این مقاله کوتاه سعی دارد به صورت اجمالی شمارا با تاریخچه فاشیسم در ایران آشنا کند. زمینه پیدایش افکار فاشیستی ریشه در تاریخ دارد و میدانیم که در ایران از خراسان و با نهضت شعوبیه قرن‌هاست که شروع شده است. این نوشته مروری کوتاه بر تاریخچه احزاب فاشیستی در محدوده زمانی حدود هشتاد سال اخیر است:

### حزب سومکا

سومکا که کوتاه شده حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران است نام حزبی با عقاید ناسیونال سوسیالیسمی بود که در طول جنگ جهانی دوم در ایران

پایه‌گذاری شد. رهبر این حزب داوود منشی‌زاده بود. او و تنی چند از سران این حزب تا پیش از شکست آلمان نازی عضو حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان بودند؛ اما پس از شکست آلمان نازی به ایران بازگشتند.

داوود منشی‌زاده استاد ادبیات دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ بود. وی همچنین به دلیل همکاری با نیروهای اس اس در نبرد برلین زخمی شد. داوود منشی‌زاده عامل مؤثری در ارتباط بین آلمان نازی و ایران بود. حزب سومکا علاوه بر عضوگیری از دانشگاه‌های ایران دوام زیادی نداشت، گفته می‌شود رضاشاه نیز در یک دوره به این حزب کمک مالی کرده است.

گروه به‌طور عمده از ملی‌گرایان تشکیل شده بود؛ اما بسیاری از رفتارهای اعضای حزب از حزب ملی سوسیالیست کارگران آلمان برگرفته شده بود، مانند سلام به سبک حزب نازی. نشان سواستیکا و رنگ‌های سیاه و سفید به‌عنوان رنگ‌ها و نشان حزب برگزیده شده بودند، باین‌حال اعضای حزب به شاه نیز احترام می‌گذاشتند.

ایدئولوژی سومکا بر پایه همان شعارهای نازی‌ها بود. حزب در ایران و در مرحله اول بر ضد متفقین اشغالگر فعالیت می‌کرد ولی هدف اصلی حزب بر ضد ایدئولوژی کمونیسم بود. سرانجام این حزب در برابر رژیم پهلوی ایستاد و رهبرش به بیرون از کشور رفت. پس از آن چندی یک دگرگونی بنیادی در حزب صورت گرفت و اعضای باقی‌مانده به همراهی با نیروهای بهرام آریانا پرداختند و

بر ضد جمهوری اسلامی فعالیت کردند. نفرت از اعراب و یهودی‌ها کمونیست‌ها و جذب روشنفکران از ویژگی‌های حزب سومکا بود.

منشی‌زاده در سال ۱۲۹۳ در تهران به دنیا آمد و پسر یک قزاق از اهالی چوقور سعد (ایروان فعلی) بود. در ۱۹۳۹ به آلمان رفت و در آنجا سعی می‌کرد ایران و افغانستان را به هم ملحق کند. در همان‌جا به حزب نازی پیوست و تا آخرین روزهای جنگ جهانی دوم در ارتش آلمان خدمت کرد و در روزهای آخر جنگ در برلین زخمی و مدت ۲ سال بستری شد. در سال ۱۳۲۹ به ایران برگشت و با همکاری یک کرد به نام امیر مگری حزب سومکا را تأسیس کرد. عضویت در این حزب با سوگند ویژه درحالی‌که فرد جعبه‌ای که محتوی خاک ایران است را در دست داشت انجام می‌گرفت. ارگان این حزب نامه سومکا بود که با مجله مردان آهنین و سپس شیر شرق همکاری می‌کرد. نویسنده عمده آن نشریات داریوش همایون (وزیر اطلاعات بختیار) بود.

### حزب پان ایرانیست

حزب پان ایرانیست تشکیلاتی است که هدف خود را مبارزه با استکبار، استبداد، استعمار و نژادپرستی (!) می‌داند. پایه‌های ایدئولوژیک این تشکیلات در ۱۵ شهریور ۱۳۲۰ گذاشته شد و در سال ۱۳۳۰ وارد مرحله حزبی و سیاسی شد. این سازمان در دوره‌های گوناگون مجلس شورای ملی نماینده

داشت. پس از انقلاب ایران (۱۳۵۷) مرکز اصلی حزب به خارج از کشور منتقل شد و هم‌اکنون در داخل و خارج از ایران به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

مکتب پان‌ایرانیسم در سال ۱۳۲۶ به رهبری محسن پزشک پور بنیان‌گذاری گردید. افراد این مکتب در سال‌های ۱۳۲۰ به هنگام ورود نیروهای انگلیسی به ایران و در سال‌های ۱۳۲۴ و ۲۵ به هنگام اشغال آذربایجان به دست ارتش سرخ با تشکیل گروه‌های ضربت و زیرزمینی به مبارزه علیه بیگانگان پرداخته بودند. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی مکتب پان‌ایرانیسم به مرحله نوینی گام گذاشت و حزب پان‌ایرانیست تشکیل گردید. اندامان حزب پان‌ایرانیست تا سال ۵۷ به گونه آشکار و نهان در میدان سیاسی و فرهنگی ایران‌زمین حضور داشتند و چه در مجلس شورای ملی (دوره‌های ۲۲ و ۲۵) و چه در کابینه‌های وقت حضور داشتند؛ محسن پزشک پور و دکتر محمدرضا عاملی تهرانی دو تن از اندیشمندان و سیاستمدارانی هستند که به پایداری پایه‌های تئوریک نهضت پرداختند.

پس از دستگیری‌های اندامان و اعدام دکتر عاملی تهرانی، کادر مرکزی حزب پان‌ایرانیست در سال ۱۳۵۹ به برون مرز انتقال یافت، ولیکن محسن پزشک پور در سال ۱۳۷۰ به ایران بازگشت و حزب کوشش‌های خود را از سر گرفت. در بهمن ۱۳۷۶ با ادامه‌ی فعالیت‌ها، کنگره هفتم حزب تشکیل شد. در سال ۱۳۸۱ کنگره‌ی نهم حزب برگزار شد و اعضای شورای مرکزی برای مدت سه سال انتخاب شدند پس‌از آن در سال ۱۳۸۴ با یورش نیروهای انتظامی و امنیتی، کنگره‌ی دهم حزب ناکام ماند و فشار بر اندامان روز‌به‌روز بیشتر شد و

متعاقباً تعدادی از اعضا با احکام بازداشت و حبس‌های طولی‌المدت مواجه شدند. تا تابستان ۱۳۸۹ حزب کماکان با همان کنگره‌ی قبل و با انجام تغییراتی در کادر رهبری به فعالیت‌های خود ادامه می‌داد در شهریورماه ۱۳۸۹ رضا کرمانی و حسین شهریاری اعضای بجا مانده از کنگره‌ی قبلی که به ترتیب در شرایط بازداشت موقت و زندانی زندان گوهردشت بودند، با انتشار بیانیه‌ای ادامه‌ی فعالیت‌های کنگره نهم را مطابق با ماده ۱۰ اساسنامه‌ی حزب پان ایرانیست شهریور ۱۳۸۱ به مصلحت ندانسته و خواستار تشکیل شورای موقت رهبری در برون مرز شدند. متعاقباً بیش از صد تن از اعضا با صدور بیانیه‌ای در شهریور ۱۳۸۹ اختتام دوران کنگره‌ی مصوب ۱۳۸۱ را اعلام کردند؛ و حزب پان ایرانیست از آن تاریخ کماکان برای تشکیل کنگره‌ی موقت خود در تبعید تلاش می‌کند. در طول تمام سال‌های پس از انقلاب ایران (۱۳۵۷)، علاوه بر آن دسته اندامان و هواداران حزب پان ایرانیست که در بیشتر شهرهای بزرگ ایران فعالیت دارند، بسیاری از ایشان در پایتخت‌های اروپایی و برخی شهرهای کانادا، استرالیا و آمریکا به کوشندگی‌های خود ادامه می‌دهند. ارگان حزب پان ایرانیست حاکمیت ملت است. از فروردین ۱۳۷۷ نشریه داخلی حزب پان ایرانیست به نام «ضد استعمار» منتشر شد و از شماره ۴۴ به «حاکمیت ملت» تغییر نام داد.

سایت فاشیستی آینده روشن وابسته به حزب پان ایرانیست چنین می‌نویسد:

اعضای مکتب پان ایرانیسم همگی جوان و نوجوان بودند و پیش از آن هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نداشتند. به اقتضای روح جوانی هر تند بادی سبب جدایی و

شاخه شاخه شدن در رده های آنان می شد. داریوش فروهر به همراه عده ای "حزب ملت ایران بر بنیاد مکتب پان ایرانیسم" را تشکیل داد. عده ای "سازمان پان ایرانیست یا پرچم داران" را تشکیل دادند که محمد مهرداد و ناصر انقطاع از این گروه بودند. گروهی همانند پرویز ورجاوند عاشق مصدق بودند و به جبهه ملی پیوستند. محسن پزشک پور و محمدرضا عاملی تهرانی حزب پان ایرانیست را تشکیل دادند. داریوش همایون هم زمانی با حزب بود زمانی با داریوش فروهر زمانی با حزب سوسیالیست ملی (سومکا) و زمانی هم با رستاخیز ... بنابراین پان ایرانیسم همچون درختی است که شاخه های گوناگون دارد گذر بسیاری از افراد به دانشگاه آن افتاده. حتی ما در ایران گروه ها و جمعیت هایی داریم که در عمل پان ایرانیست هستند ولیکن بنا به دلایلی و مصالحی تمایلی ندارند که با این نام خوانده شود ولی بهر حال جوهر آرمان پان ایرانیسم را که وحدت سرزمین هایی ایرانی به ویژه پیوند مجدد با ۱۷ شهر قفقاز باشد را در دل و جان پاک آنان نیز ریشه دارد. پان ایرانیست ها در عین صیانت از آرمان های خود، هیچ گاه انحصارگر نبوده و آرمان ایران بزرگ را منحصر به خود ندانسته و نمی دانند. به طور کلی هر فرد ضد استعمار و ضد استبداد و ضد استثمار، هر شخص ضد فراماسونری و ضد جهان وطنی و هر شخص آرمان خواه و مهین پرستی از دید ما در رده ها (صفوف) ما جای دارد، حتی اگر این آرمان ها آمیخته با ارزش های دینی باشد، حتی اگر آمیخته با دل بستگی های دیگر \_ در حدی که سایر آرمان ها را نقض نکند \_ باشد.

باید گفت پان‌ایرانیسم دارای معنایی است که قدمت آن به فردای انعقاد قراردادهای ننگین تاریخ ایران می‌رسد ولیکن اقدام به انطباق این درون‌مایه با واگویه (لفظ) پان‌ایرانیسم حادثه‌ای است نسبتاً جدید که گذشته آن به دهه‌ی ۲۰ می‌رسد. پان‌ایرانیسم به معنای اتحاد و یکپارچگی ایران است و پان لفظی است جاافتاده در ادبیات سیاسی جهان که به معنای همه‌یا اتحاد هست. از دید پان‌ایرانیست‌ها ایرانیان باید در سرزمین حقیقی خود که ایران‌زمین با ایران بزرگ نام دارد زندگی کنند در نتیجه تجزیه سرزمین‌های ایرانی به واحدهای ساختگی توسط استعمار عملی بود بر ضد حاکمیت ملی ما. از این جهت پان‌ایرانیست‌ها می‌گویند بایستی با سرزمین‌های پیش از دوران تجزیه پیوندها و مناسباتی استوار در جهت نزدیکی دولت‌ها و ملت‌ها و برداشتن مرزها (همچون اتحادیه اروپا) انجام داد. برای نمونه پان‌ایرانیست‌ها معتقدند که باید با تاجیکستان که ناحیه‌ای ایرانی نژاد، ایرانی زبان و ایرانی فرهنگ و ایران دوست است روابطی داشت در راستای تقویت پیوندهای گذشته و مردم دوشنبه از دید ما با یک شهروند اصفهانی یا تبریزی و مشهدی تفاوتی ندارد و هر دو هم‌میهن ما هستند. حال برخی به خاطر داشتن چنین باورهایی انسان‌های تهی و بی‌مایه ما را فاشیست می‌دانند! چراکه فقط از حقوق غصب شده این ملت دفاع می‌کنیم! زیرا نمی‌خواهیم مردم کرد یا شیعه یا قفقازی دچار خون‌ریزی و جنگ و برادرکشی شوند و یا در زیر ستم حکومت‌های ستمگری چون رژیم صدام یا آنکارا باشند. نهضت پان‌ایرانیسم نهضتی است ضد استعمار و ضد فراماسونری و ضد بهره‌کشی ...



## احزاب دیگر

به تدریج احزاب دیگری با شالوده پان‌ایرانیسم و خط فکری حزب مذکور به وجود آمدند که مؤسسين و اعضاء آنها کم‌وبیش از این حزب بیرون آمده بودند مانند حزب مردم ایران (داریوش فروهر)، حزب ایرانیان، حزب مردم، حزب ایران نوین (حسنعلی منصور).

## حزب رستاخیز

حزب رستاخیز ملت ایران معروف به «حزب رستاخیز»، به دستور محمدرضا شاه پهلوی در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ تشکیل شد. همه احزاب مجاز ایران مانند حزب ایران نوین، حزب مردم، حزب پان‌ایرانیست و حزب ایرانیان در آن ادغام شدند. اندکی بعد عضویت در این حزب اجباری اعلام شد و شاه در سخنان خود گفت: «هرکسی باید جزو این حزب بشود و تکلیف خود را روشن بکند. اگر نشد از ایران خارج شود. اگر نخواستند خارج شوند، جایشان در زندان است.» دولت اعلام نمود برای هر ایرانی که خواستار شرکت در حزب نیست گذرنامه صادر می‌شود و به خارج فرستاده خواهد شد. دبیر کلی حزب جدید در ابتدا به عهده امیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت و رئیس حزب ایران نوین نهاده شد. بعدها رهبری این حزب به عهده جمشید آموزگار گذارده شد که اندکی بعد به نخست‌وزیری برگزیده شد؛ اما عملکرد جمشید آموزگار در حزب که به ایجاد جناح پیشرو انجامید خود از موانع ضعف حزب گشت و به‌جای آنکه حزب باعث

یک‌رنگی و ثبات در جامعه گردد، خود از عوامل اصلی تشتت آرا و ایجاد اختلاف بین دولتمندان سیاسی گشت. در این بین درگیری جناح‌های پیشرو، سازنده و لیبرال بر شدت این جریان افزود.

طیف دیگری از پان ایرانیست‌ها مثل آیت‌الله طالقانی، بازرگان، ورجاوند و تعدادی از چپ‌ها جبهه ملی را به وجود آوردند که از شکم آن مخلوق نامیمونی بنام مجاهدین خلق ایران به وجود آمد که آن‌هم با انشعاب‌های خونین احزاب زیرزمینی چپ‌گرایی را بیرون داد که از حوصله این بحث خارج است.

### همبستگی فاشیسم ایرانی و تروریسم کرد

از آنجاکه فارس‌ها در ایران اقلیت می‌باشند طبیعی است که بایستی به دنبال متحد و همدست برای خود بگردند تا از نظر عده بتوانند با دشمنان طبیعی خود یعنی ترک‌ها و عرب‌های ایران به رقابت برخاسته و بر آنان چیره شوند. بنابراین در وهله اول با شعار هر جا کرد باشد آنجا ایران است و کردها آریایی هستند و یا کردها آریایی‌ترین ایرانی‌ها! و غیره به جلب اکراد و خویشاوندان آن‌ها یعنی لرها، لک‌ها و بختیاری‌ها پرداختند و احزاب مختلف کردی چه در ایران و چه در خارج ایران علیرغم اینکه قطعاً جدایی طلب می‌باشند با شعارهای دهان‌پرکن و فریبنده و با استادی هرچه‌تمام‌تر از نیروی تبلیغاتی فاشیست‌های ایرانی استفاده و به دست‌اندازی به خاک آذربایجان پرداخته و سعی در رسیدن به اهداف خوددارند. پان ایرانیست‌ها هم باینکه کاملاً از این موضوع اطلاع

دارند ولی از آنجاکه می‌دانند سد راه آن‌ها ترک‌ها و عرب‌ها هستند به همکاری با اکراد ادامه می‌دهند و این دلیل ساده و روشن رسانه‌های فارسی‌زبان داخلی و خارجی در پررنگ جلوه دادن مسائل کردستان و بایکوت خبری آذربایجان است...

در اینجا به‌عنوان نمونه نامه ملا مصطفی بارزانی سردسته اکراد عراق و پدر مسعود بارزانی رئیس اقلیم خودمختار کردستان عراق به محسن پزشک پور را جهت تنویر افکار عمومی می‌آوریم:

### رهبر حزب پان ایرانیست!

جناب آقای محسن پزشک پور رهبر گرامی پارت قهرمان پان ایرانیست چه بجاست در آستانه پنجمین کنگره حزب پرافتخاری که نشان داد جدائی‌های ظاهری میان تیره‌های یک نژاد نمی‌تواند پیوندهای ناگسستنی تاریخی نژاد و فرهنگی آنان را از میان بردارد پاکیزه‌ترین درودهای خودم و خالصانه‌ترین سلام پارت دموکرات کردستان حزب برادر و همه رزمندگان آزادی‌بخش کردستان این‌سوی به‌ویژه پیش‌مرگان وظیفه و قهرمان رستاخیز را به پیشگاه کنگره‌ی سرافراز حزب برادر و همه رزمندگان و مردان آزاده‌ای که در سنگر حزب شکست‌ناپذیر پان ایرانیست گردآمده‌اند گسیل دارم. شما و حزب پرافتخار و روزنامه زرین برگ خاک و خون نه‌تنها در سخت‌ترین شرایط از رستاخیز آزادی‌طلب مؤثرترین و شدیدترین پشتیبانی را نموده‌اید بلکه در هر فرصت

افتخارات تاریخی هم‌نژادان ما را چون همسایه‌ای بزرگ بازگو نمودید. شما به همگان آموخته‌اید که تیره‌ی کرد بنیان‌گذار شاهنشاهی سربلند ماد است و در کنار سواران دلاور شاهنشاهی با خود آتش فرهنگ درخشان آیین نژادان را در دل تاریخ دنیای آن زمان روشن نگهداشت. به‌راستی در آن زمان که همه‌ی تیره‌های نژاد ما در پهنه نیاخاک خود یگانگی داشتند. جهان پیرامون ما به‌ویژه آریایی زبان‌ها در آرامش و صفای زندگی در کار ساختن و آفرینش بودند. مردان آزاده و بلندبالای نژاد ما هر یورشی که از باختر آهنگ ویرانی آسیای پرشکوه را داشت با شکست دمسازشان می‌کردند. نبردهای هفتصد ساله ایران و روم نشان از این قهرمانی‌هاست که نگذاشت آئین بردگی پرور روم از پنجه پولادین سرزمین آیین‌های آسیای به‌سوی خاورمیانه راه بگشاید. پس به‌جاست که ما و شما همه به خود ببالیم و چون گذشته با نبردهای هماهنگ راه را دنبال کنیم. در خاتمه دست شما و همه رزمندگان سنگر گرفته در حزب پان ایرانیست را صمیمانه می‌فشارم. در آینده نیز به کمک‌های معنوی و گرمی‌بخش شما امیدوارم و سربلند می‌باشم و درودهای آیین‌ها را از این‌سوی مرز و مکتب سیاسی کمیته‌ی مرکزی پارت دموکرات کردستان عراق به‌سوی کنگره پنجم حزب برادر پان ایرانیست می‌فرستم.

رهبر رستاخیز و رئیس پارت دموکرات کردستان عراق - ملا مصطفی بارزانی

## شعوبیه بزرگ‌ترین نهضت جعل تاریخ و دروغ سازی

فعالیت اتاق‌های فکر شعوبیه قریب به هشت سده منجر به تفکر پان فارسی و ایران‌پرستی شده است که بسیار وحشی، بدون ترحم و صدالبته بسیار ریشه‌دار هست به طوری که ده‌ها و صدها فدایی از بین خود ملت تورک و آن‌هم از قشر تحصیل کرده برای خود پیدا کرده که در پوشش تفکرات، احزاب و تشکل‌های مختلف سیاسی، غیرسیاسی، دولتی و غیردولتی هویت مردمان غیر فارس را در ایران نشانه گرفته و در حال نابودی کامل فرهنگی ملل غیر فارس در ایران می‌باشند.

این تفکر چنان ریشه‌دار و اختاپوسوار به تمام نهادها و ارکان اجتماعی در نفوذ کرده که اعضای خود را در بین بالاترین رده‌های حکومتی تا آخرین قشرهای اجتماعی انتخاب کرده است. آسیب‌شناسی تاریخی و آسیمیلاسیون ملت‌های غیر فارس بدون شناخت کامل از شعوبیه غیرممکن می‌باشد. لذا این سلسله مقالات که قبلاً در وبلاگ شخصی نگارنده - اورمو آزر با یجانین قلبیدیر - در تابستان ۱۳۸۸ درج شده بود بار دیگر برای مطالعه تاریخ‌پژوهان و هویت طلبان و دوستداران راستین حقیقت بازنشر می‌شود.

مقدمه

حق آن است که بگوییم این گروه سیاسی که مشخصاً در پاسخ بر سیادت اعراب بر غیر اعراب مقارن با سلسله‌های اموی و عباسی در خراسان به وجود آمد، در طول تاریخ جریان داشته و بدون اغراق امروزه ما در هر کتاب علمی یا فرهنگی و ادبی را می‌کشاییم کسانی آگاهانه و یا ناآگاهانه از آن پیروی نموده یا بر آن دامن زده‌اند؛ بنابراین برای شناخت این گروه لازم است اندکی با تاریخچه و منش این گروه آشنا شویم.

احمد امین نویسنده کتاب ضحی الاسلام پیدایش این گروه را مربوط به قرن اول خلافت عباسی که مقارن با پیدایش علوم و فنون اسلامی، حکمت، شریعت و فقه می‌داند.

جدای از مضار و بدعت‌های ناصوبی که این گروه داشتند و به رقابت جدی با اعراب در دوایر دولتی می‌پرداختند؛ به‌طور ناخواسته باعث ظهور جریان سومی شدند که هیچ‌گاه نتوانستند آن‌ها را تاکنون عقب بزنند. اگرچه در صدساله اخیر به پیروزی‌هایی نائل‌آمده‌اند. این جریان سوم عنصر ترک نام دارد. به‌طوری‌که بعدها مرکز خلافت مملو از ترک‌ها شد و سلسله‌های متعدد ترک در آناتولی و فلات ایران بیش از هزار سال بر منطقه حکم راندند.

به نظر نگارنده شناخت سازمان یا نهضت شعوبیه و نیز مداخلات یهود در سیر تاریخ شرق بخصوص آنچه اکنون به نام تاریخ ایران به‌طور رسمی تبلیغ می‌گردد علاوه بر اهمیت تاریخی، بسیاری از رفتارها و مشکلات مزمن و

بیماری‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، عقیدتی را که در عصر حاضر گریبان همه مردمی که در ایران زندگی می‌کنند را گرفته به‌طور واضح و روشن توضیح خواهد داد. گسست فرهنگی، تاریخی و اجتماعی که بین ایرانیان و ملل همسایه و نیز گسست‌های اجتماعی، قومی که بین ملل ساکن در ایران این روزها بیشتر مشهود شده است؛ خود معلول اقدامات این سازمان سیاسی می‌باشد. این‌همه جوک‌های سخیف و تحقیرها علیه ترک و عرب و رشتی و قزوینی و دیگران، بیماری خودبزرگ‌بینی ایرانیان (فارس‌ها)، امثال بی‌معنی از قبیل هنر نزد ایرانیان است و بس، بی‌اعتنایی به فرهنگ و زبان ملل و اقوام غیر فارس در ایران، عدم رسیدگی به معیشت و زندگی اقوام؛ ملل و اقلیت‌های زبانی و قومی و مهم‌تر از همه عمق و وسعت پدیده دروغ‌گویی و تهمت زنی، دورویی و نخبه‌کشی در ایران همه و همه بیش از تمام عوامل دیگر مدیون قرن‌ها ترویج دروغ و هتک حرمت و جعل و سندسازی تاریخی است که ملت‌پرستان فارس از قرن اول سیادت عباسیان و حتی قبل از آن در خراسان شروع کرده‌اند و تاکنون بدون وقفه به آن ادامه می‌دهند. نگارنده در این مقاله سعی نموده است به تبیین نهضت شعوبیه بپردازد. این مرقومه شامل چهارفصل اصلی شامل: الف) زمینه‌های تاریخی و اجتماعی پیدایش نهضت شعوبیه ب) ترمینولوژی ج) اشکال مختلف منازعه شعوبیه با عرب و د) جای پای شعوبیه در عصر معاصر می‌باشد. لیکن برای درک بهتر موضوع، مطالعه ضمیمه‌های یک تا چهار در باب موضوعات هم‌راستا و مرتبط مفید فایده خواهد بود. در پایان ضمیمه شماره پنج یک مقاله می‌باشد که توسط حامیان و طرفداران شعوبیه نوشته شده است که مطالعه آن بی‌شک خالی از فایده نیست.

## زمینه‌های تاریخی و اجتماعی پیدایش نهضت شعوبیه

باید توجه داشت که در صدر اسلام تا پایان زمامداری خلفای راشدین مسائلی از قبیل نژاد، ملیت، رنگ و غیره مطلقاً در میان مسلمانان مطرح نبود. با تعویض مسیر خلافت اسلامی و افتادن قدرت به دست سلاطین خلیفه نمای اموی و عباسی و نیز توسعه قلمرو خلافت و فتوحات جدید که در نتیجه آن رنگ‌ها، نژادها و ملل مختلف زیر یک حاکمیت گرد آمدند؛ به تدریج اعراب در اقلیت قرار گرفتند و شماره مسلمانان غیر عرب بر اعراب پیشی گرفت. امویان به تدریج شروع به اضافه نمودن برتری عرب بر غیر عرب در فرهنگ جامعه نمودند؛ و ما شاهد ظاهر شدن عناوینی چون موالی (جمع مولی به معنای بنده)، عجم، رقیق و عبد در فرهنگ و ادب عربی هستیم. رفتار غیرانسانی برخی سرداران عرب با غیر عرب و نیز روحیه سرکش و آزادیخواه برخی ملل که به راحتی حاضر به تسلیم در برابر استیلای عرب نبودند باعث کشمکش‌ها و جنگ‌های خونین در برخی مناطق شد. در آذربایجان بایبک (بابک) به مدت بیش از دو دهه در مقابل مهاجمان ایستاد و تلفات و ضایعات بسیاری را بر مهاجم تحمیل نمود. گردنکشی‌ها و انقلاب‌های نافرجام از این دست باعث شد جمعی از یهودیان؛ نصارا و شاهزادگان ساسانی با کمک زرتشتی‌های هند نهضت فکری زیرزمینی بسیار سیاسی، منسجم و پیچیده‌ای را پایه گذاشتند که با استفاده از انواع روش‌ها سعی در تخریب و انحراف اصل اسلام داشت تا به این طریق بتواند سیادت جامعه را در دست بگیرد. عمده روش یا تاکتیک این گروه مبتنی بر محورهای عمده زیر می‌باشد:



الف) اختراع تاریخ و مفاخر فرهنگی؛ علمی و تاریخی دروغین بر پایه تورات و ایجاد روح ملت‌پرستی پارس و ایجاد یک نهضت بزرگ جعل تاریخ.

تحقیر اعراب و ایجاد حس برتری نژادی ایرانیان یا به گفته بهتر فارس‌ها نسبت به اعراب که بعدها به تورک‌ها هم تعمیم پیدا کرد.

مثال بارز این تلاش تدوین شاهنامه به دست چهار شاعر خراسانی یکی پس از دیگری می‌باشد که نهایتاً به دست ابوالقاسم فردوسی تکمیل شد.

ب) احیای زرتشتی‌گری به طوری که چهار صدسال پس از ظهور اسلام اولین نسخه مکتوب اوستا در خراسان نوشته می‌شود.

ج) پناه بردن به تفکر تشیع با استفاده از برخی تعصبات دینی رقیق که بعداً جهت پیدا کرد و در خدمت تشیع قرار گرفت. از این جمله است بزرگ‌نمایی بیش‌ازحد نقش سلمان فارسی در صدر اسلام، ازدواج امام حسین با دختر یزدگرد و غیره که در جای خود به تفصیل در این خصوص صحبت خواهیم کرد.

آنچه شعوبیه‌بدان متکی بود تمایلات میهنی در وهله اول و تنفر از سلطه عرب بود. زرتشتیان، یهودیان و نصارا کراهت داشتند از اینکه به سلطه عرب تن دهند. بعلاوه جهان‌وطنی اسلامی برای ایشان توجیه نشده بود و اعراب با اخذ جزیه و سرانه و غیر تا حدی نامعقول ایشان را می‌آزردند.

شاید بتوان گفت نخستین حزب در تاریخ بعد از اسلام شعوبیه بود؛ و نیز شاید بتوان گفت نخستین توطئه سیاسی این حزب (درواقع بسیار قبل از ظهور عیان و آشکار این نهضت در خراسان) قتل عمر ابن خطاب خلیفه دوم مسلمین توسط ابو لولو یا فیروز می‌باشد. به تقاص خون خلیفه دوم برخی سرداران فارس مانند هرمزان کشته شدند. به همین علت سازمان اولیه شعوبیه تخم کینه عمر را در دل‌ها پروراند که هم‌اکنون تظاهرات مختلف آن در فرهنگ‌عامه کاملاً مشهود است. از قبیل جشن عمر کشان در اصفهان که مردان در آن شب لباس زنانه می‌پوشند و با آرایش زنانه و اعمال و لطیفه‌های بسیار سخیف که در مذهبی‌ترین قشر جامعه (حتی برخی معممین) و مجالسشان دیده و شنیده می‌شود، شرکت می‌کنند.

### ترمینولوژی

اما شعوبیه و شعوبی از نظر لغت به چه معنی است؟ در لسان العرب ذیل واژه شعوبی آمده است: «آنکه از شأن عرب بکاهد و از برای عرب فضیلتی بر غیر عرب نبیند.»

واژه شعوبی از شعب مشتق شده است. که جمع آن شعوب می‌شود؛ و آن توده مردم است. چنانکه در عرب گویند: اول شعب است، بعد قبیله، بعد بطن، بعد فخذ و آخر فضیله، به این قرار شعب به معنی ملت است.

برخی دیگر شعب و جمع آن شعوب را از کلام خداوند مأخوذ می‌دانند که می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفو. ان اکرمکم عندالله اتقیکم. ان الله علیم خبیر. (سوره حجرات آیه ۱۲)»

*ای مردمان به‌درستی که ما شمارا از مذکر و مؤنث آفریدیم و گرداندیم شمارا از ملت‌ها و قبیله‌ها تا بشناسید یکدیگر را. به‌درستی که گرمی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.*

شعوبیه چنین تفسیر کرده‌اند: شعوب عجم‌ها و قبایل اعراب می‌باشند. که البته صحیح نیست.

### اشکال مختلف منازعه شعوبیه با عرب

یکی از مواضعی که عرب به آن تفاخر نموده فن سخنوری و خطابه ایشان است. شعوبیه در تخطئه و تمسخر عرب در کتاب "البیان و التبیین" چنین می‌گوید: پس جاحظ به اعراب گوید: کجاست معانی و حکم شما؟ و طریق فکری شما؟ که آن یا از ایرانیان (فرس) آمده یا از یونان یا هند!

دوم: آلات و ادوات و تنظیم لشگریان عرب را به تمسخر می‌گرفتند، گویی فراموش کرده بودند که اعراب با همین تجهیزات و وسایل ابتدایی موفق شدند ایران (امپراتوری ساسانی) و روم را شکست دهند.

سوم: جعل اسناد و کتب. شعوبیه کتاب‌های فراوان در منقبت اهل عجم و تحقیر عرب تصنیف کرده‌اند. سعید ابن حمید بختگان ادعا می‌کرد که از اولاد

پادشاهان ساسانی بوده و کتاب‌هایی داشته به نام‌های انتصاف العجم من العرب و فضل العجم علی العرب و افتخارها؛ ابن ندیم در الفهرست کتابی به نام مفاخر العجم به او نسبت می‌دهد. هیشم ابن عدی نیز در کتب متعدد در مثلث عرب نوشته از جمله: کتاب المثالب الصغیر و کتاب المثالب الکبیر و کتاب المثالب الربیعیه. ابن ندیم باز در الفهرست می‌نویسد سهل ابن هارون حکیمی فصیح و شاعر بود، ایرانی‌الاصل، شعوبی مذهب و شدید العصبیه نسبت به عرب و او را کتب متعدد است در این باب. به همین ترتیب ابو عبیده معمر بن المثنی که از مشهورترین علما در نحو و اخبار بوده اصلش از یهودیان ایرانی بوده و کتبی در ضم (دشنام) و هتک حرمت اعراب تصنیف کرده است. از آن جمله کتاب لصوص العرب و ادعیا العرب و کتاب فضائل الفرس را می‌توان نام برد.

ابن ندیم در کتاب الفهرست به صدها کتاب و رساله از نویسندگان متعدد شناخته‌نشده ذکر می‌کند و صدها صفحه در خصوص این کتاب‌ها می‌نگارد؛ اما نکته جالب توجه این است که در پایان می‌نویسد که از این همه تألیف چیزی به ما نرسیده است! گویا عرب‌ها و اسکندر مقدونی تمام کتب را در کتابخانه تیسفون آتش زده‌اند! ظاهراً در این مملکت به این فراخی به جز تیسفون هیچ جا کسی از این کتاب‌ها نمی‌خوانده و یا نگهداری نمی‌کرده است! این در حالی است که اساساً نه زبان پهلوی و نه کتابت میخی ایران باستان اساساً اجازه تألیف متون ادبی و علمی و فلسفی و غیره را نمی‌داده است. شاهد این امر نیز این است که بعد از زمان بسیار طولانی پس از ورود اسلام به ایران فعلی در سایه خط و زبان عربی است که فارسی رشد می‌کند؛ به طوری که اگر کلمات

عربی را از فارسی خارج کنیم در حقیقت چیز زیادی باقی نخواهد ماند. تاکنون اثری از شعر به پهلوی و امثالهم دیده نشده است. در صورتی که شعری نباشد خود حدس بزیند وضع موسیقی و ترانه‌های عاشقانه چه می‌توانسته باشد؛ و توصیف باربد و خنیاگران پارسی دربار ساسانی تا چه حد واقعی است؟!

بزرگان شعوبیه در ذکر مثالب عرب تنها به تألیف و تصنیف کتب اکتفا نکرده‌اند و از طریق دیگر نیز به مقابله با اعراب پرداخته‌اند. از آن جمله است دست بردن در ادب عرب و جعل امثال و داستان‌های فراوان در تائید مدعیاتشان. این امر به مراتب خطرناک‌تر از موارد پیشین است. این چنین جعلیات را می‌توان بدو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: قصه‌های تحقیرآمیز و گاه شنیع در شرح ادبیات یا امثال عرب که عاری از حقیقت است ساخته‌اند. هیثم ابن عدی داستانی طویل از این مقوله روایت می‌کند که خلاصه آن چنین است:

مردی از قبیله تنوخ به قبیله‌ای از بنی عامر نزول کرد و کنیزکی او را پیش آمد و پرسید از کدام قبیله‌ای؟ گفت از تمیم. پس کنیزک ابیاتی گفت در ضم بنی تمیم. مرد او را گفت من از تمیم نیستم بلکه از قبیله عجل هستم. کنیزک مشابه آنچه گفته بود در ضم قبیله عجل انشا کرد. سپس مرد به ترتیب قبایل عرب را ذکر نمود و کنیزک ابیاتی در ضم ایشان می‌گفت تا اینکه اکثریت قبایل را برشمردند و نوبت به بنی‌هاشم رسید.

دسته دوم: انتساب فساد و هرج و مرج به عرب و اغراق و مبالغه نسبت به آنچه از ایران آمده؛ یعنی بزرگ کردن و غلو در مورد ادبای فارس. مثلاً از عقلایی نظیر بوذرجمهر امثال و روایات زیاد به بهترین و بدیع‌ترین وجه ممکن بیان داشته‌اند. به پادشاهان حکم و سیاسات فراوان نسبت داده‌اند و بدیشان تا آنجا که در توان قلم و گفتار بوده لباس مجد و عظمت پوشانده‌اند. از جمله حتی حضرت علی (ع) را خواسته‌اند به نوعی به ایران نزدیک کنند. مثلاً شعوبیه در حدیثی نقل می‌کند: شخصی از اصل علی (ع) پرسید. حضرت فرمود: ما جماعت قریش نبط از اهل کوئی هستیم. (کوئی شهری در حدود عراق است که به تیسفون (مدائن) پایتخت ساسانیان نزدیک می‌باشد).

یا ارج عظیمی که نسبت به سلمان فارسی بخشیده‌اند؛ و چیزهایی به او از زهد و حکمت روایت کرده‌اند که برای دیگر اصحاب متصور نبوده است. از جمله حیات سلمان را بسیار طولانی نوشته‌اند و گفته‌اند زمان عیسی مسیح را درک نموده است.

به همین ترتیب جعل حدیث در نزد شعوبیه شایع بوده است. از این جمله است احادیثی در فضیلت ابوحنفیه ایرانی‌الاصل وارد شده است. "ان آدم افتخر و انا افتخر برجل من امتی، اسمہ نعمان و کنیتہ ابو حنیفہ" و آنچه به‌عنوان نمونه هنوز می‌توان ذکر کرد اثرانگشت شعوبیه در مسائل فقهی دیانت است. از جمله کفو یا هم‌وزن بودن و هم‌شأن بودن در امر ازدواج بین موالی و عرب. (برای توضیح بیشتر به کتاب مبسوط اثر سرخسی نگاه کنید).

تأویل و تطبیق برخی آیات قرآن بر اساطیر و تاریخ باستان ایران، نمونه برجسته آن؛ تأویل ذوالقرنین بر کوروش هخامنشی. در حوزه فقه اسلامی به خلق قواعدی در کاستن از فشار حقوقی بر اعاجم و تلاش بر به رسمیت شناختن دین باستانی ایران.

در حوزه مذهب شیعه شعوبیه تلاش نموده تا با ایجاد و تعقیب خط غلو با مایه‌های اشرافیت نژادی و خونی ایران باستان و ادغام الهیات ثنوی و خط تحریف افسانه؛ کیش شخصیت امامان و ادعای الوهیت برای امامان و تلاش برای تجزیه اصحاب پیغمبر اسلام برخی اوهام و خرافات را وارد مذهب کند. بخصوص در دوره غیبت با پشتوانه قرار دادن ازدواج امام حسین با دختر یزدگرد و رسمیت دادن به شعائر و سنن باستانی به ادغام اساطیر ایران در ادبیات مذهبی شیعه پردازد. در قالب جاسازی و جایگزینی مرثیه سیاوش و حماسه رستم در قالب تعزیه و نوحه‌سرایی بر ائمه به ایرانیزه کردن تمام‌عیار تشیع اقدام نمودند. (نگاه کنید به کتاب اسلام در ایران اثر محمود افتخارزاده)

آنچه بیشتر مورد تأسف است اینکه شعوبیه در عصری ظاهر شدند و شروع به تبلیغ نمودند که عصر تدوین علوم و فنون اسلامی بود؛ و اینان از زمان امویه تا حال جعلیات و انحرافات بسیاری ایجاد نموده‌اند. قطعاً نقش شعوبیه در تاریخ تخریبی و در جهت فضیلت سازی برای فارس بوده است. فضیلتی بیش از آنکه واقعاً دارا بوده و اگر این گروه و یهودیان اجازه نشو و نمای عادی برای این قوم می‌دادند قطعاً امروزه مشکلات مزمنی که به آن‌ها دچار هستیم این‌چنین ما را آزار نمی‌داد. این سازمان سیاسی همچنان که قبلاً هم گفتیم با قدرت گرفتن

ملل دیگر بخصوص ترک‌ها در دربار خلفای عباسی به همان اندازه اعراب سعی در تخریب چهره ترکان نیز داشته‌اند. شدت و حدت این امر در صدساله اخیر بخصوص بعد از انقلاب مشروطیت و بخصوص پس از قدرت گرفتن رضاخان بیشتر و بیشتر شده است.

### جای پای شعوبیه در عصر معاصر

باروی کار آمدن رضاشاه و سرازیر شدن مستشرقین رنگ وارنگ از روسیه، فرانسه، آلمان و حتی آمریکا از قبیل هرتسفلد؛ گریشمن؛ دیاکونوف؛ ویل دورانت و دیگران که همگی یا خود یهودی بودند و یا همسران یهودی داشتند موج جدید تاریخ‌سازی و جعل اسناد، راه‌اندازی شد. روشنفکران دوران پهلوی با اشاره یهود (در پوسته استعمار انگلیس) چنان با استناد به جعلیات شعوبیه و یهودیان آن زمان، تاریخ و هویت ملل این سرزمین را تحریف کردند که بازسازی و درست‌سازی آن‌ها سال‌های طولانی وقت می‌گیرد. موضوع جالب آن است که در حدود هزار سالی که از به وجود آمدن شاهنامه می‌گذشت هیچ سخنی و اثری از فردوسی و شاهنامه در بین مردم نمی‌بینیم و تا این اواخر می‌توان گفت که شاهنامه به‌درستی به ورطه فراموشی سپرده شده بود، ولی چه سود که شعوبیان تازه به دوران آمده‌ای چون پورداوود، دشتی، تقی زاده و ... باهدف مخالفت با اسلام و ملل این سرزمین با برکشیدن شاهنامه و گرفتن هزاره برای فردوسی و ایجاد بنیاد شاهنامه فردوسی و بازسازی قبر او آن‌هم



درست به شکل قبر به اصطلاح کوروش کبیر، توانستند تخم نفاق و تفرقه را در این سرزمین بکارند و بدین وسیله به اهداف اربابان خود دست یابند.

اینان با نابود کردن یا مخفی نمودن نشانه‌های تمدن هزاران ساله قبل و هزار و چهارصدساله بعد از سلسله‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و نیز دوران سلوکیان، سعی در اختراع ملت و فرهنگ جداگانه‌ای در ایران نمودند. این بداخلاقی تاریخی متأسفانه بعد از انقلاب اسلامی هم ادامه پیدا کرد و نمایندگانی چند از درون و بیرون نظام می‌توان نام برد. به‌طور عمده جبهه ملی؛ نهضت آزادی؛ حزب ملت ایران؛ پان ایرانیست‌ها؛ مجاهدین خلق از اپوزیسیون و گروه‌هایی از حاکمیت منسوب به انجمن حجتیه و برخی عناصر که در رادیو و تلویزیون؛ بانک مرکزی؛ ایران‌خودرو و شورای عالی انقلاب فرهنگی و بسیاری از نقاط کلیدی، فعال هستند از این جمله می‌باشند. (نگاه کنید به ضمیمه شماره یک) از اقدامات گروه اخیر می‌توان به نشر برنامه‌های ترک ستیز از صداوسیما؛ انتشار اسکناس پنج‌هزارتومانی با حدیثی جعلی از پیامبر اسلام؛ نام‌گذاری پرشیا بر محصولات تولیدی ایران‌خودرو و صدها مثال دیگر اشاره نمود.

پیروان اخیر شعوبیه در قرن معاصر به خلق دروغ‌های شاخ‌داری همچون نوشته شدن شعر معروف سعدی (بنی‌آدم اعضای یکدیگرند...) بر سر در سازمان ملل گرفته تا ایرانی جلوه دادن دانشمندان اسلامی از قبیل ابن‌سینا و فارابی تا سخنورانی همچون نظامی و دهلوی و مولانا گرفته تا مردان سیاسی همچون سید جمال‌الدین افغانی به ایران نیز ابایی نداشته‌اند. در سایه اقدامات همینان

است که اکنون دروغ به قدری در کشور نهادینه شده که به عمق جامعه و سیاست و اقتصاد و نیز دین ایرانیان رخنه نموده است. یکی از این دروغ‌های شاخ‌دار که همه هم می‌گویند این است که ملت ایران باهوش‌ترین ملت دنیاست. معلوم نیست این نوع تحقیقات را چه کسی انجام داده و چه کسی تأیید کرده است. از این نوع چرندیات بیش از همه مردم ایران که از ملل متفاوت هم تشکیل شده‌اند ضرر می‌کنند. به نظر نگارنده تنها راه پیشرفت کشور به دور ریختن چرندیات شعوبیه و کار و تلاش و عدالت در سایه آزادی و احترام به تفاوت‌های ملل همسایه که در یک کشور زندگی می‌کنند، می‌باشد و لا غیر.

احیاء دوباره تفکرات نهضت شعوبیه و نشر جعلیات آن‌ها در روزنامه‌ی دولتی می‌خواهم به مطالب مندرج در نشریه خبری - تحلیلی و آموزش «نگاه» که وابسته به وزارت آموزش و پرورش و به مدیریت احمد مرادی و سردبیری محسن فریدی می‌باشد اشاره کنم. متأسفانه در این وضعیت بحرانی موجود هیچ توجیهی برای درج چنین مطالب تفرقه‌انداز وجود ندارد ولی نمی‌دانم چرا یک عده می‌خواهند باعث حادثر شدن اختلاف شیعه و سنی، ترک و فارس و عرب و غیره. شوند!

در صفحه ۱۱ این نشریه وزین تحت عنوان «ایرانیان در قرآن» و با قلم خلیل تهمتن و حکیمه آتش‌زر - فسا چنین آمده است:

۱- در آیه‌ی ۳ از سوره جمعه می‌خوانیم: «و آخرین منمهم لما یلحقوا بهم و هو العزی الحکیم»

و پیامبر برای تعلیم و تزکیه‌ی افراد دیگری از مؤمنان (غیر عرب) نیز آمده است که هنوز به مؤمنان نپیوسته‌اند و خداوند، ارجمند و آگاه است.

امام محمدباقر (ع) به نقل از پیامبر این آیه را تلاوت کرد، شخصی از وی پرسید: این افراد چه کسانی هستند؟ در آن زمان، سلمان فارسی نزد پیامبر اسلام (ص) حاضر بود. پیامبر دست خود را بر شانه سلمان گذاشت و فرمود: «ولو کان الایمان فی الثریا لنالته رجال من هوالاء.»

اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از طایفه‌ی سلمان، آن را به دست می‌آورند. به دیگر سخن، اگر ایمان آن قدر دور شود که مانند دوری ستاره‌ی ثریا باشد، ایرانیان آن را به دست می‌آورند. حضور سلمان در کنار پیامبر نیز دلیل اصلی شناخت پیامبر از قوم ایرانی است.

۲- در پایان سوره‌ی محمد (ص) می‌خوانیم: «ان تتولو یتبدل قوما فیر کم ثم لا یکونو.»

و اگر از پیروی خدا و رسولش روی برگردان [شوید]، خداوند به‌جای شما، قومی بیاورد که مانند شما نیست، (بلکه بهتر از شمایند و در راه پیروی از خدا گام برمی‌دارند).

از رسول اکرم (ص) پرسیدند: این‌آن که اگر ما روی برتابیم خداوند آن‌ها را به‌جای ما قرار می‌دهد چه کسانی هستند؟ حضرت همان جوابی دادند که در سؤال قبلی گذشت یعنی درحالی که دست بر شانه سلمان فارسی می‌زدند

فرمودند: «هذا قومه، والذی نفسی بیده لوکان الایمان منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس.»

آن قوم، این (سلمان فارسی) و قومش (هم‌زبانانش) هستند. سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر ایمان به ستاره‌ی ثریا آویخته شود، به یقین، مردانی از فارس آن را به دست می‌آورند.

۳- در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده می‌خوانیم: «یا ایهاالذین ءامنو من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المومنین اعره علی الکفرین یجهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومه لایم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ولله وسع علیم.»

*ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود برگردد، خداوند در آینده گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد آنان نیز او را دوست دارند. اینان در برابر مؤمنان، سرافکنده و فروتن و در برابر کافران، سرافراز و مقتدرند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از نکوهش هیچ سرزنشی گری باک ندارند. این فضل خداست که به هر کس عطا می‌کند و خداوند گشایشگر داناست.*

هنگامی که از پیامبر (ص) درباره‌ی این آیه پرسیدند، دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: «هذا و ذووه، ثم قال: لو کان الدین معلقا بالثریا و لتناوله رجال من ابناء فارس.»

این مرد و هم وطنان او هستند. سپس فرمود: اگر دین به ثریا آویخته باشد هرآینه مردانی از فارس به آن دست می‌یابند. به این ترتیب، آن حضرت اسلام

آوردن ایرانیان و کوشش‌های پرثمرانان را برای پیشرفت اسلام در زمینه‌های گوناگون، پیشگویی کرده و بشارت داده است.

۴- در آیه ۱۹۸ و ۱۹۹ سوره شعرا می‌خوانیم: «ولو نزلنه علی بعض الا عجمین فقراه علیهم ما کانو به مؤمنین.»

اگر آن را بر برخی از غیر عرب‌ها نازل می‌کردیم و پیامبر آن را برایشان می‌خواند (عرب‌ها) به آن ایمان نمی‌آوردند.

امام صادق (ع) درباره این آیه می‌فرماید: «اگر قرآن بر غیر عرب‌ها نازل می‌شد عرب‌ها به آن ایمان نمی‌آوردند، درحالی‌که بر عرب‌ها نازل شد و غیر عرب‌ها به آن ایمان آوردند و این فضیلتی برای عجم‌هاست. در این آیه روحیات مختلف و ارزشمند ملت ایران به‌خصوص حق‌گرایی و استقامت در راه حق و نیز بی‌تعصبی آن‌ها را ذکر کرده و ستوده است.»

بنده برای اینکه صحبت به درازا نکشد خلاصه و مفید مواردی را می‌خواهم اشاره کنم:

بهترین کار برای قبول هر مطلب صحت منابع و راویان آن می‌باشد ولی در این مقاله مطالبی که از امام صادق (ع) نقل شده بدون منبع بوده و در ارتباط با آیات قرآن، کلمات قرار داده شده در داخل پرانتزها را هر قومی می‌تواند قرار بدهد و رأی به برتری و لیاقت قوم خود دهد. ولی موضوع جالب این است. جریان این ثریا چیست؟ حال خوب است این ثریا نزدیک کره زمین نیست و الی یک تابلوی از ایمان و مطالبی از علم را در آنجا قرار می‌دادند و برای اینکه

افکار عمومی را فریب دهند یک پرچمی را تحت عنوان پرچم ساسانی و یا درفش کاویانی را در آنجا قرار می‌دادند تا اکاذیب خود را به اثبات برسانند؟ این آقایان خیال می‌کنند که اکنون هفتصد و یا هزار سال قبل می‌باشد تا آقایان با این احادیث جعلی مردم را فریب دهند و دعوی عرب و عجم سر بدهند!

برای درک صحیح افسانه ازدواج شهربانو با امام حسین به کتاب «شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی» مراجعه شود و نگاه کنید به صفحات ۱۸۹ تا ۳۲۶؛ و موضوع جالب برگزاری مراسم ماتم و سوگواری برای شهربانو می‌باشد که در صفحات ۳۲۶ تا ۳۲۹ آمده است!

در صفحه ۳۶۴ این کتاب در ارتباط با جعلیات عرب‌ها و فارس‌ها موارد جالبی آمده است:

- هموردی زبان فارسی با زبان عربی و برتری آن بر سایر زبان‌ها، با استناد به اقوال ابوحنیفه و شاگردان وی مبنی بر جواز قرائت نماز به زبان فارسی و نقل قطعات تاریخی ساخت شعوبیه از این قبیل که: ابوسعید بردعی گفته خواندن نماز تنها به زبان فارسی جایز است زیرا این زبان بر سایر زبان‌ها برتری دارد، چراکه در حدیث [!؟] آمده: زبان بهشتیان عربی و فارسی دری است.

- تفاخر نژادی و قومی ایرانیان بر ترکان، رومی و عرب آن که پیامبر گفته: ایرانیان و رومیان از فرزندان اسحاق بین ابراهیم هستند، این دو قوم، قریش عجم می‌باشند، منهی ترکان رومی (رومیان) دورترین مردم از اسلام بوده و این

تنها (فارس‌ها) هستند که به علم و دانش اگر در آسمان‌ها باشد، دست می‌یابند  
...[۱۴]

در صفحه ۳۶۰ چنین می‌خوانیم: «... فقه‌های شعوبی و یا متمایل به شعوبیه موفق شدند تا فتوای جواز قرائت نماز به زبان فارسی را صادر نمایند و در این زمینه رساله‌ها و کتاب‌هایی نوشتند از جمله در سده سوم هجری ابو عبدالله بصری، متکلم و فقیه معروف، کتاب «جواز اصلوه بالفارسیه» را نوشت و می‌دانیم که در نیمه دوم سده نخست هجری مردم بخارا به فارسی نماز می‌خواندند،...»

با این توصیفات باید منتظر این باشیم که در سال‌های بعد اگر کنکور سراسری برچیده نشود چنین آیاتی تحت عنوان سؤال کنکور طرح شوند و در جاهای خالی که به شکل پُرانتز خواهند آمد دانش آموزان باید این کلمات من‌درآوردی آقایان شعوبیه‌گرا را قرار بدهند؟! و شاید یکی دو سال بعد هم شاهد این باشیم نماز را اجباراً به زبان فارسی (شما بخوانید زبان حوری‌های بهشتی) بخوانیم!

در مورد سلمان عجمی که در کشور ما او را فارس حساب می‌کنند بهتر است به کتاب‌های ناصر پور پیرار مراجعه شود تا جعلی بودن شخصیت سلمان و فارسی بودن سلمان سامی غیر عرب نیز مشخص شود.

آیا بس نیست این‌همه جعل و حدیث سازی. اطمینان دارم دست‌های پنهان یهود که در جعل حدیث و سایر تفرقه‌افکنی‌ها ید طولانی داشته به ریش همه مسلمانان از جمله شیعیان می‌خندند.

### سرودن شاه نامه پیشه‌فردوسی بوده است نه اندیشه‌او!

سرآغاز

آنتا دیوپ انسان‌شناس و پزشک سنگالی معتقد است «هویت فرهنگی یک جامعه به سه عامل بستگی دارد: تاریخی، زبانی و عامل روان‌شناختی. هرگاه یکی از عوامل مزبور تحت تأثیر قرار گیرد، شخصیت فرهنگی جمعی یا فردی تغییر می‌کند و این تغییرات ممکن است تا آنجا ادامه یابد که موجب یک بحران هویتی شود.» پس می‌بینیم که آشنایی با تاریخ صحیح و به‌دوراز اغراض و تعصبات کورکورانه برای هر جامعه‌ای نه‌تنها لازم بلکه امری حیاتی است. به عبارتی راز پیشرفت هر ملتی داشتن هویتی مشخص و صحیح و به‌دوراز بحران‌زدگی است. به دیگر معنی هرگاه بخواهند مردمانی را از جاده ترقی و اعتلا به حضيض انحطاط بکشانند، آنان را دچار بحران هویت می‌کنند که یکی از راهکارهای آن ایجاد شک و شبهه در گذشته آنان و تحریف تاریخ گذشتگان‌شان می‌باشد. امری که مردمان مشرق زمین به‌کرات و در طی قرون اخیر از آن ضربه خورده و ضمن از دست دادن موقعیت بالنسبه درخشان خویش، در سراسیبه سقوط و احتضار نیز گرفتار شده‌اند.



اخیراً سری کتاب‌هایی تحت عنوان «تأملی در بنیان تاریخ ایران» توسط نویسندۀ ای گمنام به نام ناصر پور پیرار به چاپ رسیده و در اختیار علاقه‌مندان مسائل تاریخی قرار گرفته‌اند. آن‌گونه که از دو کتاب به بازار آمدۀ این نویسنده برمی‌آید، نویسنده قصد دارد تا با کنکاشی دگرگونه و متفاوت از دیگران، نگاهی نو به تاریخ مشرق زمین و خصوصاً خاورمیانه داشته باشد. به اعتقاد او، تاریخی که در طی صدسال اخیر به‌وسیله نویسندگان اکثراً غربی و گاهی پیروان ایرانی آنان برای آشکار کردن گذشته‌های دور این سرزمین نگاشته شده است، نه تنها صحیح و درست نیست بلکه عبارت است از مشتئی بافته‌ها و سفارش‌ها و غرض‌ورزی‌ها. آقای پور پیرار بر این عقیده است که مردمان خاورمیانه، مردمانی متنوع، تیزچنگ و تیزهوش بودند که در سرزمینی بزرگ از هفت هزار سال پیش بدین سوی با مسالمت و مهربانی در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند و نخستین گام‌های رو به‌پیش بشر را با پای خویش پیموده‌اند و به عبارتی پدیدآورندگان اولین تمدن‌های بشری بر روی کرهٔ خاکی بوده‌اند. چنین بود که دو هزار و پانصدسال پیش و با اضمحلال یهودیان در منطقه به‌وسیله نبوکدنصر، آنان هخامنشان اسلاو نژاد را باهدف بر هم زدن موازنه قوا در منطقه و بازیافتن اموال و ثروت‌های مصادره شده خود به‌وسیلهٔ حکومت‌های آشور و بابل، به منطقه فراخواندند و این‌گونه بود که تا زمان برآمدن اسلام یعنی به درازای ۱۲۰۰ سال (دوازده قرن) مردم خاورمیانه در زیر سلطه و سیطره اقوام وحشی‌ای بودند که از شمال بر این سرزمین‌ها سرازیر شدند و نه‌تنها اثری از آن‌همه حشمت و پیشرفت تمدن باقی نگذاشتند، بل از خود نیز چیزی و نشانه‌ای از تمدن بر جای نگذارند. آنگاه آفتاب اسلام در منطقه تابیدن آغازید

و رفته‌رفته مردمان این قسمت از زمین، کم‌کم فروغ از دست‌داده خویش را بازیافتند. در این بین گروه‌های مختلفی مخالف گسترش اسلام و پیشرفت ملل و اقوام خاورمیانه بودند که در این بین می‌توان یهودیان ثروتمند که اسلام را تجدید حیات بین‌النهرین می‌دیدند، مسیحیان که گسترش اسلام را بر نمی‌تافتند، اشراف ساسانی زمین‌باخته و نو زمین‌داران عرب که راهی برای گریز از پرداخت مالیات به مرکز خلافت می‌جستند و نیز بقایای شاهزادگان ساسانی را برشمرد.

این طیف‌های مختلف نهضتی را علیه اسلام و مسلمانان شروع کردند که در تاریخ به نهضت شعوبیه معروف است و مرکز فعالیت آنان نیز خراسان بود که به مقدار کافی از مرکز خلافت دوری داشت. شعوبیان با حمایت‌های مالی و معنوی حامیان خود، دست به جعل کتاب‌هایی در موضوعات ادبی، فلسفی، اخلاقی، دینی و علمی برای ایران پیش از اسلام، آن‌هم به وسیله مؤلفین ناشناس و حتی ساختن کتابی مجعول‌تر به نام الفهرست ابن‌الدیم برای اثبات صحت آن کتاب‌ها زدند و آنگاه که از این کار فارغ شدند برای آنکه دارندگان چنین ذخایر علمی - ادبی از داشتن تاریخ و گذشته نیز محروم نباشند به تدوین یک تاریخ ملی که قدمت آن نه تنها بر عرب که بر تمام ملل پیشی گیرد، پرداختند و چنین شد که شاهنامه به‌عنوان شاهکاری تاریخی - حماسی پدید آمد.

در این مقال ما تنها خلاصه‌ای از چگونگی پدیداری شاهنامه را از کتاب دوم آقای پور پیرار خواهیم آورد و علاقه‌مندان می‌توانند برای خواندن ادله و

اسنادی که ایشان برای اثبات گفته‌های خود آورده‌اند، به دو کتاب مزبور مراجعه نمایند. البته مطالعه دقیق هر دو جلد این مجموعه بر دوستداران تاریخ و ادبیات توصیه می‌گردد.

نویسنده قبل از هر چیز اذعان می‌دارد که شاهنامه را از سه مدخل و منظر متفاوت می‌توان دید. یک، اینکه شاهنامه شعر مجرد است. سخنی منظوم و مقفع و تراش خورده، بی‌توجه به متن آن، است. دو اینکه فردوسی خود انسانی است که می‌توان او را و اصل او را از سخنان گوهر گونه‌اش در جای‌جای شاهنامه شناخت:

تبه گردد این روی و رنگ رخان      بپوسد به خاک اندرون استخوان  
اگر شهریاری اگر زیر دست      به جز خاک تیره نیابی نشست  
یا:

خنک آن کز او نیکویی یادگار      بماند، اگر بنده گر شهریار

و سه، آن افسانه‌هاست که فردوسی می‌سراید در موضوع تاریخ ایران؛ یعنی آنچه امروزه به‌زور و به سعی می‌خواهند آن را به‌عنوان تاریخ درست و اصلی ایران بشناسیم و هرگاه دانشمندان بزرگوار داخلی و خارجی ما اسب استدلالشان برای نمونه و مورد لنگ می‌افتد، بر استر یک یا چند بیت از شاهنامه می‌نشینند و بار خود به مقصد برده گمان می‌برند و در این راه چه

افتضاح‌هایی نیز به بار نمی‌آورند؛ و البته که موضوع موردبحث در این مقال دیدگاه سوم و تاریخ‌شناسانه است بر شاهنامه و چگونگی پدیداری آن.

ببینید از شاهنامه چگونه به‌درستی برداشت می‌کنند: «... در بخش تاریخ سیمای سلطنت باستان را روشن و نورانی سازد که حسرت‌انگیز و غرورآفرین جلوه کند و به تازی و ترک و بعدها تاتار و ... که بر اریکه سلطنت ایران تکیه زده‌اند بفهماند که تخت و تاج سلطنت جایگاه و شایسته پاک خونان، خدایگان و خسروان بوده که نیابت از اهورامزدا داشته‌اند و نه شما بوزینگان.» (محمود رضا افتخار زاده، اسلام در ایران). نویسنده با یادآوری این‌چنین اندیشه‌های ... در بین اکثر عالمان کشور، قصد خود را از این مقال این‌گونه بیان می‌دارد: «[این دفتر] شاهنامه را از این منظر بررسی می‌کند که فردوسی نه مؤلف و مدون شاهنامه، بل فقط سراینده آن بوده است و آن اندیشه و افسانه که در تاریخ‌گویی و خلق‌و‌خو تراشی برای ایران و ایرانیان در شاهنامه می‌گذرد، نه حاصل برداشت و تتبع فردوسی، (برخلاف آنچه عالمان! خود فردوسی را گردآورنده و پدیدآورنده شاهنامه می‌دانند و علت آن را نیز غیرت ملی و میهنی! او می‌پندارند) بل برآمدهٔ توصیه و تزریق سفارش‌دهندگان شاهنامه به فردوسی یعنی شعوبیه بوده است.» و برای این گفته خود دلایلی نیز می‌آورد بدین گونه که: آنچه مسلم است آن‌که میل به شاهنامه‌سرایی امری نبوده است که مختص فردوسی بوده باشد بلکه در محدوده مختصری از خراسان بزرگ و در دورانی به عرض و پهنای نیم‌قرن، حداقل شش نفر مشغول سرودن شاهنامه بوده‌اند و همه نیز با یک مضمون، همه یک کیومرث دارند، یک فریدون، یک

زال و رستم و سیاوش و کیقباد و کیکاووس و افسانه‌ای واحد را به نظم و یا به نثر بیان می‌کنند!

پور پیرار در اینجا این سؤال را مطرح می‌کند که: آیا این شش نفر به‌طور مجزا، ناگهان و ظاهراً به‌قصد ادای دین به یک درد و غیرت ملی واحد، به یک خیال تاریخی واحد مبتلا شده‌اند، یک کوشش فرهنگی و ادبی واحد را پیش گرفته‌اند و آیا این تعداد توارد است؟ و سپس این شش نفر را این‌گونه می‌شناساند: (برگرفته از لغت‌نامه مرحوم دهخدا)

#### ۱- مسعودی مروزی

از شاعران قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری. ایشان اولین شاهنامه سرای خراسان بوده‌اند که نمونه‌های باقی‌مانده از کار او نشان می‌دهند که چندان در سرودن حماسی تاریخ توانا و ماهر و کارش با پسند شاهنامه خواهان منطبق نبوده است.

#### شاهنامه ابومنصور ابن عبدالرزاق طوسی

از تاریخ تألیف و احوال بانی آن اطلاعات و معلومات کمی در دست است؛ اما می‌دانیم اصل شاهنامه فردوسی همان شاهنامه منشوری است که به‌حکم ابومنصور عبدالرزاق و به‌اهتمام و مباشرت کدخدای او یا وکیل امورات پدرش ابومنصور بن احمد (محمد) بن عبدالله بن جعفر بن فرخزاد (سعود) بن منصور

معمری و به دستیاری چهار نفر یا بیشتر از دانشمندان و ارباب خبر و سیر ایرانی و ظاهراً زردستی (و شاید موبدان) تألیف و پرداخته شده است. ابوریحان بیرونی این شاهنامه را دیده و به دیده انتقاد بدان نیز نگریسته است. چنانکه گوید: "... برای پسر عبدالرزاق طوسی در شاهنامه نسب نام‌های جعل کرده‌اند که نسب او را به منوچهر می‌رساند".

نکته جالب آنکه شاهنامه معمری از سعودی موفق‌تر است. چندان که پسر سفارش‌دهنده شاهنامه را شایسته دریافت نسب نام‌های تا منوچهر می‌کند.

## ۲- ابوالمؤید بلخی

از شاعران دوره سامانی و نیمه اول قرن چهارم. شاهنامه او نیز به نثر بوده است.

## ۳- ابوعلی محمد بن احمد البلخی

از نویسندگان نیمه دوم قرن چهارم، بنا به گفته‌ها شاهنامه منثور او بسیار معتبر و مورد اطمینان و بیشتر مستند به روایات کتبی بوده است تا شفاهی!

ابوعلی بلخی نیز نتوانسته نظر سفارش‌دهندگان شاهنامه را برآورد، چراکه شاهنامه او به نظم نبوده است. سؤال اینجاست که این‌همه آزمایش برای یافتن متنی منظوم و موفق برای شاهنامه به چه منظور صورت می‌گرفته است؟ اگر این نویسندگان و سرایندگان مؤلف موضوعی به اختیار خود بوده‌اند، پس چه کسی و چرا کار آن‌ها را نپسندیده و از گردونه تألیف خارج کرده است؟ آیا

دیوان و منظومه و مؤلف دیگری می‌شناسید که سرنوشتی چنین را دنبال کرده باشد؟

۴- ابومنصور محمد بن احمد دقیقی بلخی

از شاعران بزرگ قرن چهارم و معاصر سامانیان. بعضی او را طوسی و بعضی بلخی گفته‌اند. دقیقی به نظم شاهنامه پرداخت و اتفاقاً در کارش نیز موفق بود. منتهی غلام بارگی او کار دستش داد و به دست غلامش به قتل رسید. از دقیقی تنها گشتاسب نامه باقی‌مانده به اندازه هزار بیت که فردوسی آن را بدون دست‌کاری و تغییر در شاهنامه خود آورده است.

۵- حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

او برای نظم شاهنامه سی سال زحمت کشید و نهایت آن را هنگامی که «پنج هشتاد بار از هجرت» می‌گذشت به پایان رسانید.

آیا این همه فعالیت در طول کمتر از نیم‌قرن در محدوده‌ای از مرو تا طوس عجیب نیست؟ هر کس می‌تواند، بیاید و با این عناصری که در اختیارش می‌گذاریم یک شاهنامه بسازد! باید گفت که شاهنامه تاریخ به معنی اصلی‌اش نیست، چراکه اگر چنین بود پس چرا در اوان اسلام متوقف مانده و به‌روز نیست؟ سؤال اینجاست که چرا این قدر لجاجت از سوی شعوبیه برای تألیف شاهنامه صورت می‌گرفته است؟

همان طوری که قبلاً اشاره شد، شعوبیان برای ساختن تأییده‌ای برای جعلیات پیش‌ساخته خود از قبیل یشتهای اوستا، یادگار زریران، کارنامه اردشیر بابکان، داستان رستم و اسفندیار و غیره، احتیاج مبرمی به چنین کتابی داشتند، زیرا از یک طرف این کتاب می‌توانست مرجع تأییدی بر روایت‌های جعلی آنان برای تاریخ پیش از اسلام بسازد و از دیگر سو تاریخ ایران را که چشم‌انداز پیش از اسلام آن تیره‌وتار بود، جان تازه بخشد و ایرانیان را تا زمان ظهور نخستین انسان - کیومرث - همه‌کاره جهان بنمایاند. چنانکه آقای ندوشن در کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نیز می‌گوید: «واقع امر آن است که ما از لحاظ آثار مکتوب ایران باستان با یک خلاً دوهزارساله روبه‌رویم. شاهنامه از این بابت توانسته است جانشینی منحصر به فرد باشد.» و این خود دلیل دیگری است بر اینکه واقعاً قبل از اسلام و به مدت قرن‌ها، سرزمین‌های شرق میانه زیر سلطه اقوام وحشی و غیر متمدن هخامنشی و اسلاف آن‌ها، نشانه‌ای از تمدن و آثار آن - مثلاً آثار مکتوب - به خود ندیده و دوران تاریکی را گذرانده و قصد شعوبیان نیز بر کردن این خلاً و عقده بی‌کتابی بوده است؛ و البته نیز شعوبیان در کار خود تا به امروز موفق بوده‌اند، چه از لحاظ تاریخی که شاهنامه و وظیفه‌اش را با موفقیت انجام داده و چه از لحاظ ادبی، فلسفی، دینی و اجتماعی که فهرست کار خود را کرده است.

به اعتقاد آقای پور پیرار برپاکندگان مسابقه شاهنامه نویسی و شاهنامه سرایی تنها یک هدف مقطعی، معلوم و سیاسی را دنبال می‌کرده‌اند، نه یک ادای دین به فرهنگ و هویت ملی. (چیزی که امروزه سعی می‌کنند علت اصلی



برآمدن شاهنامه شناخته شود.) هدفی که آقای فروزانفر نیز در کتاب سخن و سخنوران آن را بیان می‌دارد: فردوسی، مجد و عظمت ازمیان‌رفته ایران را با تعصب طرفداران عرب بر خاطر و انظار ایرانیان گذرانید و ایشان را به فکر شوکت باستانی نیاکان خود افکند!

مسئله‌ای که در این قسمت باید مطرح شود آن است که این سفارش‌دهندگان شاهنامه چه کسانی بوده‌اند و اختیار فردوسی در مورد منابعی که در اختیارش می‌گذارند، چه مقدار بوده است؟ باید گفت که فردوسی در سرودن و نظم شاهنامه هم از منابع کتبی استفاده کرده است و هم از منابع شفاهی که راویان بوده‌اند. اسامی این راویان در خود شاهنامه البته به‌صورت اسامی مستعار موجود است. چون پیر مرزبان هری، سخن‌گوی بلخ، شاهوی بیدار دل، مه‌بود دستور، دهقان موبد نژاد و ...؛ اما حدود اختیار فردوسی؛ فردوسی خود از داستان‌هایی که برایش می‌گفته‌اند بی‌خبر بوده و حتی اختیار تغییر آن‌ها را نیز نداشته است:

چنان چون ز تو بشنوم دربه‌در      به شعر آورم داستان سر به‌سر

البته فردوسی یک زیرکی خاصی نیز در این میان به‌کار برده است و آن اینکه با ذکر مکرر و مشخص منابع اصلی متن و حاملان آن‌ها، خود را از محتوا و متن شاهنامه مبرا کرده است. چراکه فردوسی خود به پوچی و جعلی بودن گفته‌های خویش ایمان داشته و تنها برای گذران زندگی و کسب درآمد تن به چنین کاری داده بود.

آنچه معلوم است اینکه، پس از به قتل رسیدن دقیقی، فردوسی که از قضیه شاهنامه سرایی‌ها خبردار بوده است، در پی یافتن سفارش‌دهندگان شاهنامه برمی‌آید و به قول خودش «دوست در یک پوستی» این کار را برای او انجام می‌دهد و وسایل ارتباط فردوسی را با جمعی که «انجمن» می‌خواندش، فراهم می‌سازد. سفارش‌دهنده پهلوانی دهقان نژاد است که منبع جمع‌آوری افسانه‌ها را موبدان سالخورده معرفی می‌کند و نیز اینکه با جریانات دوران خویش موافق نیست. بدین ترتیب، فردوسی کار دقیقی را که همانا به نظم درآوردن شاهنامه است ادامه می‌دهد. نکته جالب آنکه قصد فردوسی برای شعر کردن شاهنامه، مقدم بر آگاهی او از متنی است که باید به نظم درآورد و بدین ترتیب پیداست که محرک کسی که در آستانه سرودن شاهنامه، نمی‌داند چه چیز را باید به شعر درآورد، نمی‌تواند احساسات میهنی و ادای وظیفه ملی باشد.

مرا گفت کز من چه باید همی      که جانت سخن برگرید همی؟

به چیزی که باشد مرا دست رس      بکوشم، نیازت نیارم به کس

این ابیات، بی‌هیچ اماوگری از پیوند رسمی فردوسی با یک مرکز تدوین و تنظیم شاهنامه خبر می‌دهد. حتی پس از آنکه سفارش‌دهنده شاهنامه یعنی آن جوان روشن‌روان و نرم‌خوی به دست «نهنگ سیرتان» کشته می‌شود، باز گروهی از زبندگان کار او را ادامه داده و مطالب را پی‌درپی به نزد فردوسی برای تبدیل شدن به شعر می‌فرستند.

نکته بسیار جالبی که در شاهنامه و در مورد راویان و گویندگان آن به فردوسی باید بدان اشاره کرد، وجود زنی است ماه روی که فردوسی در اشعارش بدو اشاره دارد. نویسنده کتاب این زن را اولین رابط بین مرکز تدوین شاهنامه با فردوسی می‌داند و علاوه می‌کند که: چنین می‌نماید که [زن] تأثیر مطلوبی بر او گذارده و محرک مؤثری در تشویق فردوسی به شاهنامه سرایی بوده است:

بدان سرو بن گفتم ای ماه روی      یکی داستان امشبم باز گوی

مرا مهربان یار بشنو چه گفت      از آن پس که با کام گشتیم جفت!

پس آنکه به گفت ار زمن بشنوی      به شعر آری این دفتر پهلوی

و نتیجه این به شعر آوردن دفتر پهلوی (البته بعد از کام‌گیری)، داستان بیژن و منیژه می‌شود که یکی از زیباترین و کارشده‌ترین بخش‌های شاهنامه است. جالب آنکه ابیات بیژن و منیژه، شباهت فراوانی به ابیات دقیقی دارد و چنین می‌نماید که این ابیات از نخستین سروده‌های فردوسی برای انجمن شعوبیه بوده‌اند.

گفتیم که فردوسی هم از منابع کتبی استفاده می‌کرد و هم از منابع شفاهی. او منابع کتبی خود را چنین می‌شناساند: نامه باستان، گفته باستان، دفتر، نامور نامه، دفتر پهلوی.

اما اشکالاتی که در شاهنامه موجود است:

اول اینکه اصولاً داستان‌هایی که در شاهنامه نقل می‌شوند، اصولاً داستان‌های ایرانی نیستند. به عبارتی دیگر شاهنامه بدلی است از افسانه‌های چینی، هندی، یهودی و مصری که به خراسان و شرق ایران کشانده‌اند بانام‌های علی‌البدل. در این داستان‌ها نشانه‌ها و آثاری از افسانه‌های مردمان گذشته این سرزمین‌ها چون ایلامی‌ها، اورارتویی‌ها و ... وجود ندارد.

دوم اینکه اغلاط تاریخی و جغرافیایی بسیار و صریحی در شاهنامه موجود است. به‌عنوان مثال:

- زال آدمی بوده که منوچهر و نوذر و زاب و کیقباد و کیخسرو و کیکاووس و لهراسب و گشتاسب و پسر خود رستم همه را به خاک سپرده و آخرسر هم سرانجامش معلوم نشده.

- شهرناز تارنواز دختران جمشید، عهد پدر خود و دوره پادشاهی هزارساله ضحاک را به سر برده‌اند و باز از فریدون دل‌ستانی کرده‌اند.

- در شاهنامه اسکندر را مسیحی می‌شناسیم.

- در شاهنامه پیش از حضرت عیسی با اسقف و سکوبا گفتگو به میان می‌آید.

- در شاهنامه در زمان گشتاسب کیانی، سخن از قیصر روم به میان می‌آید.

- فردوسی به‌عنوان برکننده هویت ملی ایرانیان، از ایران نقشه‌ای در ذهن ندارد. به عبارتی دیگر اصلاً او جغرافیایی برای ایران رؤیایی‌اش متصور نیست و تنها ارتباط جغرافیایی موجه در شاهنامه فقط شامل خراسان می‌شود و جالب

آنکه در همه جا خراسان را با ایران یکی می‌گیرد. این مطلب خود می‌رساند که شعوبیه نه یک نهضت سراسری ایرانی، بل، تجمعی حوزه‌ای و محلی است. به‌عنوان مثال مازندران که در شاهنامه زیاد بدان برمی‌خوریم مکان مشخصی ندارد. گاهی در تهران، گاه در خراسان، گاه در مغرب و گاهی حتی در یمن و مصر است و شاهنامه سازان آن را محل و مأمن شیران، ددان، دیوان و ساحران دانسته‌اند. حتی در شاهنامه گفته می‌شود که آمل و ساری در سیستان واقع‌اند. ما این اغلاط محض و خنده‌دار را در شاهنامه منشور ابومنصوری که منبع فردوسی بوده است نیز می‌بینیم. به‌عنوان مثال شاهنامه سازان در این کتاب، معنی باختر و خاور را به‌درستی نمی‌دانند و حتی آشنایی هرچند جزئی با جغرافیای جهان ندارند؛ و جالب‌تر آنکه امروزه فرهنگ نویسان بسیار می‌کوشند تا بر این فضاقت عقل و نقل به صورتی سرپوش نهند. مثلاً می‌گویند که باختر هم‌معنی شرق می‌دهد و هم غرب و گاهی نیز شمال! و البته این اشکالات و اغلاط کاملاً توجیه‌پذیرند چراکه آنچه پیش از ساسانیان در شاهنامه می‌گذرد (و مشتق از اراجیف است) مقدمه مفصلی است برای آماده کردن ذهن خواننده به ورود و پذیرش و باور حشمت و شکوه و عدل و دوستی ساسانیان! بدین ترتیب نه حاملان و گویندگان داستان‌ها به صحت تاریخی مطالب، امکان وقوع، تطبیق جغرافیایی و درستی نام‌ها و موضوعات کاری داشته‌اند و نه فردوسی که تنها وظیفه‌اش سرایش شاهنامه بوده است. بدین ترتیب آنان که با کپی‌برداری از شاهنامه، کتاب تاریخ می‌نویسند و یا برای دست‌وپا کردن صحت اظهار فضل‌های تاریخی خود و یا تأیید خلق‌و‌خو و دین و منش و کردار و باور و شاه‌دوستی ایرانیان، به سؤال و دریافت از فردوسی می‌روند، نه فقط قصد تحمیق

خوانندگان خویش دارند، بل بدین وسیله خود را عضوی از آن محفل و حاملی باهمان هدف‌ها، معرفی می‌کنند.

موضوع دیگری که باید بدان پرداخت اینکۀ اولاً فردوسی از سرودن بعضی از قسمت‌های شاهنامه نارضایتی داشته است و نکوهش خود را مخفی نمی‌کند. حال آنکه اگر فردوسی خودش به تنهایی سازنده شاهنامه بود، می‌توانست این موضوعاتی را که به نظرش بی‌محتوا بوده‌اند حذف کند، کاری که هرگز نمی‌توانست انجام دهد:

خردمند کاین داستان بشنود      به دانش گراید بدین نگرود

تو بشنو ز گفتار دهقان پیر      اگرچه نباشد سخن دل‌پذیر

خرد هم بدین گفت‌ها نگرود      مگر نیک معینش می‌بشنود

دوم اینکۀ هر چه از سرایش شاهنامه می‌گذرد و خصوصاً از میانه به بعد آن، از شوق فراوان فردوسی به وضوح کاسته می‌شود. این کار دو دلیل می‌تواند داشته باشد اول آنکۀ فردوسی خود نیز از سرودن داده‌های بی‌سروته کارگزاران انجمن به ستوه آمده بود. ثانیاً فردوسی که هدف اصلی‌اش به دست آوردن مال و منال و گذران خوب امور دنیوی است، با درگذشت حامیان اصلی خویش و عدم حمایت مادی دیگر انجمنی‌ها، آرزوهای خود را از دست یافته می‌بیند لذا تنها به ناچار به پایان بردن شاهنامه را ادامه می‌دهد بلکه فرجی حاصل شود.

چنین نامداران و گردن‌کشان      که دارم در این نامه زیشان نشان  
نشسته نظاره من از دورشان      تو گفتی بُدم پیش مزدورشان  
جز احسنت از ایشان بُد بهره‌ام      بگفت اندر احسنت شأن زهره‌ام  
سر بدره های کهن، بسته شد      وزان بند، روشن دل ام خسته شد

فردوسی با سرودن این ابیات، نارضایتی خود را بیان می‌دارد و سپس از کسانی  
می‌گوید که پیش‌تر از او حمایت می‌کرده‌اند: علی دیلمی، بودلف، ابونصر وراق،  
حسین قتیب.

حسین قُتیب است ز آزادگان      که از من نخواهد سخن رایگان  
از اویم خورو پوشش و سیم و زر      از او یافتم جنبش و پای و پر

\* \* \*

سی‌وپنج سال از سرای سپنج      بسی رنج بردم به امید گنج  
چو بر باد دادند رنج مرا      نبد حاصلی سی‌وپنج مرا  
کنون عمر نزدیک هشتاد شد      امیدم به یک‌باره بر باد شد

پیوسته رسم بود که مؤلف در پایان کار خود به حمد الهی بپردازد، از اجر  
اخروی و از ارزش معنوی سخن گوید نه اینکه بدین صراحت از بر باد رفتن عمر  
و از دست دادن گنج سخن گوید!

و اما پایان کار شاهنامه و فردوسی:

اتمام کار شاهنامه هم‌زمان است با اتمام کار شعوبیه و ساخته‌شدن کار آن‌ها به‌وسیله سلطان محمود غزنوی.

فردوسی در پایان عمر بی‌پناه و تنها می‌شود و کتابش را که به سفارش شعوبیه به امید دست یافتن به گنجی سرشار ساخته بود، خریداری دیگر نمی‌یابد. دلیل اینکه ارتباط فردوسی در اواخر کار با انجمن شعوبیه قطع شده بود این است که اولاً فردوسی در بازگویی از سلاطین سدهٔ آخر ساسانی دچار شتاب می‌شود. حال آنکه با توجه به متأخر بودن این دوران به فردوسی، باید که توضیحات بیشتری درباره این دوره در شاهنامه می‌یافتیم. دوم اینکه دیگر خبری از راویان اخبار که فردوسی در تمامی مقاطع شاهنامه از آن‌ها یاد می‌کرد، وجود ندارد و این خود فردوسی است که به نقل حوادث می‌پردازد، آن‌هم با چه شتابی!

کنون گر کند مغزم اندیشه گرد بگویم جهان جستن یزدگرد

فردوسی خود به موضوع برافتادن شعوبیه اشاره دارد و آرزو می‌کند که ای کاش حسین قتیب باز برای دستگیری از او می‌آمد:

همه کار باشد سر اندر نشیب مگر دست گیرد حسین قتیب

بدین ترتیب کار شعوبیه ساخته می‌شود و سلطه سلطان محمود غزنوی بر تمام خراسان سایه می‌افکند و برای فردوسی چاره‌ای نمی‌ماند به‌جز اینکه با دست‌کاری در متن شاهنامه، آن چنانکه موردپسند سلطان محمود واقع شود،



آن را به پیش گاه سلطان ترکان (همان‌ها که در سرتاسر کتابش از بهتان‌ها، شکست‌ها و خوار شمردن‌ها امانشان نداده است) تقدیم دارد. پس اینکه می‌گویند فردوسی شاهنامه را به امر سلطان محمود غزنوی آغازید و سرانجام نیز با بدعهدی او مواجه شد، به تصریح حبیب یغمایی بیهوده و بی‌دلیل و سند است:

پیوستم این نامه بر نام او همه مهتری باد فرجام او

که باشد به پیری مرا دستگیر خداوند شمشیر و تاج و سریر

خود فردوسی در ابیات بالا به موضوع تقدیم داشتن شاهنامه به سلطان محمود غزنوی اشاره دارد و هدفش را نیز دستگیری محمود از خودش از لحاظ مادی و دنیوی اعلام می‌دارد.

مطلبی را که باید بدان اشاره کرد آنکه، متأسفانه ما از ویرایش اول شاهنامه چیزی در دست نداریم و آنچه امروزه در دست ماست ویرایش دوم آن است که فردوسی آن را برای تقدیم به پیش گاه سلطان تاج و شمشیر محمود غزنوی آماده کرده است و معلوم نیست که فردوسی پیش از ویرایش دوم، در مقدمه شاهنامه به جای محمود، آن را به چه کسانی تقدیم کرده بود!

بدین ترتیب فردوسی شاهنامه را به پیش گاه سلطان می‌برد، ولی محمود که هم از سفارش‌دهندگان اصلی شاهنامه بی‌خبر نبوده است و هم اینکه مطالب موجود شاهنامه با اعتقادات ملی - دینی او مغایرت داشتند، با بی‌اعتنایی کامل فردوسی را از خود می‌راند و بدین ترتیب تیر فردوسی به سنگ می‌خورد.

پس از آن فردوسی ترک دیار کرده، سوی بغداد می‌رود و در آنجا منظومه «یوسف و زلیخا» را که توبه‌نامه سرودن شاهنامه است و متأسفانه برخلاف شاهنامه که در هر جا و مکانی به‌جا و بی‌جا به نیکی یاد می‌شود، در پس پرده‌ای از اوهام و شک‌ها نهفته است، می‌سراید.

افسوس که آن بزرگ‌مرد، توان سخنوری خود را به محفلی فروخت که مسیر نادرست را پیمودند، هویت، هستی، دین مردم خاورمیانه را به بازی گرفتند و اسناد مهم‌ترین و معتبرترین دوران برآمدن دوباره اقوام و ملت‌های ایران را چنان در هم ریختند که هنوز هم دوست از دشمن نمی‌شناسیم. اعتبار اولیه و اصلی خویش گم کرده‌ایم و به افسانه‌ها و افسون‌های دست‌ساز شعوبیه دل خوشیم.

روشنفکران دوران پهلوی با اشاره یهود (در پوسته استعمار انگلیس) چنان با استناد به جعلیات شعوبیه و یهودیان آن زمان، تاریخ و هویت ملل این سرزمین را تحریف کردند که بازسازی و درست‌سازی آن‌ها سال‌های طولانی وقت می‌گیرد. موضوع جالب آن است که در حدود هزار سالی که از به وجود آمدن شاهنامه می‌گذشت هیچ سخنی و اثری از فردوسی و شاهنامه در بین مردم نمی‌بینیم و تا این اواخر می‌توان گفت که شاهنامه به‌درستی به ورطه فراموشی سپرده شده بود، ولی چه سود که شعوبیان تازه به دوران آمده‌ای چون پورداوود، دشتی، تقی زاده و ... باهدف مخالفت با اسلام و ملل این سرزمین با برکشیدن شاهنامه و گرفتن هزاره برای فردوسی و ایجاد بنیاد شاهنامه فردوسی و بازسازی قبر او آن‌هم درست به شکل قبر به‌اصطلاح کوروش کبیر، توانستند

تخم نفاق و تفرقه را در این سرزمین بکارند و بدین وسیله به اهداف اربابان خود دست یابند.

افسوس که امروزه نیز به پسند مسائل سیاسی بار دیگر شاهنامه را ابزار بازی‌های روشنفکری خویش می‌انگارند و فردوسی را به راهی می‌کشاند که به گواه مقدمه منظومه «یوسف و زلیخا» خود از پیمودن آن بسیار می‌نالید.

منبع: «پلی برگذشته - ناصر پور پیرار - نشر کارنگ - ۱۳۸۰ چاپ اول (این نوشته در شماره‌های ۲۹۴ و ۲۹۵ نشریه نوید آذربایجان به چاپ رسیده است)»

### توبه نامه فردوسی

ابوالقاسم منصور ابن حسن فردوسی مشهور به ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۲۹ ه.ق در روستای پاز از توابع طوس متولد شد. در سال ۴۰۰ ه.ق شاهنامه را به اتمام رساند و بالاخره در سال ۴۱۶ ه.ق در ۸۷ سالگی دیده از جهان فروبست. آرامگاه کنونی وی در سال ۱۳۱۳ ش. در محدوده باغی که او را دفن کرده بودند، در نظر گرفته شده است. او ده‌ها سال در دربار سلاطین غزنوی مورد لطف دربار بود و سلطان محمود غزنوی بنا به ذوق شاعری و روح حماسی فردوسی، پیشنهاد سرودن دیوانی حماسی را به ایشان داد با این شرط که سلطان محمود به ازای هر بیتی از آن یک دینار طلا به فردوسی بدهد. او ۳۵ سال تلاش کرد و مثنوی عظیم از تاریخ ایران کهن مربوط به قبل از اسلام گردآوری نمود. او شاهنامه را با الهام از شاهنامه منثور ابومنصور محمد ابن

عبدالرزاق فرمانروای طوس به رشته نظم درآورد. ضمن آنکه قبل از ایشان نیز داستان‌های حماسی شاهان ایران منظوم شده بود که از آن جمله می‌توان به منظوم شاعری کهن بنام ابوالمؤید بلخی و یا مسعودی مروزی و دقیقی طوسی اشاره داشت. بعد از فردوسی نیز ده‌ها شاعر برجسته به سرودن شاهنامه اقدام کردند اما ناکام ماندند. فردوسی ۳۵ سال به سرودن شعر پرداخت و ۶۰ هزار بیت مثنوی به نظم درآورد. به امید ۶۰ هزار دینار زرین از سلطان، دیوان سترگش را به سلطان پیشکش کرد و حتی اوایل آن را شاهنامه سلطان محمود غزنوی نام نهاد. سلطان محمود با خواندن اشعاری از این دیوان سترگ ناخرسند شد اما ارزش حجمی شاهنامه را فراموش نکرد و به جای دینار زرین، درهم سیمین بدو داد. فردوسی نیز که امیدش را از دست داده بود، قهر گونه دربار را ترک کرده و اشعاری دشنام‌گونه تحت عنوان هجونامه را خطاب به سلطان محمود سرود. "برتلس" می‌گوید ((فردوسی با دیدن فروپاشی تمام آرزوها و بر باد رفتن تمام وعده‌ها، اشک از چشمانش سرازیر شده و از قهرمانی که خود آفریده بود، نفرت به دل می‌گیرد)). فردوسی برای جبران مافات، اشعاری از مدح امام علی (ع) را به شاهنامه اضافه کرد تا آن را به حاکمی دیگر که شیعه بود داد و او نیز با آغوش باز پذیرا شد انعامش بخشید. فردوسی نیمی از عمر سپری‌شده‌اش را روی منظم کردن شاهنامه گذاشته بود. حال با استقبال سرد و شاید متقابل دربار مواجه شده بود. دیگر سپیدی بجای سیاهی نشست بود و واپسین سال‌های عمرش را سپری می‌کرد. عمر او از هفتادسال گذشته بود و به خاطر غافل شدن از آخرت و سرودن ملحمه‌های افسانه‌ای بجای حماسی‌های دینی پشیمان شده بود. سال‌های واپسین عمر او به بیزاری

از دنیا و سیروسفر تعلق داشت. پیش شعرا و عرفا می‌رود تا چاره‌ای جوید. تا اینکه در سفر عراق در شهر بغداد با “ابوعلی حسن بن محمد ابن اسماعیل” درد دل می‌کند و او به فردوسی پیشنهاد می‌کند که داستانی از قرآن را منظوم نماید تا آذوقه آخرت گردد. فردوسی از این پیشنهاد استقبال کرده و اثر بی‌نظیر “یوسف و زلیخا” را در اواخر عمرش به رشته نظم درمی‌آورد. فردوسی داستان یوسف و زلیخا را با الهام از قرآن در قالب ۶۴۰۰ بیت منظوم می‌کند. یوسف و زلیخای فردوسی پس از هزار سال غربت، برای نخستین بار در سال ۱۸۸۹ توسط “هرمان اته” خاورشناس و ادیب آلمانی رسماً به جهانیان معرفی گردید. ۱۰۰ سال بعد این اثر توسط دکتر صدیق به ایرانیان معرفی شد. ولی گویا رازی که نباید فاش می‌شد، برملا شده بود. غالب ادیبان ما از معرفی این کتاب به عامه مردم به خشم آمدند و چونان آب در خوابگاه مورچگان ریختن همه به سراسیمه افتاده و دست به توجیه و تخریب و تنبیه و تمسخر این اثر کهن شدند. تنها بدین خاطر که چند بیت اول این شاه اثر، به اظهار پشیمانی فردوسی از سروده‌های ماضی و توبه ایشان مربوط است. هم‌اکنون ۲۴ نسخه از این اثر بی‌نظیر پس از هزار سال از دست‌یازی کوتاه‌فکران در امان مانده و چون گوهری از آن پاسداری می‌شود. آری. فردوسی پس از ۷۰ سال واندی توبه می‌کند و از تخم نفاق‌افکنی، تحقیر ترک‌ها، افسانه و رؤیا تراشی و غافل شدن از آخرت پشیمان شده و دست به دامن خدا می‌برد و داستان قرآنی یوسف و زلیخا را ضمن اتابه و توبه نسبت به گذشته می‌آغازد:

بگفتم درو هر چه خود خواستم      ز هر گونه‌ای نظم آراستم  
همی کاشتم تخم رنج و بزه      اگر چه دلم بود از آن بامزه  
زبان را و دل را گره برزدم      از آن تخم کشتن پشیمان شدم  
سخن را به گفتار ندهم فروغ      نگویم کنون نامه‌های دروغ  
که آمد سپیدی به جای سیاه      نکارم کنون تخم رنج و گناه  
مرا زان چه؟ کو ملک ضحاک برد؟      دلم سیر گشت از فریدون گرد  
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب      ندانم چه خواهد بدن جز عذاب  
ز من خود کجا کی پسندد خرد؟      برین می‌سزد گر بخندد خرد  
جهانی پر ز نام رستم کنم؟      که یک‌نیمه عمر خود کم کنم  
هم از گیو و طوس و هم از پور زال      دلم گشت سیر و گرفتم ملال  
دگر نسپریم جز همه راه راست      کنون گر مرا روز چندی بقاست  
دلک سیر شد ز آستان ملوک      نگویم دگر داستان ملوک  
دو صد زان نیارزد به یک‌مشت خاک      که آن داستان‌ها دروغ است پاک

## مداخله یهودیت در سیر تاریخ و سیاست ایران

یهودیان از قرون متمادی در میان جوامع مختلف زندگی کرده‌اند و به دلایل عدیده که بر من پوشیده می‌باشد دارای قدرت فوق‌العاده مادی بوده‌اند؛ و تقریباً در تمام جوامع دارای کسبه، پزشکان و دیپلمات‌های قوی بوده‌اند. یهودیان در تمام منازعات قدیم و جدید دنیا صحنه‌گردان یا حداقل یکی از طرف‌های ثابت و اثرگذار منازعات بوده‌اند. کسی نمی‌تواند اثر دین این قوم را بر دیانت‌های ابراهیمی رد کند. خیلی‌ها معتقدند مسیحیت و اسلامیت نسخه‌هایی از یهودیت می‌باشند. انجیل مسیحیان شامل دو قسمت عهد عتیق و عهد جدید می‌باشد که عهد قدیم همان تورات می‌باشد. از ابتدای اسلام نیز رقابت بین یهودیان و مسلمانان پیوسته وجود داشته و تاکنون نیز ادامه دارد. تقریباً همه پیامبران به‌جز پیامبر اسلام یهودی بوده‌اند. اکنون قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی دنیا بدون شک در اختیار آمریکا و کشورهای اروپایی می‌باشد و همه می‌دانند که پشت پرده تمام این قدرت‌ها به نحوی در اختیار یهودیان قرار دارد. یهودیان در ادوار مختلف تاریخی مورد تضییقات و کشتارها و اسارت قرار داشته‌اند و تقریباً در بین تمام ملل محبوبیت چندانی نداشته‌اند. مصائب مختلف، قدمت و تجربه تاریخی این ملت آن‌ها را شدیداً مدیر و منسجم بار آورده است. به‌هرروی بررسی اقدامات و مداخلاتی که این قوم در کشور ما انجام داده بسیار حائز اهمیت می‌باشد و طبیعی است که جمع‌آوری تمام این اطلاعات در یک مقاله یا حتی در یک کتاب غیرممکن است. در اینجا سعی خواهیم نمود به‌اختصار فقط و فقط عناوین مهم را ذکر کنم و انگیزه‌ام در نوشتن این مقال نوشته‌ای بود که

در سایت دکتر مهدی خزعلی خواندم که علی‌رغم مختصر بودن بسیار تکان‌دهنده می‌باشد؛ بنابراین ابتدا اصل مطلب آقای دکتر مهدی خزعلی فرزند آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی عضو شورای نگهبان را باهم بخوانیم:

یک چیزی همیشه فکر من را به خود مشغول می‌کند و روزی راجع به آن تحقیق می‌کنم، چرا قدرت بازار در مولفه جمع است و چگونه است که رهبر مولفه یهودی زاده است و فامیلی خود را به عسگراولادی مسلمان تغییر داده است؟ به‌گونه‌ای از اقتصاد اسلامی دفاع می‌کند که پیر و برنا، نه‌تنها از اقتصاد اسلامی، بلکه از دین می‌گریزد.

در قم آنکه بیشتر دم از اسلام و ولایت می‌زند و دست همه مراجع را در تعصب دینی بسته است و آن‌چنان تئوری حکومت اسلامی سر می‌دهد و بر طبل تحجر می‌کوبد، که دین و آیین محمدی در نظر مردم ناخوش آید! و تمام دین‌گریزی مردم از قرائت دینی اوست، حتی دین روحانیت مبارز را قبول ندارد، خود را آسمانی می‌داند و همه را زمینی! باز به‌حسب و نسب که برمی‌گردیم به اجداد یهودی می‌رسیم.

در افغانستان، طالبان چهره‌ای زشت از اسلام عرضه می‌کنند، و رهبران طالبان و القاعده در امریکا و با پول آژانس‌های یهود تربیت و تجهیز می‌شوند.

اخیراً شنیدم احمدی‌نژاد هم که دست‌کمی در تظاهرات افراطی دینی از آنان ندارد، از خانواده‌ای یهودی‌تبار بوده است، نگاهی به صفحه توضیحات شناسنامه او بیان‌داریم تا تغییر فامیلی از "سبور چیان" به احمدی‌نژاد را دیده



و ریشه خانواده سبورچیان در آرادان را بررسی کنیم! اگر حقیقت داشته باشد، حلقه قدرت، ثروت و روحانیت در نسل قوم یهود در ایران تحکیم شده است.

نگاهی به سابقه خانوادگی طراح مسئله هولوکاست بیاندازیم، همان مسئله‌ای که موجب مظلوم‌نمایی اسرائیل شد، مسئله‌ای که برای اولین بار در شورای امنیت ایران، به نفع اسرائیل محکوم شد، مسئله‌ای که اروپا را علیه ایران متحد کرد، بهتر است نظام اسلامی به حسب و نسب مادری او و محل رشد و نمو او بیشتر دقت کند، شاید رئیس‌جمهور در این موضوع بازی خورده باشد.

من صاحب‌خانه‌ای دارم یهودی که فامیلی خود را عوض کرده است و یک فامیلی صد در صد اسلامی به معنای دوستدار خداوند یکتا برگزیده است، انتخاب فامیلی عربی و اسلامی برای حفظ اموال بوده است، او در جلسات آن‌قدر از علی (ع) و حب علی (ع) می‌گوید و به نام علی قسم می‌خورد که من گاهی احساس می‌کنم دارد به ریش من می‌خندد و امام مرا به سخره می‌گیرد! به او می‌گویم: نمی‌خواهد بنام امیر مؤمنان سوگند یاد کنی، تو به موسی ابن عمران (ع) سوگند بخور کافی است چون من به پیامبر شما ایمان دارم و نیازی نیست از امام ما خرج کنی که به او ایمان نداری! در این دو سال و اندی که مستأجر اویم در جلسات، بیش از پدرم که خود را وقف علی (ع) کرده است، او از علی (ع) گفته است!

نمی‌دانم یکی تأکید دارد که عسگر اولادی مسلمان است، دیگری اصرار دارد از نژاد احمداست و صاحب‌خانه ما "کشیریم" را رها کرده و می‌گوید "محب یکتا

"ست، آن یکی هم که آسمانی و چراغ هدایت است! خدا را شکر که هنوز هیچ کدام ادعای سیادت نکرده‌اند! یادش به خیر در سفری که در زمان صدام ملعون به عتبات داشتیم، در یکی از رواق‌های حرم حضرت ابوالفضل (ع) بر روی دیوار با کاشی کاری شجره‌نامه صدام نصب شده بود که به امیر مؤمنان می‌رسید.

ملاحظه فرمودید! واقعاً پشت آدم می‌لرزد! ولی وقتی بیشتر در تاریخ عقب می‌رویم دیگر زبانم آن‌هم بند می‌آید. برای درک بهتر موضوع لطفاً همراه نگارنده به یک سفر عبرت‌آموز در تاریخ بیایید:

### سقوط بابل و ظهور هخامنشیان

مردخای ثروتمند و زیرک در اسارت بخت النصر در بابل با استفاده از کلنی‌های یهودی پراکنده در تمام دنیا در فکر شکستن یوغ بردگی قوم یهود و آزادی است. فرستادگان او در استپ‌های یخ‌زده سیبری قوم وحشی و جنگجوی پارس از نژاد اسلاو را کشف و طی نقشه دقیق و اعجاب‌آور از دربند (همان جایی که در شمال باکو قرارداد و بعدها اسکندر مقدونی، سد سکندر را در مقابل تهاجم اسلاوها احداث کرد) عبور داده و بعد از ویرانی بابل، بر فلات ایران مسلط نمود. مردخای برای تسلط همه‌جانبه بر هخامنشیان دختر زیبای خود استر را ملکه کوروش کرد و بدین ترتیب شاهان بعدی همه از ترکه یهود به وجود آمدند. تسلط یهود در این سلسله به حدی بود که نافرمانی و اقدامات کمبوجیه و بردیا با کودتای خونین جواب داده شد که منجر به ظهور داریوش گردید. بلافاصله

پس از سقوط بابل یهودیان با استفاده از سپاه کوروش دست به قتل عام ملل فلات ایران زدند که این واقعه در تاریخ بنام پوریم مشهور است. در این قتل عام به گواهی کتیبه کوروش سی ملت و قوم از صحنه گیتی پاک شد. این واقعه را همه ساله یهودیان بنام عید پاک یا پوریم مصادف با عید نوروز جشن می گیرند.

بعد از تسلط اسلام و اعراب و بخصوص در اثر اقداماتی که امویان در جهت سیادت اعراب بر غیر اعراب انجام دادند مقاومت های نظامی از قبیل قیام بابک در آذربایجان اتفاق افتاد که تلفات بسیاری در برداشت.

بنابراین یهودیان و شاهزادگان ساسانی از تجربه ای که اندوخته بودند به صورت مکارانه و موذیانه بهره جستند و خراسان را به مرکز نهضت شعوبیه (اول) تبدیل کردند. شعوبیه با صرف پول و زمان بسیار توانست زمینه فکری مساعدی را پایه ریزی کند که تاکنون ادامه دارد. اولین پروژه شاهنامه بود که به ترتیب توسط شش شاعرسروده شد که آخرین آن ها فردوسی بود که با دریافت سی سال حقوق شاهنامه را نوشت؛ اما پس از پایان کار رها شد و در اثر تنگدستی پس از سی سال سوختن عمرش به بهای شاهنامه، توبه نامه یوسف و زلیخا را نوشت. پروژه بعدی تهیه فهرست ابن ندیم بود که در آن فهرست هزاران کتاب نام برده شده که گویا قبل از اسلام نوشته شده اند درحالی که حتی یک برگ از آن ها باقی نمانده است. (البته کتابت میخی و زبان پهلوی آن قدر چلاق و الکن بودند که نوشتن چند سطر نوشته هم تقریباً غیرممکن بوده چه رسد به نوشتن کتاب در موضوعات مختلف). در قدم بعدی شعوبیه درصدد احیای زرتشتی گری برخاست و اولین نسخه اوستا چند قرن بعد از اسلام نوشته شد.

به این ترتیب پایه‌های تفکر پان فارسیسم و برتری جویی ایرانی ریخته شد. البته تسلط سلسله‌های متعدد تورک در جغرافیایی که اینک ایران نامیده می‌شود اجازه ابراز وجود از این‌ها را گرفت. بعد از انتقال پایتخت توسط شاه‌عباس صفوی از آذربایجان به اصفهان، نهضت شعوبیه دوم، بعد از محو تسلط قزلباش‌ها توانست شیعه بکتاشی شاه اسماعیل را به شیعه دوازده‌امامی تبدیل کند و دور دوم ورود نشانه‌های یهودیت در اسلام شروع شد. برای مطالعه بیشتر بنگرید به سلسله کتاب‌های ناصر پور پیرار (دوازده قرن سکوت)

پس از جنگ جهانی اول و سقوط امپراتوری عثمانی، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به تسلط ترک‌ها در ایران پایان داده و با ساخت فرهنگ و تمدن و تاریخ جدید و در واقع با اختراع تاریخی جدید بر پایه تعلیمات تورات پیوستگی تاریخی ایران با ملل اطراف را از بین ببرند. سیل شرق شناسان آلمانی آمریکایی، فرانسوی و حتی روسی به ایران سرازیر شد و شروع به کشف تخت جمشید و نقش رستم و غیره و غیره کردند و تا توانستند تاریخ قبل از دوهزار و پانصدسال را معدوم یا مخفی کردند؛ و در عوض افسانه‌های باشکوه از کروفر باستانی ساختند. جالب این است که تمام این شرق شناسان از قبیل گریشمن و هرتسفلد و دیاکانوف و دیگران یا خود یهودی بودند یا همسرانشان. اولین کنگره فردوسی شناسی در این زمان برگزار شد. امثال ملک‌الشعرا بهار، شهبازی، پیرنیا، باستانی و دیگران نیز از روی این‌ها رونویسی کردند و آتش شله قلمکاری را پختند که همه می‌بینیم که کام همه را تلخ و تلخ‌تر کرده است. برای درک بهتر موضوع بفرمایید باهم نوشته دیگری از دکتر خزعلی از سایت خود ایشان را مرور کنیم:

## آنوسی‌ها (یهودیان مسلمان نما)

وجود یهودیان مسلمان نما (آنوسی) در میان همه طبقات جامعه به خصوص اقشار تاثیر گذار، سیاستمداران، فرهنگ‌سازان، روحانیون و پزشکان، دقت و هوشیاری بیش از پیش ما را می‌طلبد.

### آنوسی کیست؟

آنوسی یک کلمه عبری است و به یهودیانی اطلاق می‌شود که به هر دلیل، داوطلبانه یا به اجبار، تظاهر به اسلام می‌کنند و تغییر دین آن‌ها ظاهری است، بعضی از آنوسی‌ها در اروپا تظاهر به مسیحیت می‌کنند و به مسیحیان صهیونیست مشهورند.

آن‌ها در ظاهر مسلمان‌اند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌روند و خمس و زکات می‌پردازند، اما کنیسه‌های زیرزمینی خود را دارند.

آنوسی‌ها برای جلب اعتماد مردم به هر لباسی درمی‌آیند، در صورت امکان به حوزه‌های علمیه می‌روند و تحصیلات حوزوی خود را تا بالاترین مدارج پی می‌گیرند! بعضی به دنبال طب می‌روند و در کسوت پزشک تأثیرات مهمی می‌گذارند! به نظر می‌رسد لغت حکیم برای طبیب، برداشتی از لغت خاخام به معنای دانا و دانشمند است و باز تخصص اصلی یهودیان یعنی اقتصاد و بازار، پایگاه اصلی آنوسی‌ها است! در آن پایگاه نیز ارتباط تنگاتنگ با حوزه و روحانیت در دستور کار آنان است، برخی ادعا می‌کنند از اولاد پیامبر و سیدند.

(علاقه‌مندان به آشنایی با علمای آنوسی می‌توانند به کتاب "فرزندان استر" رجوع کنند) از مشاغل موردعلاقه آنان موسیقی و سیاست است.

آنوسی‌ها تظاهر شدید به تدین دارند، حتی‌المقدور زندگی ساده و فقیرانه همراه با مظلوم‌نمایی و ترحم دارند، با این روش‌ها راه را برای کسب اعتماد و قدرت در جامعه اسلامی باز می‌کنند، پله‌های ترقی را طی کرده و در صورت رسیدن به قدرت حتی‌المقدور از آنوسی‌ها به‌عنوان همکار و کارگزار استفاده می‌کنند، بدین ترتیب هرم قدرت خود را روزبه‌روز قوی‌تر می‌کنند و به هدف نهایی که ضربه زدن از درون به مسلمین است نزدیک‌تر می‌شوند! با پنهان‌کاری دقیق کمتر کسی به هویت یهودی آنان پی می‌برد.

مهم‌ترین حرفه آنان که نبض اقتصاد را در دست دارد و می‌تواند حامی قوم یهود باشد و در صورت لزوم خون مسلمین را در شیشه کند، بانکداری و رباخواری است، آنان با این بنگاه‌های اقتصادی دست یکدیگر را گرفته و توان مسلمین را می‌کاهند! اگر به سیاست‌های کلان اقتصادی دست پیدا کنند بانک‌های مسلمین را به ورشکستگی و بانک‌های خود را فربه می‌سازند، گاهی سیاست‌گذاری احمقانه‌ای می‌کنند اما در بطن آن نابودی بانک‌های اسلامی و شکست اقتصاد کشورهای اسلامی است.

قطعاً تصدیق می‌کنید که موضوع پیچیده‌تر و حساس‌تر از آن چیزی است که تصورش را بکنیم.

## تبیین نهضت شعوبیه

(این مقاله توسط هواداران شعوبیه نوشته شده و عیناً در اینجا در معرض قضاوت خوانندگان محترم قرار داده شده است)

گرچه در اکثر منابع تاریخی از شعوبیه به عنوان نهضت یاد نمی کنند، لیکن محتوای شعوبیه و نیروهای سیاسی آن‌ها دلالت بر نهضت بودن آن دارد. نخستین حزب در تاریخ ایران بعد از اسلام شعوبیه بود. حزب شعوبیه متشکل بود از اشراف و فئودال‌ها و نخبگان و خردمندان ایرانی به‌مثابه نیروی ملی که در رأس دیگر نهضت‌ها، با تسلط سیاسی اعراب و دیگر بیگانگان متجاوز بعدی مبارزه می‌کرد. از جمله مواردی که باعث پیدایش حزب شعوبیه گردید می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

غرور بربری و خود برتر انگاری، قتل و غارت سرداران عرب، مالیات سنگین و مالیات‌های سرانه (جزیه) از هل ذمه، موالی شمردن ملل دیگر که به معنی اسیران و بردگان آزادشده بود و تصرف نیمی از کارمزد آنان، کنیز شمردن خواهران و مادران موالی و غیره.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: وقتی زنی عرب با مردی از موالی ازدواج کرد حاکم مدینه مأموری فرستاد و آن زن را مجبور کرد تا از شوهرش طلاق بگیرد. سپس دستور داد به آن مرد دویست تازیانه زدند تا ببرد (۱).

شاید بتوان از قتل عمر به دست ابو لولو (فیروز)، به عنوان نخستین توطئه سیاسی این حزب نام برد. گرچه پس از قتل عمر، چند تن از سرداران معروف

ایرانی مثل هرمان به تقاص خون خلیفه کشته شدند، ولی اثرات کشتن عمر لزوم هر چه بیشتر تشکل شخصیت‌های ایرانی را آشکار کرد. به همین علت سازمان اولیه شعوبیه به تلافی کشته شدن هرمان و ایرانیان دیگر و یورش اعراب به ایران تخم کینه عمر را در دل ایرانیان در طی قرن‌ها پروراندند.

به نظر می‌رسد نهضت شعوبیه پس از بر سرکار آمدن بنی‌امیه اولین تشکل خود را سازمان‌دهی کرده بود. به طوری که از تاریخ برمی‌آید، نخستین جامعه‌ای که با نظرات معترضانه به عنوان مخالفان بنی‌امیه سر برداشتند، اهل تسویه نام داشتند که این نماد دلالتی بر حزب مخفی شعوبیه دارد. حزب تسویه برای رسوا کردن اعراب و خواست‌های جاه‌طلبانه آنان، عقاید و اندیشه‌های خود را موافق با بعضی آیات قرآن ساخته و می‌گفتند: (مطابق حدیث نبوی عرب هیچ برتری نسبت به عجم ندارد مگر به پرهیزکاری). یا به نقل از قرآن می‌گفتند:

اگر مردم از زن و مرد به وجود آمده‌اند و به ملت‌ها و اقوام منشعب شده‌اند از برای کسب معرفت از یکدیگر است و گرنه هیچ‌یک نزد خدا برتری ندارد مگر به تقوی (۲)

حزب شعوبیه علاوه بر شهرت اهل تسویه (برابری) بنام اهل تفضیل (برتری) نیز معروف بودند و آشکارا زبان به طعن و لعن اعراب گشودند.

آن‌ها استدلال می‌کردند: در سوره حجرات آیه ۱۲ آمده که: خدا با مقدم شمردن شعوب یعنی مردم متمدن به قبایل چادرنشین، ایرانیان را برتر از



اعراب خوانده است. بدین ترتیب برتری اعراب را مخالف نص صریح قرآن می‌دانستند (۳)

شعوبیان به‌منظور براندازی بنی‌امیه از اعرابی که ناراضی بودند نیز حمایت می‌کردند و همچنین شیعیان بنی‌هاشم را نیز مورد حمایت قرار می‌دادند.

قیام ملی ایرانیان به سرداری ابومسلم و شکست اعراب و انقراض بنی‌امیه را باید نتیجه همین نهضت دانست. اگر بزرگان ایران برای براندازی بنی‌امیه از بنی‌هاشم و سپس برای براندازی بنی‌عباس از علویان حمایت می‌کردند، بدین دلیل بود که خود را علاقه‌مند به دین و پیامبر نشان دهند تا بتوانند در لقای آنان و فارغ از سلطه عرب حکومت کنند.

از مهم‌ترین نشانه‌های پیشرفت شعوبیه، از بین رفتن تعصب خلفای عباسی نسبت به ایرانیان بود که دیگر خود را برتر از ایرانیان نمی‌پنداشتند و صاحب‌مقامان و بلندپایگان ایرانی، خلفا را تحت نفوذ خود گرفته و کشورها را به رأی خویش اداره می‌کردند.

مسعودی می‌نویسد: ابوجعفر منصور خلیفه عباسی خطاب به ایرانیان می‌گفت: شما شیعه و یار و یاور ما هستید و دولت ما به‌واسطه شما منتشر گردید (۴)

جاحظ می‌نویسد: دولت بنی‌عباس ایرانی و خراسانی و دولت بنی‌امیه عرب بدوی بود (۵)

جهشگیری می‌نویسد: نعیم بن حازم، یکی از بزرگان عرب در حضور مأمون با فضل بن سهل مناقشه کرد و گفت: تو می‌خواهی دولت را بنی‌عباس به اولاد علی منتقل کنی و دوره اکاسره و امپراتوری ساسانیان را تجدید کنی (۶)

در سال ۱۹۸ هجری سپاهیان مأمون که همه ایرانی بودند، به سرداری طاهر حسین به بغداد حمله کرده آنجا را گشودند و محمدامین را کشته سرش را به خراسان برای مأمون فرستادند و این پیروزی در حقیقت غلبه ایرانیان بر اعراب بود (۷)

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: طاهر حسین آن قدر ضد عرب بود که به علان شعوبی به پاداش نوشتن کتابی در مثالب و معایب عرب سی هزار دینار بخشید (۸)

شعوبیه به دودسته تقسیم می‌گردد: اول ملی‌ها که از طبقه ممتاز یا وابسته به آن بودند و با احساسات وطن‌پرستی بانفوذ سیاسی خلافت مبارزه می‌کردند و به نفوذ در دستگاه‌های خلافت و بیرون آوردن آن از دست اعراب معتقد بودند.

دوم گروه تحصیل کرده‌ها و خردگرایان طبقه متوسط که به واسطه اظهار عقاید فلسفی زندیق خوانده می‌شدند و در مبارزات شدت عمل نشان می‌دادند.

شعوبیان دسته اول که محافظه‌کار بودند، هر نهضت ضد عرب و ملی را تأیید می‌کردند و مرم و شیعیان را با ذکر فجایع بنی‌امیه و کشته شدن حسین بن

علی و زید بن علی و ذکر قتل ناجوانمردانه ابوسلمه خلال و ابومسلم به دست بنی‌عباس بر ضد خلافت و اعراب تهییج می‌کردند.

شعوبیان دسته دوم با آنکه با اسلام موافق نبودند و یا دست‌کم با آن مخالفتی نداشتند، ولی به خاطر مصالح ملی و برانداختن بنی‌امیه و بنی‌عباس و بازگرداندن ایران به عظمت خود از لحاظ دینی با مردم اشتراک داشتند.

حزب شعوبیه در مراحل ابتدایی تبلیغات خود را بر اساس اسلام پیش می‌برد و اعضای آن دم از مساوات می‌زدند. هنگامی که طرفداران زیادی پیدا کردند و تا حد امکان زمام دولت عباسی را به دست گرفتند، بنای سخن از شناخت برتر و مخالفت با اسلام را گذاشتند. به همین علت آن‌هایی که معتقد بدین بودند، از یاری آن‌ها امتناع ورزیدند و به آن‌ها برچسب الحاد زدند.

جاحظ بصری درباره شعوبیه می‌نویسد: شاید دشمنی مردم با آن‌ها ناشی از تعصب باشد زیرا تمام کسانی که در اسلام شک برده‌اند، از روی عقاید شعوبیه می‌باشد چراکه هر کس از کسی متنفر باشد، از آنچه به وی هم منتسب است متنفر می‌گردد. از عرب متنفرند از جزیره العرب نیز بیزارند و با این تنفر که روزه‌روز شدت می‌یابد، از اسلام خارج می‌شوند زیرا دین اسلام به عرب منتسب است (۹)

## حزب زندیقان شعوبی

خود برتر انگاری شعوبیه که از منش اشرافی آنان ناشی می‌شد، مشابه با همین خصلت زشت در بنی‌امیه بود که قوای نیروی شعوبیه را به تحلیل برد که نتیجه آن کاهش نفوذ در اعراب و ایرانی‌ها بود.

حزب تندرو زندیقان شعوبی از زمان خلافت مهدی وسعت یافت و این خلیفه برای برانداختن آن‌ها کوشش بسیار کرد. طبری می‌نویسد: روزی خلیفه مهدی به اتاق موسی پسر خود وارد شد و یکی از زندیقان را دید که نزد او نشسته. بی‌درنگ فرمان داد تا آن زندیق را از خانه پسرش بیرون کنند و سر از تنش جدا کردند و او را به دار آویختند آنگاه پس از بدگویی فراوان از زندیقان به پسرش گفت: تو باید برای استحکام منصب خود هر جا که یکی از آنان را یافتی با تازیانه از خود دور کنی و یا سر از تنش جدا کنی چه من جدت عباس را در خواب دیدم که مرا به سفارش بستن دو شمشیر کرد و به کشتار پیروان نور و ظلمت فرمان داد. موسی ده ماه پس‌ازاین وصیت دست به قتل‌عام زندیقان زد و خون‌های بسیار ریخت (۱۰)

پیش‌ازاین هم از زمان منصور سرکوبی و تعقیب زندیقان معمول بوده است. در اخبار اغانی آمده است وقتی در مدائن عده‌ای از زندیقان را بازداشت و در پیش روی مردم در کوچه و بازار می‌گرداندند، در بین زندیقان پسر ابن مقفع معروف نیز بوده است (۱۱)

احمد امین می‌نویسد: در آن عصر شیوع زندقه یکی از مقتضیات روزگار بود، زیرا گروهی مانند نیاکان خود هنوز به آیین مجوس بودند و عادات و رسوم خود را برای فرزندان هم به ارث می‌گذاشتند. زادگان عجم چون دیدند در اسلام، مناصب عالی بسیار است و نیل بدان مقامات بدون قبول آن دین میسر نمی‌گردد، ناگزیر اسلام را می‌پذیرفتند و در باطن به دین خود می‌ماندند و هرگاه به هم‌کیشان خود می‌رسیدند با اسلام و عرب دشمنی می‌کردند و به شعوبیه دعوت می‌کردند (۱۲)

## زندیقان

زندیق که جمع عربی آن زنداقه می‌باشد، مشتق کلمه زند اوستاست. مسعودی می‌گوید: این کلمه از زمان مانی معمول گشته و به پیروان مانی اطلاق می‌گردیده است (۱۳)

به‌موجب روایات مینو خرد (زندیک) در اواخر ساسانیان به کسانی گفته می‌شد که به‌طور کلی به خدا و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز و کل مبانی دین و اصول و فروع آن معتقد نبودند (۱۴)

دکتر صادق گوهرین می‌نویسد: کلمه زندیق در عهد اسلام اول به کسانی اطلاق می‌گردید که به اسلام اعتقاد نداشتند و با تبلیغات می‌خواستند

مسلمانان را از دین خارج کنند ولی بعدها به کسی که حتی اندک مخالفتی با دین داشت نیز اطلاق می‌گردید.

### مبارزات فرهنگی شعوبیه

اعضای حزب شعوبیه که دریافته بودند شکست یک ملت به ساقط شدن دولت و از هم پاشیدن نیروی نظامی آن نیست بلکه نابود شدن ارزش‌های فرهنگی است، ابتدا شروع به ترویج آثار تاریخی و پدیده‌های فکری و آداب و منش‌های ملی و یادگارهای سنتی و آئین‌های ایرانی کردند.

در آن زمان‌ها که نوشتن به پارسی گناه شمرده می‌شد و نویسندگان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفت، شعوبیان پدیده‌های فکری و فرهنگی ایران و آثار قبل از اسلام را به عربی می‌نوشتند. شعوبیان نه تنها از ملت خود که از تمام ملت‌ها در برابر تازیان دفاع می‌کردند و فلسفه دانش‌های بشری را که اعراب از آن چیزی نمی‌فهمیدند، برخشان می‌کشیدند اعراب در مقابل آن‌ها می‌گفتند: چون اسلام در عربستان ظهور کرده پس اعراب ملتی برترند و آن‌ها جواب می‌دادند: چون عرب نه هنر دارد نه فرهنگ هیچ افتخار هم ندارد مانند گرگان خون‌خوار طایفه به طایفه به جان هم می‌افتند و خون هم می‌ریزند زنان و مردان یکدیگر را به اسارت گرفته و در بازار برده‌فروشان به حراج می‌گذارند. می‌گفتند عرب خرد نمی‌شناسد همه عصبیت است. برای به دست آوردن غنیمت بر ملت و ناموس خود نیز رحم نمی‌کنند.

شعوبیان می‌گفتند: عربستان سرزمینی خشک و بایر است و مردم چادرنشین داشته این‌ها کجا و شکوه و عظمت ایرانی کجا. در مورد اسلام می‌گفتند: اسلام دین خداست که خدا برای معجزه‌نمایی در بین پست‌ترین مردم نازل کرده است و به عرب اختصاص ندارد و اگر پیامبر در میان این مردم بر نمی‌خواست این‌ها هیچ‌گاه رستگار نمی‌شدند چراکه آمده "الاعراب اشد کفرا و نفاقا" (۱۵)

جاحظ می‌نویسد: زندیقان آیات قرآن را مردود می‌شمردند و اخبار پیامبر را تکذیب می‌کردند و سخن از معجزات او را به مسخره می‌گرفتند و هرگاه کسی در مجالسشان از فضایل قرآن و حدیث می‌گفت، بر خفت عقل او حمل می‌کردند و در چنان مجالسی از سیاست اردشیر بابکان و تدبیر انوشیروان می‌گفتند (۱۶)

طبری می‌گوید: اینان گاه آشکارا هم با اسلام مخالفت نشان می‌دادند و چنانکه یزدان بن باذان کاتب یقطین عامل مشهور مهدی عباسی هنگامی که در مکه دیده بود مسلمانان در مکه ضمن طواف کعبه هروله می‌کردند و فریاد می‌کشیدند گفت: چقدر شبیه گاوانی هستند که گرد سنگ عساری می‌گردند (۱۷)

بلعمی می‌گوید: آنان آشکارا چون مسلمانان نماز کردند می‌گفتندی که مثل شتران به‌صاف ایستاده‌اند و چون به صفا و مروه شدند می‌گفتندی این مردم چه گم‌کرده‌اند که بدین کوه‌ها می‌دوند (۱۸)

شاعر ایرانی عرب سرای (ابونواس) به تمسخر اخبار غیر عقلایی، در روز بارانی قدحی در باران گذاشت و قطره‌های باران را که در آن جمع شده بود نوشید و به یکی از دوستانش گفت: می‌گویند با هر قطره باران یک فرشته همراه است به نظر تو اکنون من چند فرشته نوشیده‌ام؟ این شاعر بزرگ را برای بسیاری اعتراضات فلسفی‌اش تکفیر کرده به زندان انداختند (۱۹)

از مبارزات دیگر شعوبیان به‌منظور خراب کردن اساس دین اسلام، جعل صدها هزار حدیث ضدونقیض بود به سود ایرانیان و به زیان اعراب و وارد کردن آن‌ها در کتاب‌ها و اسناد معتبر.

از جمله کتب مشهور شعوبیه: آئین‌نامه، خدای‌نامه، کتاب تاج، کتاب کاروند، عهد اردشیر، جاودان، ویس و رامین و...

از جمله مؤلفان شعوبی: ابن مقفع، ابوعبیده معمر ابن مثنی، هیثم بن عدی، ابو عبیده راویه و...

از جمله شاعران شعوبی: اسماعیل بن یسار سنایی، بشار بن برد طخارستانی، ابونواس و...

۲۲ آبان ۱۳۸۱



## مجموعه مقالات تایماز اورمولو

این نوشته حاوی ناگفته‌هایی در مورد تشیع بوده و در جواب برخی دوستان مثل مهراں بهاری و حمید دباغ که به‌نوعی تزا استفاده از تشیع ترکی را در جریان حرکت ملی آذربایجان مطرح کرده‌اند نوشته شده و متضمن نکات جالبی می‌باشد. / گوناوی تبریزی

این اواخر دوستانی که در حسن نیت شأن شکی نیست و در راهی که همه مسافرش هستیم بر ما تقدم دارند (این‌ها را می‌گویم که سو تفاهم نشود و گرنه چه خوب بود که دیگر کسی از سابقه کس دیگر سؤال نکند و دیگری در دفاع از خودش قلم‌فرسایی نفرماید، آیا بس نیست؟) در وادی پر مناقشه دین وارد شده و یگراست سراغ مذهبی رفته‌اند به اسم "تشیع جعفری" و به ظن خود می‌خواهند با علم کردن آن در برابر تشیع امامی، تورکان آذربایجان را به دینی جدید که از قدیم‌الایام نزدشان بوده و خود بی‌خبر از آن، مفتخر کنند.

لیک وقتی زمان شرح و بسط آن فرامی‌رسد دست به دامان نادرشاه افشار می‌شوند که گویی علمدار این تشیع مخصوص تورکان بوده است. یا للعجب!

بعد برای همین مذهب که ظاهراً روحانیت در آن جایی ندارد مطالبات تعیین می‌کنند که مثلاً حوزه‌های علمیه ما را به خودمان بسپارید، حال ما با این حوزه‌ها و طلبه‌ها که اگر کسی اندک آشنایی با آن‌ها داشته باشد می‌داند که به‌مراتب متعصب‌تر و البته خرافی‌تر از حوزه‌های فارسستان تشریف دارند چه خواهیم کرد؟ چه می‌دانم.

یا باور کنیم مردمانی که برای ابوالفضل و ... معصومیت قائل‌اند روزگاری مذهبی داشته‌اند که عصمت امام جایی در آن نداشته است.

سالی که نکوست از بهارش پیداست، جناب بهاری.

هرچند فعلاً علاقه‌ای به ورود در مبحث مذهب نداشتم و بیشتر می‌خواستم در پدیده دین و رفرم در آن تأمل کنم لیکن برخی مصاحبه‌ها نگرانم کرد که مبدا این مباحث چنان گسترش یابند که وقتی ما به آنجا رسیدیم دیگر خیلی دیر شده باشد، آخر چطور تعجب خود را پنهان کنم از کار بزرگوارانی که می‌خواهند در مقوله دین وارد شوند اما از تشیع جعفری سر برمی‌آورند. حال این تشیع از کجا شروع شده و دشمنی با عرب و اسلام چه نقشی در اوج‌گیری آن داشته و چگونه نسخه‌ای شده برای تورکان تا پرچمدارش شوند و دشمن خویشان خویش و به‌غایت متعصب‌تر از همه شیعیان، خواهیم دید.

اگر تشیع در ابتدا در حد یک حرکت شورشی محدود بوده که با شعوبیه و معتزله جان دوباره گرفته و دغدغه آریایی پیدا کرده، چرا ملت ما در دامش افتاد؟

باید بدانیم که در تاریخ شیعه صدها نفر بوده‌اند که ادعای امامت کنند و بعد از مرگش آن‌هم عده‌ای بوده‌اند تا بگویند که فلانی نمرده و دوباره ظهور خواهد کرد. حتی بعدها که بقول شریعتی نهضت به‌نظام تبدیل شد و روحانیون شیعه (۱۲ امامی) سعی کردند بر ۱۲ اسم بیشتر تأکید کنند و آنان را امامان حقیقی معرفی کنند بازهم این ۱۲ نفر پسران و برادران و عموهایی داشته‌اند که ادعای امامت کرده و بعدها که مرده‌اند (بهتر است بگوییم نمرده‌اند) گروهی چشم‌به‌راه ظهور دوباره شآن مانده‌اند. شاید هم بعضی هاشان به ۱۳ امام رسیده بودند که

می‌گفتند "امامان از بطن فاطمه ۱۲ نفر هستند" (ر.ک. به تشیع علوی و تشیع صفوی، شریعتی، ص ۱۳۰)

حال در چنین غوغایی که هر که از راه می‌رسد امام می‌شود (حتی ابومسلم خراسانی) و عده‌ای را مشغول خود می‌کند و همه این انتقال امامت‌ها هم با قتل‌عام‌ها و خونریزی‌های بسیار همراه می‌شود ما در به در به دنبال یک نوع شیعه ضعیف شده و اصطلاحاً طرفدار تساهل بنام جعفری می‌گردیم. کار سختی است:

- در دوران مهدی (خلیفه عباسی) مقنعیان در خراسان ظهور کردند، آن‌ها ابومسلم را امام می‌دانستند و "گفتند روح خدا در ابومسلم جلوه کرده و ..."  
(تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، ص ۱۱۴)

در این بررسی درون دینی (و نه نگاه مستقل به ماهیت دین) ما دو راه بیشتر نداریم: یا باید به کتب و رسالات و تواریخ متعدد و مشکوک و درهم که مورخان خودفروخته یکی پس از دیگری در تائید هم نوشته‌اند و کتاب‌هایی که مثلاً در الفهرست ابن ندیم آمده و یکی پس از دیگری با زحمات جبران‌ناپذیر شعوبیه متولد می‌شوند، اعتماد کنیم که در این صورت شروع تشیع بزمان حضرت علی و فردی بنام "عبداله ابن سبا" می‌رسد که دیوانه‌وار علی را می‌پرستید و پس از آن امامان متعدد که بسیارشان نیز پس از مرگ نمرده‌اند و روزی ظهور خواهند کرد می‌رسیم.

این یک راه است و راه دیگر اینکه نقادانه به آن کتب مشکوک و متناقض نظر کنیم که وجود خیلی از شخصیت‌ها هم زیر سؤال می‌رود و جریانی قدرتمند به اسم شعوبیه می‌بینیم که اوج قدرتش از قرن دوم هجری به بعد است و قبل از آن هیچ!

من در اینجا صرفاً مسائل را طرح می‌کنم و جانب یکی از این دو راه را که هر کدام برای خود استدلالاتی نیز دارند نمی‌گیرم که هنوز برای نتیجه‌گیری کمی زود است.

لیک راه نخست را به تفضیل و راه دوم را اشاراتی خواهم داشت که خبردارم دوستی بزرگوار (جناب اردم) در آن مورد مطالعاتی داشته و یادداشتی نیز خواهد داشت که جویندگان را به آن ارجاع می‌دهم.

در این روزهایی که تأمل در تواریخ و شخصیت‌ها و جریانات تشیع، بار عصبی شدیدی بر انسان وارد می‌کند تا آن حد که بعضاً لرزش دست‌ها اجازه نوشتن نمی‌دهد و به‌سختی خویشتن‌داری می‌کند تا مبادا این بار عصبی باعث نشود که سخنی ناصواب یا خارج از چهارچوب اخلاق گفته شود، این‌ها کافی نیست، از طرف دیگر هم دوستانی را می‌بینم که در این آشفته‌بازار به دنبال استخراج تشیع جعفری هستند. هرکسی از ظن خود یاری می‌جوید بی‌آنکه توجه کند اسیر چه جریان مخوفی شده است که در هر حالت همه جناح‌ها و زوایایش شوونیستی است و هر جا فرصتی یافته‌اند حرفشان را لای حرف‌ها زده‌اند و ساده‌انگاران را فریفته‌اند، آخر کمی عمیق نگاه کنیم که حتی قرآن شدیداً

محافظه‌کار هم از دست اینان در امان نمانده و چه حرفها که در تفاسیرشان نیاورده‌اند، بیاپید کمی عمیق‌تر نگاه کنیم.

وقتی این بلا سر قرآن می‌آید شما خود حساب دیگر کتب را بکنید که انسان وقتی به برخی کتب که جنبه رسمی و دانشگاهی هم پیدا کرده‌اند می‌نگرد، خجالت می‌کشد، نه از بابت نویسندگانش که آنان کار خود کرده و مزدشان را هم گرفته‌اند بل از این بابت که اینان ما را چه فرض کرده‌اند؟

بگذریم.

نمود مسلمانان را به بیعت با علی بن ابیطالب دعوت کرد و شایسته‌تر بودن او را به امر خلافت مطرح ساخت و عده‌ای از مسلمانان نیز از او پیروی کردند و بنام شیعه علی نامیده شدند." (المذاهب الاسلامیه، ابوزهره، ص ۴۶ - السنه و الشیعه، رشید رضا، صص ۴-۶)

این خلاصه‌ای از داستان شروع تشیع است که عمدتاً از سوی اهل سنت مطرح شده اما همه آن نیست که در ادامه از عقاید عجیب ابن سبا هم سخن به میان می‌آید:

"عبداله بن سبا معتقد بود که علی خداست." (الفرق بین الفرق، عبدالقادر البغدادی، ص ۱۵)

یا شهرستانی می‌گوید: "عبداله بن سبا معتقد بود که علی بن ابیطالب خدای کامل نبود، بلکه بخشی از الوهیت در او حلول کرده بود." (الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۴)

اما گروهی نیز ابن سبا را جزو شورشیانی که در قتل عثمان دست داشته‌اند حساب کرده‌اند:

"وقتی عثمان به قتل رسید گروهی از شورشیان که ابن سبا در رأس آنها بود به‌جانب علی متمایل شدند..." (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۳۰۶)

و حتی نزدیکی آنان به علی را به‌عنوان یکی از عوامل شروع جنگی دانسته‌اند که بین علی و خونخواهان عثمان (عایشه، طلحه، زبیر) در گرفت:

"اما علی همدستان ابن سبا را که در خون عثمان شرکت داشتند به سپاه خود راه داده بود و این کار سبب می‌شد که وی را به همدستی در قتل عثمان منتسب سازند." (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۳۱۲)

در حال روحانیون متأخر شیعه، یا وجود چنین شخصی را منکر شده‌اند و یا با قبول وجود او، او را منحرفی دانسته‌اند که خود علی مجازاتش کرد. احتمالی دیگر این است که ابن سبا ساخته و پرداخته شعوبیه است تا تاریخ تشیع را از قرن دوم به زمان حضرت علی برسانند. برخی دیگر ابن سبا را ساخته تاریخ طبری می‌دانند. ملک‌الشعرا بهار تاریخ طبری را از محصولات شعوبیه می‌داند:

"می‌توان ترجمه‌های ابن مقفع و مجلدات تاریخ طبری و مسعودی و حمزه و سیرالملوک و عیون الاخبار و غررالخبار ملوک الفرس ثعالبی و غیره را از کارهای شعوبیه شمرد." (سبک‌شناسی، بهار، ج ۱، ص ۱۸۷)

بگذریم از خود گوینده این سخن که شاید بهتر بود خودش را هم به آن لیست اضافه می‌کرد!

"دشمنی با عمر"

اگر فردی بی‌طرف، خلفای راشدین را مطالعه کند اگر نگوید که بهترین کارنامه را در بین آن چهار نفر عمر داشته است حداقل آن قدر از او متنفر نمی‌شود که

...

-روایتی از امام صادق: "صهاک کنیز عبدالمطلب بود و زنی بود با کفل بزرگ و شتر می‌چراند و زنی حبشی بود، تمایل به جفت‌گیری در او پدید آمد و نفیل جد عمر چشمش به او افتاد و هوس تحریک شد و بر او افتاد و او خطاب را از او آبتن شد خطاب که به سن بلوغ رسید چشمش به مادرش صهاک افتاد و از کفل مادرش خوشش آمد و بر روی او پرید و او ختمه را از پسرش خطاب حامله شد و چون او را بزائید از خویشانش ترسید و فرزندش را بین چهارپایان مکه انداخت و هشام بن مغیره بن ولید کودک را یافت و به منزلش برد و اسمش را ختمه گذاشت و این نام‌گذاری عرب است برای طفل بی‌پدری که به فرزندی می‌گیرند و چون خطاب چشمش به ختمه افتاد به او هوس کرد و او را از هشام خواستگاری نمود و با او ازدواج کرد و عمر از او پدید آمد و خطاب هم

پدر عمر بود و هم جدش و هم دائی‌اش و ختمه هم مادرش بود و هم خواهرش و هم عمه‌اش و در این باره به امام صادق (ع) شعری منسوب است که ... " (ر.ک. به تشیع علوی و تشیع صفوی، شریعتی، صص ۹۰-۹۱)

این چه کینه‌ای است که شیعیان از عمر دارند؟

"ایرانیان نسبت به خلیفه دوم کینه سخت داشتند که وی را عامل سقوط شاهنشاهی ایران می‌دانستند و این کینه اگرچه در لباس تمایلات دینی جلوه‌گر شد اما محقق دقیق از کشف ریشه آن غافل نمی‌ماند..." (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۳۵)

ایرانیان هیچ‌گاه نمی‌توانستند بپذیرند که از اعراب شکست خورده‌اند:

"جنگ چند روز طول کشید و روز آخر بادی سخت به‌سوی ایرانیان وزیدن گرفت چنانکه نزدیک بود غبار آن‌ها را کور کند، رستم و گروهی از سپاهش کشته شدند و باقیمانده فرار کردند و اموالشان به دست عرب‌ها افتاد" (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۲۴۸)

پس باور کنیم که این شکست صرفاً یک بدبختی بوده و عاملش عمر، پس شعوبیه تا آنجا که می‌توانست در بدگویی از عمر و لعن او همت به خرج داد، بی‌توجه به اینکه عملکرد متین و معقول عمر حتی تحسین و تمجید حضرت علی را نیز برانگیخته بود:



"خدا شهرهای فلان را برکت دهد و نگاه دارد که کجی‌ها را راست و بیماری‌ها را درمان و سنت پیامبر ص را به پاداشت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت. با دامن‌پاک و عیبی اندک، درگذشت، به نیکی‌های دنیا رسیده و از بدی‌های آن رهایی یافت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد و چنانکه باید از کیفر الهی می‌ترسید. خود رفت و مردم را پراکنده بر جای گذاشت، که نه گمراه، راه خویش شناخت و نه هدایت‌شده به یقین رسید." (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه: ۲۲۸؛ فیض الاسلام، خطبه ۲۱۹، محمد عبده، خطبه: ۲۲۲؛ ابن ابی‌الحدید، خطبه: ۲۲۳).

همه شارحان نخستین نهج‌البلاغه این جملات را پس از مرگ عمر و خطاب به او می‌دانند:

-محمد عبده منظور از "فلان" را عمر می‌داند. (نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، ص ۴۳۰)

-ابن ابی‌الحدید می‌گوید: "نسخه‌ای به خط سید رضی، گردآورنده نهج‌البلاغه دیده‌شده که زیر کلمه «فلان» عمر، نوشته‌شده است...درباره این شخص از ابوجعفر نقیب پرسیدم به من گفت او عمر بن الخطاب است..." (شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۳، دارالکتب العلمیه، بیروت)

هرچقدر هم برخی روحانیون متأخر شیعه منکر تعلق این جملات از حضرت علی به عمر باشند لحن و معانی آن چنین می‌رساند که می‌باید خطاب به

شخصی با مسئولیت بزرگ بوده باشد. علی شریعتی نیز این جملات را خطاب به عمر می‌داند. (ر.ک. به تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۱۰۸)

حال می‌رسیم به فتح ایران و آذربایجان و داستان شهربانو که از نیرنگ‌های اساسی شعوبیه در گسترش تفکر شیعی در ایران بود.

می‌گویند که اکثر ایرانیان اسلام را قلباً نپذیرفتند. مجبوراً حفظ ظاهر کردند. روحانیون ادیان سابق علناً از قبول اسلام سرباز زدند و جزیه پرداختند. گروه دوم هم به‌ظاهر پذیرفتند اما در باطن سودای دیگری در سر می‌پروراندند، جز اندکی که ایمان آوردند:

"ایرانیان می‌گفتند حسین که کوچک‌ترین فرزند فاطمه دختر پیغمبر و علی پسر عم او بود با شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده بنابراین در نظر ایرانیان امامان شیعه نه‌فقط وارث حق نبوت بودند بلکه مظهر حق سلطنت قدیم ایران نیز بشمار می‌رفتند که با خاندان محمد و نژاد ساسان هر دو پیوستگی داشتند." (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۳۵)

اگر بخواهیم خیلی خوش‌بینانه به این داستان نگاه کنیم، شاید در ابتدا فقط شوخی و مزاحی بود که بین شعوبیان ردوبدل شده، آن‌قدر که این داستان بی‌بنیاد است:

“چه بسا که شوخی‌های شعوبیه در قالب حدیثی موثق و مستند یا متن کلامی متین و یا قطعه‌ای تاریخی، بخشی از عقاید مذهبی و خیلی جدی ما را ساخته و معتقدان متعبد و متعصبی را یافته است، در بسیاری موارد اسلاف شعوبی ما، ما را دست انداخته و لطایف و گاه عقده‌های ملی و ضد عربی خود را در باور عقیدتی ما تزریق کرده‌اند!” (محمود رضا افتخار زاده - اسلام در ایران - ص ۳۸۷)

و سال‌ها بعد، در زمان صفویه که شوخی‌های ماجراجویان شعوبی دیگر سیاست رسمی حکومت شده بود باید حق دهیم به روحانی حکومتی، علامه مجلسی که داستان شهربانو را با آب‌وتاب به شکل حدیث معتبر نقل کند و هر چه در توان دارد در دفاعش دریغ نکند:

“چون دختر یزدگرد را به مدینه آوردند تا چشمش به عمر می‌افتد از قیافه‌اش بدش می‌آید و فحش می‌دهد و عمر هم به او فحش می‌دهد و می‌خواهد او را مثل دیگر اسیران بفروشد که ...” (بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۴)

بقیه این داستان چنین است که حضرت علی مانع می‌شود و می‌گوید دختر پادشاه را نباید بفروشیم و سپس با شاهزاده خانم صحبت می‌کند و جالب اینکه حضرت علی به زبان فارسی سؤال می‌کند و شاهزاده خانم ساسانی به عربی جوابش را می‌دهد و حضرت علی او را به عقد امام حسین درمی‌آورد و شهربانو از امام حسین تنها یک فرزند به دنیا می‌آورد که او هم کسی نیست جز امام سجاد. بعد اشکالی پیش می‌آید که اگر این‌ها درست باشد شهربانو در سال ۱۸

هجری عروس اهل بیت می‌شود و امام سجاد بیست سال بعد یعنی در ۳۸ هجری متولد می‌شود و این فاصله بیست‌ساله آن‌هم از امامان شیعه بسیار بعید است! علامه مجلسی جهت رفع اشکال مؤمنین وارد معرکه می‌شود و با پررویی می‌افزاید:

"بعید نیست که در این روایت، کلمه عمر، تصحیف کلمه عثمان باشد." (همان) علامه مجلسی که پیش‌ازاین، صحنه فحش دادن خلیفه مسلمین (عمر) و شهربانو به یکدیگر و قیافه زشت عمر را به زیبایی تمام به تصویر کشیده بود اینک برای تطابق سال‌ها با یکدیگر از عمر صرف‌نظر کرده عثمان را هم وارد این ماجرا می‌کند و با چاره‌جوئی حکیمانه خویش دل‌های مؤمنین را شاد می‌کند.

بحارالانوار هم در زمره آن کتاب‌هایی است که با خواندنش انسان احساس می‌کند به شعورش توهین می‌شود:

"متن روایت با هر عقل سلیمی سر جنگ دارد." (تشیع علوی و تشیع صفوی، شریعتی، ص ۱۲۰)

می‌توانید به بحارالانوار و کتاب‌هایی نظیر آن نگاه کنید که گویی روزگاری مؤلفانشان به ازای هر کیلو نوشته و حدیث، پول می‌گرفته‌اند و امروز برای ما دائره‌المعارف شیعه شده‌اند و تقدس یافته‌اند و این است که انبوهی از مطالب و احادیث جعلی و حیرت‌آور و چندش‌آور را شامل می‌شوند که امامانش در

مرتبه‌ای بالاتر از پیامبران قرار گرفته‌اند، اما جیره‌خوار و جیره‌بگیر پسرعموهای غاصب خلافتشان و حتی بنده خلیفه جور!

و اگر نمی‌خواهید با خواندن آن کتب وقت خود را تلف کنید، می‌توانید به " تشیع علوی و تشیع صفوی " علی شریعتی نظر کنید که او نمونه‌هایی از آن احادیث را در کتابش آورده و در ادامه کار به جایی می‌رسد که حدیث تضرع و زاری و اقرار به بندگی امام سجاد به یزید، خواب از چشمان شریعتی می‌ریابد و مثل مار به خود می‌پیچد:

-ماجرا از این قرار است که یزید در سفر حج از مردی قریشی می‌خواهد که اقرار به بندگی کند، مرد قریشی مقاومت می‌کند و کشته می‌شود. فردای آن روز همان درخواست را از امام سجاد می‌کند و امام سؤال می‌کند که اگر نگویم مرا هم مثل مرد دیروزی خواهی کشت؟ پاسخ یزید مثبت است. پس امام سجاد به بندگی اقرار می‌کند. جالب آنکه علامه مجلسی که شک دارد یزید به سفر حج رفته باشد باز هم راه حل مناسبی می‌یابد:

"با اختلافی که در قول سیره هست، این خبر صحیحی به نظر می‌رسد و من فکر می‌کنم این ملاقات و گفتگو بین امام و یزید صورت نگرفته است بلکه احتمال می‌دهم که این ملاقات و گفتگو و اعتراف امام بین امام و مسلم بن عقبه روی داده است که برای اخذ بیعت از طرف یزید به مأموریت به مدینه آمده است." (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۴۰)

قضاوت با شما.

اما همین شریعتی که ظاهراً خوب متوجه نیرنگ‌ها و نقشه‌های روحانیون شیعه و پشتیبانان شعوبی شأن شده، چه می‌شود که در نتیجه‌گیری اشتباه می‌کند و همه آن‌ها را بانام تشیع صفوی رد می‌کند و می‌راند و خود به استقبال تشیع علوی می‌رود؟

حال اگر همه حرف‌های احساسی و انقلابی او (که فقط به درد جوانان آن دوره می‌خورد و بس!) را کنار بگذاریم و بپرسیم که این تشیع علوی بر چه اساسی پایه‌گذاری شده می‌بینیم که وضع تشیع علوی شریعتی هم بهتر از تشیع جعفری دوستان ما نیست و این هم‌پایه‌هایی از باد دارد که فقط می‌تواند عوام بیچاره را تخدیر کند و جستجوگر سمج، همچنان دست‌خالی...

"ما اهل کوفه نیستیم"...

داستان کوفه چنین آغازی دارد:

-به سال ۱۷ هجری سپاه اعراب به فرماندهی سعد بن ابی وقاص در محل کوفه فرود آمدند و به دستور عمر شهر کوفه را بنا نهادند:

"ساختمان مسجد و دارالاماره را معماران ایرانی به شیوه ساختمان‌های خسروان ساختند" (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۴۷۷)

بعد از سعد بن ابی وقاص، عمار یاسر حاکم کوفه می‌شود:

"در همان سال (۲۱ هجری) شکایات متوالی و متواتر از مردم کوفه به عمر راجع به بدرفتاری عمار بن یاسر حاکم آنجا می‌رسید. عمر او را عزل کرد و ..."  
(از عرب تا دیالمه، عباس پرویز، انتشارات علمی، ص ۲۹۱)

این ماجرا در تاریخ طبری صفحات ۳۲۹ و ۳۳۰ نیز آمده است.

هرچند که این روزها هیچ‌کس دوست ندارد اهل کوفه باشد اما روزگاری از مراکز موردعلاقه شعوبیه بوده است:

-پس از آنکه علی به خلافت رسید مرکز خلافت را از مدینه به شهر کوفه (شهر خسروان ایرانی) انتقال داد:

"وقتی علی به خلافت رسید مدینه را ترک کرد و کوفه را مرکز خلافت خود قرارداد زیرا شیعیان و یاران وی در کوفه بودند." (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۴۷۷)

"تسلط بر آذربایجان"

در سال ۲۲ هجری تسلط بر آذربایجان اتفاق می‌افتد لیکن سراسر قفقاز و دربند با سپاهیان اسلام صلح کرده و نه اسلام را پذیرفتند و نه جزیه دادند. تنها کاری که می‌باید می‌کردند این بود که از هجوم اقوام خزر به متصرفات اسلامی جلوگیری کنند. جالب آنکه این کار با اصول عقاید مسلمین که یا دشمن را وادار به قبول اسلام می‌کردند و یا جزیه می‌گرفتند نیز مغایر بود. (ر.ک. به از عرب تا دیالمه، ص ۲۹۹)

در حاشیه این بحث، نکته‌ای هم در خصوص جغرافیای آذربایجان به چشم می‌خورد که ذکرش خالی از لطف نیست:

"کلمه آذربایجان در آن تاریخ به قسمتی از ایران اطلاق می‌شد که واقع بود بین همدان و دربند خزران. بین این دو ناحیه راه‌ها و جاده‌های متعددی وجود داشت که همدان را به آذربایجان و قفقازیه را تا دربند خزران مربوط می‌ساخت." (همان، ص ۲۹۷)

یعنی اصطلاح "آران" از ابداعات اخیر شعوبیه است؟

"حادثه کربلا"

ما در اینجا صرفاً به تأثیر آن بر شعوبیه و تشیع اشاره می‌کنیم و با سایر جوانب این حادثه کاری نداریم:

"مذهب شیعه بعد از حادثه کربلا در میان ایرانیان که می‌پنداشتند با حسین رابطه خویشاوندی دارند نفوذ خارق‌العاده یافت." (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۲۰)

و این تأثیر بیشتر در سرزمین خراسان بود، یکی از مراکز شعوبیه و جایی که فردوسی‌ها را در خود پروراند:

"خراسانیان فکر تشیع را آسان‌تر از مردم عرب فهم توانستند کرد که از دوران ساسانیان به‌حق مقدس سلطنت موروثی خو گرفته بودند." (همان، ص ۳۲)



از این تاریخ به بعد، ظهور و پیدایش امامان متعدد را شاهد می‌شویم که هر کدام برای مدتی شمع جمعی می‌شوند و به‌جای اینکه رحمتی باشند زحمت می‌شوند و عقاید عجیب در حد کفر در سرزمین‌های اسلامی رایج می‌شود و شعوبیه چنان قدرتمند می‌شود که قیام‌هایی علیه امویان آغاز می‌گردد. امویانی که صدایشان از قلب اروپا شنیده می‌شد، از داخل خفه شدند و شیعیانی که در میان خود ولایت را از بنی‌هاشم به بنی‌عباس داده بودند روی کارآمدند.

برعکس آنچه امروز گفته می‌شود، خلفای عباسی برای شیعیان آن روز دقیقاً حکم امام را داشتند و مشروعیت حکومتشان چنین بود.

"ایرانیان به وسائل مختلف در دربار خلافت عباسیان و بر مزاج خلفا رخنه و تسلط یافتند و به تدریج آداب و مراسم قدیم ایرانیان مانند جشن نوروز و مهرگان و بازی گوی و چوگان و نرد و شطرنج را در دربار خلفا رواج دادند." (از عرب تا دیالمه، ص ۵۷۳)

همه چیز خوب پیش می‌رفت و بازی‌های شیرینی که در بالا ذکر شد و البته هیچ‌کدام هم ایرانی نیستند بین خلفا و شعوبیه ادامه داشت تا اینکه شعوبیه‌ای که در حقیقت به فتح سنگر به سنگر مشغول بود زیاده‌خواهی کرد؛ یعنی دیگر به ملازمان و دبیران و وزیران ایرانی بسنده نمی‌کرد و بیشتر می‌خواست؛ یعنی بازگشت ولایت و مشروعیت به بنی‌هاشم، یعنی امامانی که یک‌طرفشان از نسل ساسانی بود.

"در فاصله بین اوایل قرن دوم تا آغاز قرن چهارم که دوره قدرت شعوبیه بود شعری بزرگ از بین ایرانیان به بدگویی از خلفا و انتشار آراء و عقاید شعوبیه دست زدند که مشهورترین آن‌ها خریمی سغدی و متوکل و بشار بن برد طخارستانی بودند." (همان، ص ۵۷۷)

و این چنین بود که بنی عباسیان مجبور شدند برای حفظ مشروعیت خود در میان توده‌ها، کمی هم بنی‌هاشمیان را وارد بازی کنند و باز این چنین بود که رضاها به مشهدها می‌آمدند و ولیعهد می‌شدند تا صدای شیعیان شعوبی خاموش شود. از طرف دیگر در بغداد، شیعیان عرب از این زیاده‌خواهی شیعیان شعوبی ناراحت بودند و از پیشرفت سریع شعوبیه، نگران.

"قتل افشین به دستور معتصم برای تضعیف نفوذ ایرانیان بود." (همان، ص ۵۷۴)

دیگر دوران ماه‌عسل شعوبیه و عباسیان تمام‌شده بود و همان‌ها که روزگاری در خراسان و سایر نقاط ایران به نفع بنی‌عباس تبلیغ می‌کردند اینک در یک جنگ قدرت داخلی به دشمنان عباسیان مبدل شده بودند و همان امامان (خلفا) عباسی به یک‌باره خلفای جور شدند.

معتزله

"آنچه راجع به پیدایش معتزله و نام‌گذاری آن‌ها بما رسیده این است که واصل بن عطای غزال پارسی نژاد که از شاگردان حسن بصری فقیه معروف بود با

استادش درباره مؤمن گناهکار اختلاف پیدا کرد و ... " (تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۴۱۳)

عزلت و کناره‌گیری واصل بن عطا باعث شد تا آن‌ها را معتزله نام دهند.

مذهب معتزله بسیار بر تشیع سودمند افتاد و اینان خود را از نظر کلامی و نظری با استدلالات معتزله فربه کردند:

"دلایل شیعیان درباره امامت بر بنیاد اعتزال تکیه دارد. گفته شیعیان که وجود امام لازم است و باید از خطا معصوم باشد با گفتار معتزله که چون خدا حکیم و عادل است فرستادن رسولان بر او واجب است موافقت دارد؛ زیرا شیعیان نیز میگویند که می‌باید خدا در هر عصری پیشوا و راهنمایی برای مردم بفرستد که از خطا معصوم باشد از اینجا می‌توان دریافت که شیعه مبادی اصلی خویش را بر بنیاد نظریات معتزله استوار می‌کند." (همان، ص ۴۱۸)

و چنین است که شیعه میراث‌خوار معتزله نیز می‌شود:

"آثار اعتزال هم‌اکنون در نوشته‌های شیعه آشکار است و خطاست اگر گمان کنیم مذهب معتزله از میان رفته و اثری از آن بجا نیست... همانندی شیعه و معتزله چنان است که مورخان را نیز به اشتباه انداخته و ... " (همان)

آدونیس

"دیدار من از ایران در عالم خیال دیرینه است و به زمان عباسیان و به وسیله ابونواس، سیبویه و اصفهانی برمی‌گردد." (جام جم آنلاین، مصاحبه با آدونیس)

علی احمد سعید معروف به ادونیس به سال ۱۹۳۰ در روستای قصابین سوریه متولد شده است. اسم ادونیس را برای فرار از سنت‌های عربی برای خود برگزیده، وی هرازگاهی به ایران سفر می‌کند و مورد استقبال گرم قرار می‌گیرد و سخنرانی‌ها می‌کند. پیش‌تر جزو نامزدهای دریافت جایزه ادبی نوبل نیز بوده است.

به شماره‌ای از "کیهان فرهنگی" خیره شده‌ام که تیتراژ درستی دارد و آیا این تیتراژ حرف‌هایی برای گفتن به ما ندارد؟

"ادونیس: من یک شیعه هستم... یک شعوبی... یک شاعر!" (کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۵)

شاید اگر همه‌چیز در روال خود پیش می‌رفت شعوبیه به آرزوی دیرین خود که سال‌ها برایش زحمت کشیده بود می‌رسید و حکومت مستقل خود را تأسیس می‌کرد. لیکن ورود یک عنصر مزاحم همه‌چیز را به هم‌ریخت: تورکان!

اینان از وقتی که وارد سپاه عباسیان شدند زنگ خطر برای شعوبیه به صدا درآمد و احساس خطر برای آنان آغاز شد و شاید یکی از دلایل تنفر تاریخی آنان از ما همین باشد که ما زحمات سال‌های دراز آنان را بر باد دادیم و مجبورشان کردیم سالیان دراز در قلمرو حکومت تورکان زندگی کنند و با صبری به‌مراتب بیشتر از صبر ایوب، این بار تورکان را استحاله کنند. زمانی با شعر و ادبیات، زمانی با فقه و شریعت و زمانی با...

چقدر طول کشید تا گروهی از تورکان خود را شیعه بیابند و به قتل عام بخش دیگر که هنوز به سعادت تشیع نائل نشده بودند مشغول شوند تا با رعب و وحشت و خفقان بسیار، فرصت اینکه کسی ساز مخالف بزند را ندهند.

تشکیل حکومت‌های تورک شیعی یک موفقیت بزرگ برای شعوبیه بود تا گام‌های نهایی را برای نیل به آرزوی دیرین خود بردارند، ... و برداشتند

...

منابعی که در گردآوری این دفتر مورداستفاده قرار گرفته‌اند:

- ۱- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۵۰
- ۲- قران سوره حجرات آیه ۱۲ چاپ قمشه‌ای
- ۳- شهاب‌الدین اندلسی، عقدالفرید، ج ۲، ص ۸۶
- ۴- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۲۷
- ۵- جاحظ، البیان و التبیین، با تحقیق عبدالسلام هارون، ج ۳، ص ۲۰۶
- ۶- ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزرا والکتاب، ص ۳۹۷، ترجمه ابوالفضل طباطبایی
- ۷- احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۴۴
- ۸- احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۶۴
- ۹- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۱ و ۱۲
- ۱۰- جاحظ، کتاب الحیوان، ج ۷، ص ۶۸، ترجمه قمراریان، امیر کبیر
- ۱۱- تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۴

- ۱۲- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۸، ص ۵۱
- ۱۳- احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۱۶۲، نقل از دکتر ممتحن در کتاب نهشت شعوبیه ص ۲۲۲
- ۱۴- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۵۲
- ۱۵- دانا ماینایو خرد، ج ۳، ص ۱۹
- ۱۶- جلال همایی، مجله مهر، سال دوم و ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۵۵
- ۱۷- رسائل جاحظ، ص ۴۲
- ۱۸- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱۰، ص ۲۳
- ۱۹- تاریخ بلعمی، ص ۷۵۱، نقل دکتر صادق گوهرین در کتاب حجه الحق، ص ۳۹۶
- ۲۰- جهشیاری کتاب الوزرا، ص ۳۷۳

## قتل عام در آذربایجان را فراموش نکنیم

گاه‌شمار وقایع مربوط به قتل عام مردم اورمیة به دست مسیحیان و اکراد

۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری قمری - تشکیل انجمن‌های صنفی طرفدار مشروطیت هم‌زمان با تبریز به دنبال درگیری طرفداران و مخالفان مشروطیت و ناتوانی حاجی محتشم السلطنه والی اورمیة اکراد متناوباً به قتل و غارت و گروگان‌گیری در دهات و حاشیه شهر اورمیة پرداختند.

۱۳۳۰ هجری قمری - به دنبال اشغال تبریز به دست روس‌ها اورمیة به اشغال آنان درآمد و مشهدی اسماعیل خان رئیس مجاهدان گرفتار و مصلوب شده به شهادت می‌رسد.

۱۳۳۲ هجری قمری - شروع جنگ جهانی اول - حمله روسیه به عثمانی از طریق اورمیه؛ اعتمادالدوله از طرف صمد خان شجاع السطنه والی اورمیه می‌شود؛ جسارت و تعدی ارامنه به پشت‌گرمی روس‌ها به مردم شهر و دهات اطراف

۱۳۳۳ هجری قمری - شکست روس‌ها از عثمانی حوالی ارزروم، فرار مسیحیان به سبب بدرفتاری با ترک‌ها و از ترس عقوبت آنان به همراه روس‌ها، غارت اموال مسیحیان توسط اکراد

۱۳۳۴ هجری قمری - ورود نیروهای خلیل پاشا به اورمیه (بهار)، اعلان جهاد حاجی میرزا فضل‌الله مجتهد اورمی علیه روسیه (تشکیل جمعیت اتحاد اسلام در اورمیه)

۱۳۳۴ هجری قمری (زمستان) - فاجعه ساری قمیش، شهادت صد هزار عسگر ترک در اثر یخبندان و شکست اردوی انور پاشا از روسیه

ورود دراگون قزاق از تبریز به قوشاچای (میان‌دوآب) و حمله به ساوجبلاغ (مهاباد) شروع قتل‌عام اهالی به مدت چند ساعت (تا این تاریخ اهالی ترک بودند و بعد از این قتل‌عام و قتل‌عام بعدی که توسط سمیتقو انجام شد ترکیب جمعیتی به نفع اکراد تغییر یافت)

تعیین یمین الدوله به سمت والی اورمیه (دست‌نشانده روس‌ها)، برگشت مسیحیان به اورمیه همراه روس‌ها و شروع تعدیات نسبت به اهالی ترک



اعدام شش تن از حاجی‌های بالوو (سران اتحاد اسلام) مقابل شه بندری (کنسولگری) عثمانی در محله عسگر خان

اعتراض اهالی و سپس حکومت اعتمادالدوله تا اواخر بهار ۱۳۳۵ هجری قمری و اعاده امنیت به‌طور نسبی در شهر.

۱۳۳۵ هجری قمری - انقلاب کبیر روسیه و برانداختن تزارها از قدرت، عزل اعتمادالدوله و نصب معزالدوله به مقام والی اورمیه، ورود دسته‌های جیلو (آسوری‌های وان) به رهبری مارشیمون به سلماس و اورمیه

۱۵ رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری - غارت و آتش زدن بازار اورمیه توسط روس‌ها و دسته‌های ارمنی و آسوری، ۱۷ رمضان اطفای حریق توسط اهالی

خروج تدریجی روس‌ها از آذربایجان، تشکیل فرقه دموکرات توسط شیخ محمد خیابانی در تبریز (آقا موسی صدر رئیس فرقه در اورمیه می‌شود)

ورود صلیب احمر فرانسه به اورمیه به بهانه اعمال خیریه و در نهمان تسلیح و سازمان‌دهی آرامنه و جیلوها

کفالت حکومت اورمیه توسط حاجی شهاب الدوله اورمی و از اواخر پاییز اجلال الملک سمت والی اورمیه بر عهده می‌گیرد.

خرید سلاح و مهمات روس‌ها توسط هلال احمر فرانسه و مستر شت آمریکایی کنسول آمریکا (این شخص هم‌زمان نماینده بریتانیا در اورمیه بود) و تسلیح مسیحیان و تشکیل اردوی ارمنی - جیلو

خرید اسلحه و مهمات توسط اهالی اورمیه از بیم مسیحیان (ارشد الملک رئیس  
نظمیه شهر مردم را به این امر تشویق می کند)

ورود ارمنی‌های قفقاز به اورمیه

ورود دویست نفر سوار قره‌داغی به شهر در اثر فعالیت‌های اجلال الملک والی  
اورمیه

### سرآغاز جنگ

روز جمعه ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ هجری قمری دو ساعت مانده به غروب  
مسیحیان با دو برادر بنام قارداش و داداش در دروازه هزاران (برگرفته از نام  
ترکان هزاره) زدوخورد می‌کنند. صدای تیراندازی گویا علامت بوده، بلافاصله از  
هر طرف شهر صدای تفنگ بر خواسته و نایره جنگ از هر طرف برمی‌خیزد.  
اهالی از پشت‌بام‌ها به مقابله برمی‌خیزند ولی والی خود فرار را برقرار ترجیح  
داده و اهالی بدون سرپرست باقی می‌مانند. اهالی با شجاعت به جنگ ادامه  
می‌دهند. محلات هم‌جوار مسیحیان از قبیل یورت شاه، عسگر خان و مهدی  
القدم ضایعات بیشتری نسبت به سایر محلات تحمل می‌کنند.

شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی مسیحیان به گلوله‌باران توسط توپ‌ها پرداخته و از  
طرف دیگاله و جوودلر داغی شهر را زیر آتش بار می‌گیرند. کوچه سید حسین  
عرب باغی ویران و غارت می‌شود.

عصر همین روز بزرگان شهر دست به اشتباه بسیار بزرگی زده و با مارشیمون و مستر شت آمریکایی مذاکره صلح انجام داده و قول چرب‌زبانی آن‌ها را می‌خورند و بدین ترتیب مقاومت مردانه جوانان متزلزل می‌شود.

یکشنبه ۱۳ جمادی‌الاولی مسیحیان دروازه بالوو را سوزانده و مبادرت به حمله می‌کنند. اهالی فریب‌خورده و به سبب مذاکرات دیروز دست به اسلحه نبرده و قتل‌عام می‌شوند.

از روز ۱۳ و چهارده جمادی‌الاولی در اثر بی‌تدبیری و بی‌لیاقتی بزرگان شهر درحالی‌که اهالی می‌توانستند به مقاومت ادامه دهند در عمل مسلمین شکست‌خورده و خلع سلاح می‌شوند. سواران قره‌داغی نیز بدون آنکه تقریباً کاری انجام دهند از شهر می‌گریزند.

سه روز در شهر قتل‌عام و غارت عمومی شروع می‌شود و شب‌ها به مراتب اوضاع بدتر از روز بوده است. سپس همین وضع هرروز و شب تا ۵ ماه و ۲۶ روز ادامه می‌یابد و هرروز و هر شب از گوشه‌ای از شهر خبر قتل و غارت و تجاوز به گوش می‌رسد. امروزه بازار غارت و ویران‌شده و تبدیل به کشتارگاه شده هریک از مسلمانان را گرفته و به بازار برده و می‌کشند، کسی قادر نیست به بازار وارد شود.

صلیب احمر فرانسه به مداوای مجروحان مسیحی پرداخته و در داخل عمارت مسکونی خود ماشین‌آلات جنگی از قبیل بمب و گلوله و غیره ساخته و تحویل انبار مهمات مسیحیان می‌دهند.

پس از تسخیر شهر اردوی مسیحی به دهات حمله نموده و به غارت و کشتار و تخریب دهات می‌پردازند. دامنه کشتارها به حدی بوده که پس از آزادسازی شهر توسط قشون اتحاد اسلام (عساکر عثمانی) یک نفر ارت هفتاد نفر را می‌برده است.

آری این است نتیجه بی‌تدبیری و بی‌درایتی. این است نتیجه ترس. این است نتیجه اعتماد به دشمن و بی‌اعتمادی به نفس خویشتن.

### جیلوها چه کسانی بودند؟

آسوریان خاک عثمانی با این نام شناخته می‌شدند. شماره‌ی این‌ها را نزدیک به دویست هزار تن نوشته‌اند که در ایران و در خاک عثمانی مقیم بودند. خود کلیسای جداگانه‌ای با زبان سریانی داشتند و رهبر آن‌ها بنام مارشیمون خوانده می‌شد. چون جنگ جهانی اول برخاست و عثمانی‌ها نیز وارد جنگ شدند، آسوریان به روس‌ها گرویدند و بنای قتل و غارت را گذاردند. عثمانی‌ها به سرکوب آنان پرداختند تا اینکه جیلوها شکست خوردند و عده زیادی از آنان کشته شدند و بقیه با رهبری بنیامین مارشیمون به سمت ایران حرکت کردند. دسته اول ۲۵ هزار نفر بودند. روس‌ها و مسیحیان آن‌ها را پذیرفته و کسی از ایرانیان مزاحم آنان نشد. چون بسیاری از آن‌ها لخت و گرسنه بودند با پیشنهاد کارگزاری شهر اورمیه وزارت امور خارجه ایران در روزنامه‌های تهران آگهی منتشر ساخت و از تمام مردم ایران درخواست کمک و همیاری نمود. در اثر

آشفته‌گی قوای روس به علت تغییر رژیم در آن کشور قزاقان روس به همراه جلوها در آبادی‌های اطراف اورمیه به تاراج و کشتار مردم دست می‌زدند بازار اورمیه نیز از تاراج در امان نمانده به آتش کشیده می‌شود. پس از تخلیه اورمیه از قوای روس اهالی اورمیه به‌عوض مسلح شدن و آمادگی همچنان در انتظار اقدامات دولت مرکزی ماندند. جلوها بارانمایی‌های کنسول انگلیس توانستند قوای منسجمی را فراهم کرد. با خرید سلاح از روس‌ها به تدریج شرارت‌های خود را آغاز نمایند. از ۳۰ بهمن درگیری‌های پراکنده در شهر به وقوع پیوست. اجلال الملک حاکم بی‌کفایت شهر در اداره حکمرانی نشسته و کاری انجام نمی‌داد. سواران قره‌داغی که به اصطلاح جهت یاری مردم بی‌دفاع اورمیه بودند بدون هیچ‌گونه درگیری از راه سلماس متواری می‌شوند. ملایان شهر و سران (تحیب بین‌المللی) به‌جای آنکه به تقویت مردم بکوشند. پرچم سفیدی را برداشته به خانه مارشیمون می‌روند. وی در خانه‌اش نبود با کنسول روس تماس تلفنی برقرار می‌شود و با وعده‌های توخالی کنسول روس به خانه‌های خود مراجعت می‌کنند. مجدداً جلوها حمله خود به مردم بی‌دفاع را آغاز می‌کنند. سران شهر کار ننگین قبلی خود را تکرار کرده از در التماس درمی‌آیند. در شهر قتل و غارت ادامه می‌یابد. صدای ناله و شیون زنان و کودکان به آسمان بلند شده است و هیئت به‌اصطلاح صلح، کاری از پیش نمی‌برد و خود در محاصره جلوها درمی‌آید. مستر شید یکی از رهبران نظامی جلوها همچنان و دستور به ادامه قتل و غارت می‌دهد. شمار کشته شده‌گان بیش از ۱۵۰۰ تن است. مسیحیان اعم از آسوری و ارمنی از اول صبح شروع به

کشتار نموده پس از ظهر اگرچه با دستور مستر شید دست از کشتار برداشتند ولی بازهم از تاراج دست برنداشتند.

با نگاهی اجمالی به مرامنامه قوای مسلح آسوری به نقل از کتاب تاریخ اورمیه نوشته محمد تمدن مشخص می‌شود که اهداف بلندمدتی در پس این آشوب‌ها وجود داشته است. تنها نتیجه‌ای که التماس سران به بار می‌آورد اولتیماتوم جلوها به اهالی اورمیه جهت خلع سلاح اورمیه است. جلوها به بهانه پیدا کردن اسلحه به‌زور به خانه‌های مردم وارد شده و به اذیت و آزار اهالی می‌پرداختند. از طرفی قتل و غارت در روستاها همچنان ادامه داشت. پس از کشته شدن مارشیمون توسط اسماعیل آقا مشهور به سمیتقو که خود دست‌کمی از جلوها نداشت و بارها به قتل و غارت روستاهای سلماس و اورمیه پرداخته بود. جلوها در اورمیه به بهانه خونخواهی مارشیمون روز دوشنبه ۲۷ اسفند که خبر کشته شدن وی به اورمیه می‌رسد، سران جلوها دستور می‌دهند که مدت ۱۲ ساعت قتل‌عام در شهر انجام شود. در صبح روز چهارشنبه آخر سال که در همه ولایات ایران جشن و سرور است جلوها به محلات شهر روی آورده و به همراه مسیحیان و ارمنی‌ها به کشتار مردم بی‌گناه اعم از زن و مرد و بچه‌ها می‌پردازند.

گفته آقای توفیق که وقایع را شاهد بوده است: (اگر کسی هول محشر را شنیده همین امروز محشر در اورمی برپاشده است. چنان ناله و فریاد و صداهای دل‌گداز زانی که بچه‌های خود را در مقابل آغشته به خون می‌دیدند به آسمان بلند شده که انسان نمی‌تواند بنویسد و بیشتر از این شرح دهد یک شهری همه

یک‌دفعه ناله می‌کشند و این ناله‌ها با صداهای خشن جلوهای آدم کش و صدای تفنگ و گلوله به هم آمیخته می‌شود.

دو ساعت به غروب مانده کم‌کم جلوها از محلات خارج می‌شوند و هر چه فرش و وسایل و طلاجات غارتی بود با خود می‌برد. مسیحیان حتی زنان خود را نیز برای بردن وسایل غارتی با خود آورده بودند. یک ساعت به غروب مانده صدای تیر و تفنگ قطع می‌شود ولی خانه‌ها مملو از جنازه بود. صدای ناله و شیون افراد باقی‌مانده از هر طرف شنیده می‌شود. روز چهارشنبه آخر سال با این وضع خاتمه می‌یابد. این نیز ناگفته نماند کلیمی زیاد بوده است. آنان نیز در این آشوب گرفتار پنجه جلوها می‌شوند و مثل مسلمانان کشته و تاراج می‌شوند. در این قتل‌عام قریب به ده هزار تن از مسلمانان و اهالی شهر کشته می‌شوند. تعداد زیادی از سادات و علمای شهر جزو کشته‌شدگان است. از عمامه داران که در آن روز در خانه خود کشته شدند: ملا علیقلی با دو پسرش میرزا محمود و میرزا عبدالله و عروسش - صدر العلمای محله علی شهید- حاجی میرزا علی اصغر- حاجی میرزا بیوک آقا- ثقة الاسلام اورمی- آقا میرزا صادق- آقا میرزا ابراهیم مجتهد- حاجی ملا اسماعیل عیسالو که سرش را گوش تا گوش بریدند- آقا میر جلال روضه‌خوان مدیر مدرسه جلالیه- ملاعلی روضه‌خوان معروف به گئوجا نوکر- میرزا احمد روضه‌خوان پورت شاهی و یک نفر ملا سیف نامی که با رشادت از خود و خانواده‌اش دفاع کرده نهایتاً کشته می‌شود. پس از این کشتارهای فجیع گرسنگی، ناامنی و بیماری تیفوس در شهر رواج

کرده، تعداد بی‌شماری از اهالی سلماس و اورمیه از طریق این بیماری بدروم حیات گفتند.

به نقل از کتاب تاریخ اورمیه - نوشته احمد کاویانپور

### قوای جلوها

قریب به ۱۲۰۰۰ خانواده جلوها بودند که با مارشیمون از خاک عثمانی آمدند و قریب به ۲۰۰۰۰ خانواده ارمنیان و آسوریان خود اورمیه و سلماس و سولدوز و ۵۰۰۰ ارمنی از ایروان که به آنان پیوستند همه باهم متحد شده جهت تشکیل دولت متحد و آرزوهای دورودراز نقشه طرح می‌کردند. از این‌ها ۲۰۰۰۰ تن سپاهی ورزیده به همراه ۸۰۰ افسر روسی و ۷۲ افسر فرانسوی که دارای ۲۵ اراده توپ، ۱۰۰ قبضه اسلحه شصت‌تیر و چندین هزار تفنگ و اسلحه کمربندی بودند. رشته سیاست و رهبری این قوم در دست نیکیتین کنسول روس و مستر شید کنسول آمریکا و مسیو گوژول رئیس بیمارستان فرانسوی بود و حمایت پنهانی انگلیس نیز مضاف بر آن‌ها بود. در میان آبادی‌ها منطقه قوشچی و قره‌باغ و عسگرآباد توانستند مقاومت دلیرانه‌ای از خود نشان دهند.

به تدریج با نزدیک شدن سپاه عثمانی به اورمیه و رفتن افسران فرانسوی از اورمیه به تبریز جیلوها و مسیحیان در این شهر به وحشت می‌افتند. چند روزی می‌گذرد تا عثمانیان از راه می‌رسند. مسیحیان به تلافی پیشروی عثمانیان از اهالی اورمیه می‌گرفتند و می‌کشتند. از کسان به نامی که در این روزها کشته



می‌شود آقامیرمحمد پیش‌نماز خلخالی است که در روز چهارم تیرماه، پیرمرد بی‌گناه را در خانه‌اش سربریده و تکه‌تکه‌اش می‌کنند. با فشار عثمانی‌ها که از طرف سلماس به اورمیه می‌آمدند، مسیحیان درنگ را جایز ندانسته، از سمت دروازه هزاران کوچ آغاز می‌شود. ذکر این مطلب ضروری است که آنان تا دقایق آخر کوچشان به قتل و غارت و اذیت اهالی شهر ادامه می‌دهند. دسته‌های مسیحی و جیلوها (جلوها) پس از خارج شدن از اورمیه نهایتاً در نزدیکی سولی‌تپه توسط مجدالسلطنه شکست‌خورده و از هم می‌پاشند و بازمانده‌های آنان به‌سختی خودشان را به نزد اربابانشان (انگلیسی‌ها) در سایین قلعه (شاهین‌دژ) می‌رسانند. بدین گونه قومی نمک‌نشناس که جواب مهربانی را با گلوله داده بودند و فجایع تکان‌دهنده‌ای را در اورمیه و سلماس و روستاهای اطراف مرتکب شده بودند خودشان دچار غضب الهی گشته، این چنین تار و مار می‌شوند.

### اهداف و دلایل و مقدمات نفرت نژادی

درواقع آنچه در ۹۲ سال قبل در اورمیه، خوی، سلماس، سولدوز، قوشاچای و بسیاری از شهرهای آذربایجان شمالی نظیر ایروان، باکو، گنجه و قره‌باغ و نیز در شهرهای ترکیه نظیر آدانا، ارزروم، وان و ... اتفاق افتاد نتیجه یک یا دو سال و یا حتی ده سال و بیست سال نبود. درواقع آنچه تحت عنوان انقلاب‌های ارمنی و آسوری و روم‌ها در این منطقه پیش آمد نمی‌توانست خلق‌الساعه پیش‌آمده باشد. تشکل فدراسیون انقلابی ارمنه که به حزب داشناکسیون

معروف شد با سازمان‌دهی ستون پنجم علیه ترکیه عثمانی ابتدا شروع به ترور پاشاها و افسران اردوی عثمانی در سراسر اروپا و سپس ترور افراد عادی در شهرهای مختلف و مهم‌تر از همه ترور و کشتار مسیحیان مخالف با این طرز و شیوه پرداخت. این حزب سعی داشت با ضعیف کردن عثمانی خط اول جبهه را متوجه پشت جبهه کند. به تدریج دایره تبلیغات متمایل به ایجاد کشوری مستقل برای ارمنه و مسیحیان شد و درست مانند نمونه بعدی یعنی اسرائیل که با همدستی و پشتیبانی انگلیس‌ها تأسیس شد، ارمنستان هم با کمک مستقیم روسیه و کمک‌های پشت پرده فرانسه، انگلیس و آمریکا ایجاد شد. منتها این تمام ماجرا نبود اتاق‌های فکر امپریالیسم جهانی علاوه بر یک کشور غیرمسلمان در قلب اراضی تاریخی ترک‌ها احتیاج به یک کانون بحران برای تنش‌های نوبتی برنامه‌ریزی‌شده و ایجاد جنگ‌ها و کانون‌های بحران جهت دریافت کارت‌های برنده و امتیازات و باج‌گیری‌های مختلف برای قرن‌ها و سال‌های متمادی داشت. همان چیزی که ابتدا با ایجاد ارمنستان و کانون بحران همیشگی یعنی ارمنستان بزرگ و ادعای نسل‌کشی خیالی جهت ادامه بحران و استراتژی تهاجم به‌عنوان بهترین دفاع برگزیده شد. ارمنه و جیلوها دست‌به‌یکی از بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های بشری زدند و بعد از شکست طرح ایجاد ارمنستان بزرگ و آسورستان؛ با تبلیغات دروغین و حمایت امپریالیسم خود را قربانی جلوه دادند. بعد از اینکه این استراتژی در به ضعف کشاندن و تجزیه ممالک تورک در پهنه‌ای به وسعت اروپا و آسیا و آفریقا نتیجه داد و دولت عثمانی از هم پاشید و دولت ترک قاجار نیز قبلاً عملاً مرد خسته آسیا شده بود، عملاً پس از کم‌وبیش هزار سال جنگ‌های پیدا و پنهان صلیبی عملاً

بزرگ‌ترین رقیب عالم مسیحیت یعنی مسلمین تبدیل به دولت‌ها و حاکمیت‌های ضعیف و مستبدی شدند که توسط اقلیت‌های اثنیکی سابق اداره می‌شدند و آرزوی دیرینه اسقف‌ها و پاپ‌ها در اضمحلال نیروی ترک و سپردن منطقه به دست پشتون‌ها و فارس‌ها جامعه عمل پوشید. هدفی که با سپردن قسمتی دیگر از این اراضی تاریخی به کردها آخرین حلقه آن کامل می‌شود.

### مقدمات نفرت نژادی در غرب آذربایجان

حاکمیت ترک در عمق زمانی بیش از هزار سال در منطقه عملاً به‌دوراز تعصبات نژادی کور بود. شاهد این امر آزادی تدریس و انکشاف فارسی است (اتفاقاً عمده انکشاف این زبان توسط خود ترک‌ها انجام شد). شاهد دیگر آن مناصب بسیار بالای اثنیک‌های قومی از قبیل ارامنه، صرب‌ها و روم‌ها در ارتش عثمانی است. بطوریکه آندرانیک قاتل صدها هزار ترک آذربایجانی در گنجه، قره‌باغ، نخجوان و خوی یکی از پاشاهای اردوی عثمانی بود. این امر نشان می‌دهد که اقناع ارامنه و آسوری‌های عادی برای قتل و غارت همسایگان و دوستان سابق خود نیاز به مقدماتی داشته است. این مقدمات با فعالیت مسیونرهای مسیحی آمریکایی و اسپانیایی و انگلیسی و غیره از حدود یک قرن قبل از آن تاریخ به شرح ذیل آغاز شد:

به نقل از: مسیونرهای بدون صلیب، زهره وفایی

از آنجاکه اروپائیان بعد از جنگ‌های صلیبی خواه‌ناخواه خود را مرید مسیح می‌خواندند و مسلمانان را دشمن دیرین و ابدی می‌نامیدند؛ در میان این فرقه‌های پراکنده نیز باید آن‌هایی را انتخاب می‌کردند که حداقل در ظاهر امر تشابهات و مشترکاتی با آنان داشته باشد. نستوری‌ها - آسوری‌ها - نصرانی‌ها - آرامنه - تاتار و چرکس و... از زمره‌ی این انتخاب بودند. آرامنه که سالیان سال از سوی همین اروپاییان رانده و کشته می‌شدند به یک‌باره عزیز گردیدند . ( نخستین مهاجران ارمنی در قرن ۱۱ میلادی در سیلیسی یک پادشاهی کوچک تشکیل دادند که توسط پادشاه وقت فرانسه - لئون ششم - منقرض گردید و تا ۶ قرن بعد آرامنه نتوانستند حکومتی بر پا کنند). آن‌ها؛ آرامنه؛ امروز می‌توانستند به‌عنوان ابزاری قابل‌ترمیم و تعمیم برای این سیاست‌مداران به کار گرفته شوند؛ و از آنجاکه آرامنه همواره به‌عنوان مریدان یک مذهب شناخته می‌شدند و فاقد قومیت و هویت خاصی بودند (آرامنه ایرانی - آرامنه عثمانی - آرامنه روسی - آرامنه هند ...) بایستی که توسط لیدرهای مذهبی و فرقه‌ای اداره گردند و داشتن لیدرهای سیاسی و نظامی و... برای آن‌ها معنایی دیگر پیدا می‌کرد. فلذا استعمارگران دست به دامن مسیونر‌هایی شدند که به‌جای صلیب؛ خنجر به کمر می‌بستند و به‌جای خواندن مردم به‌سوی انسان‌دوستی و خداپرستی؛ آنان را به قتل و کشتار و جهان‌اندوزی فرامی‌خواندند!

امروزه صفحات پنهانی تاریخ نیز گشوده شده و مأموریت آنان در آفریدن چنین فجایعی بر همگان آشکار گردیده است. اینک به نکاتی تنها از تاریخ اورمیه

می‌پردازیم؛ چراکه بیان تمام ماجرا در وسع یک مقاله؛ یک کتاب؛ یک گروه محقق؛ ... نیست .

• اوژن اوبن؛ سفیر فرانسه در ایران در سال ۱۹۰۶؛ جمعیت اورمی را ۳۰ هزار نفر - نستوری هارا ۳۰۰۰ نفر و آرامنه را ۶۰۰۰ نفر شمارش و اعلام می‌دارد .

• مسیونر پروتستان آمریکا در سال ۱۸۳۴ میلادی در اورمی بر پا گردید و این اولین حضور آمریکا در ایران بود .

• مسیونر کاتولیک‌های فرانسه معروف به لازارها در سال ۱۸۳۹ میلادی در اورمی تشکیل شد .

• مسیونر کلیسای انگلستان در سال ۱۸۳۱ میلادی در این شهر تأسیس یافت .

• مسیونر لوتری‌های آلمان در سال ۱۸۳۳ میلادی در اورمی تشکیل شد .

• مسیونر کلیسای ارتودوکس روسیه در سال ۱۸۴۳ در اورمی تشکیل شد .

• هدف اصلی و اولیه این هیئت‌ها وعظ و تبلیغ در میان پیروان کلیساهای کهن شرق - نستوری‌ها و ارمنی‌ها - بود و به راه راست درآوردن

آنان و در درجه ثانوی تبلیغ و فعالیت در میان پاره‌ای از دیگر اقلیت‌های مستعد منطقه همچون کردها .

• بنجامین لاباری مسیونر آمریکایی در مارس ۱۹۰۴ بدست کردها به قتل رسید .

• فرمان کلیسای ارتودوکس: تمام مسلمانان تحویل نصارا خواهند شد؛ املاک آن‌ها مصادره و به کسانی واگذار خواهد شد که به قوای روس ملحق شوند ...

• در سال ۱۹۱۵ جهل هزار نفر از آسوری‌های حکاری - معروف به جلوها - به خاک آذربایجان وارد شده و در سلماس و اورمیه جای گرفتند. رهبر آنان کشیش مارشیمون بنیامین بود .

• بخش اصلی تلاش کلیسای انگلستان بر امکان بسیج و تسلیح گرجی‌ها و ارمنه به منظور جایگزینی قوای روسیه در اورمیه متمرکز گردید و بدین ترتیب جبهه شمال غرب ایران اهمیت فوق‌العاده‌ای یافت

• در سال ۱۹۱۶ میان مارشیمون و ژنرال یودینیچ روسی توافقی برای تشکیل دو ستون نظامی مسیحی صورت گرفت .

• مسیونر آقا پطروس آسوری نیروی سوار گشتی و اکتشافی در اورمیه تشکیل داد .

- کمیته مرکزی کمک به مسیحیان که مرکز آن در تفلیس بود به ریاست بازیل نیکیسین در اورمیه تشکیل شد .
- مسیونر ویلیام شد؛ سرپرست هیئت مذهبی پرسبا بترین آمریکا؛ در سال ۱۹۱۸ به سمت کنسول ایالات متحده در اورمیه منصوب شد .
- هنری پاگارد معاون ویلیام شد ریاست نیروی انتظامی آسوری هارا در اورمیه عهده‌دار بود .
- در سال ۱۹۱۷ مسیونر ماژول فرانسوی با یک هیئت پزشکی وارد اورمیه شد و در ۱۹۱۸ امر ساماندهی قوای مسیحی را به کمک مسیونر لیوتنان گاسفیلد عهده‌دار شد. این هیئت پزشکی - مذهبی دارای چهار گردان پیاده - دو واحد سوار - دو آتشبار توپخانه بودند!
- مسیونر میچر گریسی انگلیسی در سال ۱۹۱۷ به آسوری ها وعده‌ی خودمختاری داد و بیست هزار فرانک فرانسه را نیز دریافت کرد
- مسیونر بارون آرداشز (عضو کمیته دانشناک) فرمان داد تا آرامنه از اورمیه خارج شوند و سپس کشتار فجیع محله‌های هزاران - یورت شاه - عسگر خان را صورت داد .
- نام برخی روستاهای اورمی که در سایه قشون‌کشی این مسیونر ها قتل‌عام و با خاک یکسان شده‌اند: آده تالان - آده - آغچا قالا - اردوشاهی - اسلاملو - القیان - الیاس آباد - انهر - اوصالو - ایلده زیوه - باباری - باری

باشلامیشلو - بالانچ - بالو - بند - بی - بهنق - پی - تیکمه داش - تمر -  
چیلوچیان - چارباش - حاجی پیرلو - حبش - حصار - خانقاه - دویمه -  
دیک آلا - دیلمه قان - ساعاتلی - سنکان - سیلاب - صداقلو - غلمانسرای -  
قاسملو - قارا حسنلو - قارالار - قیزیل عاشیق - قالا جوق - قولونجو -  
قهرمانلو - کلدانلو - کلک لو - کلوان - گمیچی - ممد شاه - ممگول -  
میاق - میشکارلو - نالوان - ناییین - نیولو - وندر .

• نام مسیونرهای مذهبی - سیاسی حاضر در اورمیه در سالهای ۱۹۰۶-  
۱۹۱۷ میلادی:

آرداشز - آرمناک - آقا پطروس - آندرانیک - ارسنیس - آرمناق -  
استپانیانس - اسحاق نصرانی - الونیه - آلیس - باستیان - بروت آقا -  
بوداغانس - بوداقیانس - بیچ - پاگارد - پطروس - تاسک - تراکایف -  
ترگور - جرماک - حکیم سلیمان - خل - مارونیه (خلیفه بزرگ) - دنسحا -  
رافائیل - سورن - سونتاق - شامات - شد - شمعون یهود - شموپیل خان -  
شموپیل - قاراپط - قوژه ل - گریگور - گلاریس - گورگیز - لاباری -  
مارشیمون - مرگور - الکسان - مناسر یانسن - مناسکان - کورو - داوود  
(میرزاد مسیحی) - نویان - وارطان - ورترز - هراند - هرئوش - هرطون -  
یونان - یهود (یهودی) .

به این ترتیب فجایع اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در غرب آذربایجان و  
قسمتی از راضی ترکیه و قسمت عمده‌ای از آذربایجان شمالی شکل گرفت؛ اما



در اثر مجاهدت‌های تک‌چهره‌ای آذربایجانی از قبیل بزرگان و مؤسسان جمعیت اتحاد اسلام و باقیمانده مجاهدین مشروطیت و مجاهدت‌های وصف‌ناپذیر اردوی عثمانی به شکست انجامید ولی ریشه فتنه به‌کلی از بین نرفت و کمی کمتر از هشتاد سال دوباره فاجعه اشغال و قتل‌عام قره‌باغ و اراضی هم‌جوار و قتل‌عام خوجالی پیش آمد. اکنون امپریالیسم با کارت ارمنی در آذربایجان شمالی و کرد در غرب آذربایجان بازی می‌کند. زیرا غرب آذربایجان تنها راه زمینی اراضی تاریخی ترک‌های آسیا و آسیای میانه (به‌منزله اعضای و جوارح) اندامی بزرگ با جمعیتی بالغ بر ۲۵۰ میلیون نفر و ترکیه (به‌منزله سر این پیکر) بزرگ انسانی، جغرافیایی و سیاسی است. دقت کنیم در یکی از حساس‌ترین مراحل زندگی دنیای ترک قرار داریم. نگارنده - اورمولو تایماز - معتقد است اگر دنیای ترک غرب آذربایجان را از دست بدهد شانس انکشاف و ترقی و برپایی مجد باستانی خود را از دست خواهد داد. به همین سبب است که من فکر می‌کنم اورمی به‌عنوان مرکز این قسمت از دنیای ترک نه تنها قلب آذربایجان بلکه قلب دنیای ترک است.

### دروغ‌های ارمنی

همان‌طور که قبلاً نیز در این سلسله یادداشت‌ها عنوان گردید آرامنه بومی آذربایجان بعد از اشغال روس‌ها در ۱۹۰۹ شروع به بدرفتاری و قتل و غارت همسایگان مسلمان خود نمودند و بعد از انقلاب روسیه و خروج نیروهای اشغال‌گر روس از آذربایجان با تشکیل دو گردان رزمی به بنیه ارتش آسوری‌ها

پیوستند. از طرف دیگر آندرانیک جلاد معروف از قفقاز با اردوی ۵۰۰۰ نفری خود وارد آذربایجان و عزم تصرف خوی و تشکیل ارمنستان بزرگ را نمود که البته شکست خورد.

در این بین آرامنه سعی نمودند با نیرنگ و قلب واقعیت قتل عام‌های آذربایجان را یک سره به جیلوها و اکراد نسبت دهند و خود را بی‌گناه نشان دهند. در ضمن با ذکر مهربانی‌ها و نظر مساعد مردم آذربایجان نسبت به خود، چنین جلوه دهند که آرامنه نیز قربانی جیلوها و عثمانی‌ها می‌باشند. باهم به برخی از این اسناد به نقل از مجله آیگ چاپ تبریز که نکته نظرات داشناکسیون را منعکس می‌کند می‌پردازیم (منبع: فصلنامه فرهنگی ارمنیان - پیمان - شماره ۳۳ - سال نهم - پاییز ۱۳۸۴):

مترجم: دکتر کارن خانلری

- مورخه ۱ ژانویه ۱۹۱۸ (۱۲۹۶ ش)، شماره ۱:

سرمقاله: آرامنه آذربایجان به‌رغم مساعدت عالی دولت و باوجود رفتار برادرانه مردم آذربایجان همچنان روزهای بحرانی خود را سپری می‌کنند. با ترک مخاصمه و تخلیه جبهه‌ها، عرصه برای راهزنان کرد و عثمانی در آبادی هایمان باز شده است

- مورخه ۱۱ فوریه ۱۹۱۸ (۱۲۹۶ ش)، شماره ۷:

خوی - ۲۰ ژانویه: مردم در تاریخ ۱۶ ژانویه به قصد خلع سلاح به گروه مسلح آسوریان که کمی دورتر از شهر خیمه زده بودند، یورش بردند. جلویان آسوری ابتدا سعی در دفاع داشتند که چندان طول نکشید و با به جا گذاشتن شش کشته و هفت مجروح مجبور به فرار شدند.

در این میان به ارامنه هیچ خسارتی وارد نشد و حتی قاضی شهر ارامنه را گردآورد و به آنان گفت: «ما با شما کاری نداریم. شما تبعه ما هستید و برای ما آزربایجانی و ارمنی یکسان است. اگر احدی جرئت کرد به شما توهینی بکند فوراً به من اطلاع دهید». رابطه ما با آزربایجانیان بسیار حسنه است...

مورخه ۲۵ فوریه ۱۹۱۸ (۱۲۹۶ ش)، شماره ۹ :

سرمقاله: بر اساس افکار درج شده در سرمقالات اخیر صریحاً می توان نتیجه گیری کرد که رهایی و پیشرفت راستین کشورمان به صلح و آرامش بستگی دارد. صلحی که نه تنها دولت بلکه احزاب مترقی کشورمان باید از آن حمایت کنند... کلیه عناصر تحریک کننده را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

نخست عناصری که از خارج مرزهای کشورمان را درنوردیده و تحت عناوین مختلف اذهان عمومی را مسموم می کنند. «ارمنی قاقاق قفقاز»، «ترک انقلابی قفقاز» و «جلوی [۱] ناآگاه» آن بلایای خارجی اند که به صلح و آرامش کشورمان لطمه می زنند و زمینه را برای بروز حوادث تلخ مستعد می سازند. از سوی دیگر عوامل داخلی مشکوک نیز که درواقع قربانی فعالیت های این مهاجران خارجی اند به ابزار دست آنان تبدیل شده اند.

گروه دوم عناصر رشوه‌خوارند که رسماً به‌منزله یک حقوق‌بگیر در راستای سیاست‌های دشمنان خارجی خدمت می‌کنند. برای این افراد میهن‌پرستی و خلق‌گرایی مفهومی ندارد و صرفاً رشوه‌دریافتی و میزان آن مهم است.

خوی - ۴ فوریه: چند روز پیش در خارج از شهر، میر آقا، سردار نامی انقلابیون منطقه، به قتل رسید. وی حامل دستوراتی از تبریز بود. هنوز هویت قاتلان مشخص نشده است. در مراسم باشکوه خاک‌سپاری وی تمام اقشار خوی، از محصلان گرفته تا بازاریان، با گروه‌های مجزا مزار این انقلابی شریف و معتقد را دوره کرده بودند.

حاضر نبودن آرامنه<sup>۱</sup> خوی کاملاً مشهود بود. این آرامنه که تنها قادر به ایراد نطق هستند، درجایی که باید حضورداشته باشند از خانه‌های خود خارج نمی‌شوند. تنها روز پس از مراسم، آرامنه به رهبری چند تن از کشیشان به برادر متوفی تسلیت عرض کردند.

و اما در شهر چه می‌گذرد؟ انقلابیون آذربایجانی، به‌خصوص حزب دمکرات، قاضی فعلی را به رسمیت نمی‌شناسند و با گردآوری افراد مسلح به دور خود حرکتی مجزا را به وجود آورده‌اند. حتی افراد غیر حزبی نیز پیرو آنان شده‌اند و به فعالیت‌های خودسر و مستقل دست می‌زنند.

سلماس - خبر آورده‌اند که دو جوان ارمنی که در مقام سوار نزد یک خان آذربایجانی خدمت می‌کردند، در جاده<sup>۲</sup> سلماس به قتل رسیده‌اند

مورخه ۱۸ مارس ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۲ :

قتل مارشیمون: بر اساس اخبار به دست آمده مارشیمون که به تازگی با هفتصد نفر و دو توپخانه به سلماس رفته و در قریه خسروا سکنی گزیده بود به دعوت سمیتقو به ضیافت ناهار رفته و به دست او در دوم مارس کشته شده است. هم‌اینک درگیری میان اکراد و جلویان برقرار است که در اثر آن اهالی منطقه متحمل خسارات شدیدی شده‌اند.

آخرین اخبار: دومین هیئت نمایندگان آذربایجانی اطلاع می‌دهند که به بهانه قتل مارشیمون جلویان حملات جدیدی علیه ارومیه و اطراف آن شروع کرده‌اند. درگیری‌های شدیدی در شهر و اطراف آن در حال روی دادن است

مورخه ۲۵ مارس ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۳

سرمقاله: در سرحدات وضعیت پرتنش پدید آمده است...

افراد مسلح نامسئولانه به جان هم افتاده و اموال و جان مردم بی‌دفاع را به خطر انداخته‌اند...

معلوم نیست چرا و برای چه دهقانان آذربایجانی ارومیه تاکنون دوباره به دست جلویان مسلح از دم تیغ گذشته و تاراج شده‌اند؟

چنین جنگ بی‌معنایی هم‌اکنون در سلماس در حال روی دادن است. اکراد راهزن نیز این بار با قتل مارشیمون فرصتی مناسب به دست دادند...

کشتار و خونریزی در ارومیه و سلماس کافی است. قربانیان خواهان انتقام نیستند بلکه عدالت طلب می‌کنند. مردم بی‌گناهی که دچار کابوس کشتار و وحشت هستند نان، آزادی و صلح می‌خواهند.

راه دیگری جز اطفاء این حریق باقی نمانده است و این تنها راه انسانی و دمکراتیک است که باید همه ما پیروی آن باشیم

مورخه ۱ آوریل ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۴

سلماس - ۲۴ مارس: درگیری خونین میان سمیتقو و آسوریان در جارا دو روز ادامه داشت.

۲۶ مارس: وضعیت در سلماس کماکان تغییری نکرده است. تقریباً تمام نیروهای آسوری از سلماس به ارومیه عقب‌نشینی کرده‌اند. در ارومیه بازهم جنگ در گرفته است. آسوریان در تلاش‌اند تا نیروهای خود را از منطقه جمع‌آوری کنند و در ارومیه متمرکز سازند.

۲۷ مارس: تقریباً تمام نیروهای آسوری از سلماس عقب‌نشینی کرده‌اند. گروهی ناچیز حدود چهل پنجاه نفر از آنان مردم منطقه را به تنگ آورده‌اند. آسوریان از مردم سلماس خواسته‌اند تا طی پنج روز سلاح‌های خود را تحویل دهند

مورخه ۸ آوریل ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۵ :

اخبار (به نقل از نشریه تجدد): چند افسر ترک به ساوجبلاغ آمده‌اند ولی با چه هدفی مشخص نیست.

آسوریان با تصرف دیلمان صدیق خان سرتیپی را در مقام قاضی شهر منصوب کردند. وی به‌تازگی به خوی رفته و در آنجا بازداشت شده است.

- اهالی قراء ارمنی‌نشین اطراف خوی به شهر خوی منتقل شده‌اند. با ترتیباتی که قاضی خوی اتخاذ کرده است آنان از امنیت کامل برخوردار خواهند بود.

اکراد سمیتقو در اطراف خوی به چپاول و تاراج قراء ارمنی‌نشین و ترک‌نشین مشغول‌اند. خبری دال بر حملهٔ این افراد به قریه ارمنی سیداوار در دست است

مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۶

سرمقاله: خبرهای اخیر حاکی از آن‌اند که دولت عثمانی اتفاقات غیرمنتظره واقعی برای آذربایجان تدارک دیده است. در جای‌جای کشورمان گروه‌ها و مستشاران گوناگون ترک نمایان می‌شوند و دیگر مرزی وجود ندارد.

این تهدید عثمانی علیه آذربایجان البته پدیده نوینی نیست.

مملکت ایران در معرض تجزیه قرار دارد. مردم ایران باز با تهدید مواجه‌اند. با رهایی از روس‌ها نباید کشورمان یوغ دیگری را بر گردن نهد. باید هرچه زودتر درباره این امر اندیشید و این اندیشیدن نباید خودسرانه باشد بلکه باید با مشارکت شهروندان صورت پذیرد.

به‌دوراز هرگونه تبعیض قومی و دینی وظیفه هر شهروندی است که در برابر این تهدید قد علم کند و آماده باشد. شهروندان، دمکرات‌ها و دولت باید هم‌نوا شوند و علیه هر اقدامی که منجر به تجزیه کشورمان خواهد شد ایستادگی کنند.

اخبار (به نقل از نشریه تجدد): از ۱۰ آوریل به مدت دو روز و دو شب درگیری آسوریان و قوای امیر ارشدی در موغانجوق ادامه داشت... بالأخره آسوریان با دادن تعداد زیادی کشته و زخمی مجبور به ترک مواضع خود و عقب‌نشینی شدند. سواران امیر ارشدی بسیار شجاعانه نبرد می‌کردند.

اعلامیهٔ حزب دمکرات: در اعلامیهٔ مورخ ۱۱ آوریل، حزب دمکرات در مورد اوضاع وخیم کشور به بحث پرداخته و پس از ذکر عوامل مختلف بر دو عامل مهم و اصلی یعنی بحران نان و شورش آسوریان تأکید کرده است و اذعان می‌دارد که در حد امکان وظیفه خود را در قبال حل آن‌ها ادا کرده است. همچنان که حزب در بحران نان با موفقیت نقش خود را ایفا کرده در مورد مسئله آسوریان نیز کمال مساعدت را برای گردآوری و تشکل نیروهای مسلح از خود نشان داده است... امید داریم که آسوریان آگاه شوند و با مشاهده این اقدامات صریح و قاطع به شورش خاتمه دهند و برای منافع راستین خود سریعاً دست از اعمال خونین خود بردارند و سلاح‌های به خون آغشته خویش را بر اساس مفاد عهدنامه پیشنهادی تحویل دهند

مورخه ۶ می ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۹



خوی - ۲۸ آوریل: تمامی ارامنه اطراف خوی مورد تاراج قرار گرفته و با ترک خانه و کاشانه خود هم‌اکنون در شهر مستقر شده‌اند و نمی‌توانند از محل سکونت خارج شوند. همسایگان آذربایجانی نسبت به ارامنه کمال مساعدت را نشان داده‌اند و به آنان پناه می‌دهند. این حسن رفتار از قاضی شهر، کمال پاشا خان، نیز مشهود است.

در حال حاضر در شهر و اطراف خوی چند هزار اکراد مسلح دیده می‌شوند. دیروز نیز تعداد زیادی از عثمانیان وارد شهر شده‌اند (بر اساس یک منبع دیگر تعداد آنان به ۱۲۰۰ تن می‌رسد - سردبیر).

اعلامیه شورای ملی ارامنه تهران: از تمام ارمنیان ایران می‌خواهیم که همچون گذشته دنباله‌روی سیاست‌های دولت باشند و به مواضع بی‌طرفانه وفادار بمانند. بر این اساس مقرر می‌دارد که:

۱. با تمام قوا علیه تأثیرات خارجی قد علم و روابط حسنه با همسایگان مسلمان را حفظ کنید.

۲. هرکجا که منافع عالیه ایرانیان در خطر باشد از هیچ کوششی در راه حفظ آن دریغ نکنید.

آذربایجان: هیئت صلح ارامنه به رهبری خلیفه ارامنه آذربایجان، نرسس ملیک تانگیان، وارد ارومیه شده است.

در مورد اعضای این هیئت در نشریه مورخه ۲۶ مه ۱۹۱۹ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۷ می‌خوانیم:

بر اساس درخواست شورای مختلط ارومیه از کمیته مرکزی حزب دانشناکتسوتیون، برای شروع اقدامات صلح و به‌منظور عادی‌سازی روابط و ارتباطات و منع فعالیت دسیسه‌گران، هیئت صلحی به رهبری خلیفه ارامنه آذربایجان، نرسس ملیک تانگیان و متشکل از استاندار ارومیه، نماینده حزب دمکرات، اجلال الملک و دو معاونش و نمایندگان کمیته مرکزی جرماک و مناساکانیان در تبریز تشکیل شد و در اوایل ماه مه به ارومیه رسید

مورخه ۱ ژانویه ۱۹۱۹ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱

زندگی حزبی: حزب دمکرات توصیه پذیر نمی‌نمود. درحالی‌که مقامات رسمی و حتی استاندار از ارومیه آمده بودند و از دانشناکتسوتیون تقاضای میانجیگری و تشکیل هیئت صلح می‌کردند دمکرات‌ها اعضا و نمایندگان این هیئت را در شرف خانه متوقف کرده بودند تا شاید گروه مسلح امیر ارشدی موفق به برقراری صلح شوند اما با شکست ارشدی دمکرات‌ها به‌اشتباه خود پی بردند و مجدداً خواهان میانجیگری ما و حل مسالمت‌آمیز بحران شدند

مورخه ۲۶ مه ۱۹۱۹ (۱۲۹۷ ش)، شماره ۱۷

بر اساس درخواست شورای مختلط ارومیه از کمیته مرکزی حزب دانشناکتسوتیون، برای شروع اقدامات صلح و به‌منظور عادی‌سازی روابط و

ارتباطات و منع فعالیت دسیسه گران، هیئت صلحی به رهبری خلیفه ارامنه آذربایجان، نرسس ملیک تانگیان و متشکل از استاندار ارومیه، نماینده حزب دمکرات، اجلال الملک و دو معاونش و نمایندگان کمیته مرکزی جرماک و مناتساکانیان در تبریز تشکیل شد و در اوایل ماه مه به ارومیه رسید.

همان طور که می بینید ارامنه فرشته‌هایی هستند که خود قربانی آسوری‌ها شده‌اند و برای آسایش و رفاه ایران بال‌بال می‌زنند. عکس زیر قسمتی از زرادخانه این فرشته‌ها را نشان می‌دهد که بعد از آزادسازی عساکر عثمانی گرفته شده. ارامنه در این مورد ساکت هستند ولی فکر می‌کنم اگر خجالت نکشند شاید عنوان کنند که این سلاح‌ها را برای شکار گنجشک تهیه کرده بودند نه شکار همسایگان ترک خود.

### راز شکست یا تجلیل از بزرگان

ابتدا باید یکبار دیگر خاطرنشان کنم هدف نسل‌کشی در آذربایجان ملت ترک آذربایجانی بوده که منظور و قصد اصلی از آن ایجاد یک دیوار حائل بین ترکیه و سایر ملل ترک در آسیا بود که آن موقع دولتی از خود نداشتند؛ و اما بعد، بارها و بارها وقتی در مجالس خصوصی و یا مجالسی که به بهانه‌های مختلف در گوشه و کنار برگزار می‌شود و سخنی از قتل‌عام‌های وحشتناک صدسال گذشته به دست روس و ارمنی و جیلو و نیز اکراد به میان می‌آید اولین واکنش شنوندگان متهم نمودن مردم آن موقع بخصوص اهالی ارومیه و سلماس به

بی‌لیاقتی و ترس و لعن و نفرین آنان است. اگرچه نمی‌توان سستی و کاهلی عموم و خصوصاً بزرگان شهر در شب و روزهای منتهی به ۳ اسفند ۱۲۹۶ را فراموش کرد ولی حق آن است که به‌صورت جامع به این قضیه نگاه دوباره‌ای بیفکنیم تا فداکاری‌ها و شهادتی که در راه دفاع از خلق ترک آذربایجان تقدیم شد زیر غبار فراموشی و بی‌توجهی ما گم نشود. بلافاصله پس از اشغال آذربایجان روس‌ها دست به دستگیری و اعدام مجاهدین در تبریز و اورمیه و سایر شهرهای آذربایجان زدند. افرادی همچون ثقه‌الاسلام و یارانش در تبریز اعدام شدند، مصلوب نمودن رئیس مجاهدین اورمیه بنام مشهدی اسماعیل خان و شش نفر از سران جمعیت اتحاد اسلام معروف به بالوو حاجیلاری، شهادت جمع کثیری از مجاهدان اورمیه و سلماس در جریان مقاومت در برابر اردوی روس بالاخص فرد لایق و جنگ‌آزموده‌ای همچون شهید سعید سلماسی و متعاقب آن ۱۱ سال جنگ و خونریزی و باز گذاشتن دست جیلو و ارمنی و کرد در غارت و قتل ترک‌های آذربایجانی و آتش‌سوزی بازارهای اورمیه و خوی نه سرکرده‌ای برای جنگ و نه رمق و نه توانی برای تجدیدقوای ملتمان بر جای نگذاشته بود. از طرف دیگر خریداری اسلحه روس‌ها و تجهیز آرامنه و جیلو و بعداً کردها توسط انگلیس و کنسول آمریکا (شت آمریکایی)، اقدامات تخریبی نیکیتین کنسول روس، میسیونرهای نظامی فرانسه و مداوای مجروحین مسیحی و ساخت مهمات و جنگ‌افزار به دست این میسیونرها و بهره‌گیری از صدها افسر و نظامی روس، انگلیسی و فرانسوی و پشتیبانی لجستیک قوی از قبیل پوشش هوایی برای مسیحیان و بهره‌گیری از گردان توپخانه عملاً چیزی را برای مقاومت و عرض‌اندام اهالی ترک مسلمان باقی نگذاشته بود. بنابراین

نگارنده - اورمولو تایماز- بر این باور است که اهالی غیور و شجاع اورمیه، سلماس، خوی، سولدوز، قوشاچای و سایر شهرها و دهات واقعاً آنچه را که توانسته‌اند به انجام رسانده‌اند و ۱۱ سال گرسنگی و جنگ و راهزنی کرد و ارمنی و جیلو چیزی برای آن‌ها باقی نگذاشت. آنچه باقی‌مانده بود طی دو سال (بعد از کشتار سوم اسفند ۱۲۹۶) نیز از بین رفت، بطوریکه آقای توفیق در کتاب خود می‌نویسد بعد از انقلابات ارمنی و کرد تعداد کشته‌شدگان به حدی زیاد بود که کسی برای کشت و زرع باقی‌مانده بود و بعضاً یک نفر از هفتاد نفر ارث می‌برده است. از طرف دیگر هیچ کمکی نیز از سایر شهرهای آذربایجان نرسید، ستارخان را در تهران گلوله یپریم خان ارمنی شهید کرده بود، باقرخان را کردها در قصر شیرین سر بریده بودند و فرقه دمکرات در تبریز نیز کاری نتوانست انجام دهد، تهران نشینان نیز فقط به همدردی و اجتماع در تلگراف‌خانه‌ها بسنده کردند. واقعاً ترک اورمیه و سلماس و سولدوز و غیره چه می‌توانست انجام دهد که نکرد؟ بنابراین اتهام و انگ بی‌غیرت و ترسو به اجدادمان مقرون به عدالت نیست اگرچه اقدام زبونانه بزرگان اورمیه و هیئت صلح آنان و تسلیم شهر در آن شب منحوس سوم اسفند اقدامی به‌غایت نادرست بوده و اسباب شرمندگی است. مردم آذربایجان در طول تاریخ نشان داده‌اند که از جسورترین ترک‌ها می‌باشند. حتی در آن روزهای وانفسا هر جا که توانستند و مختصر امکاناتی داشتند دمار از روزگار مهاجمان درآوردند مانند اهالی بخش انزل در اورمیه به سرکردگی شهید کاظم خان قوشچی که طی ۱۳ سال قتل‌عام در آذربایجان قلعه و دژ خود را تسلیم بیگانگان ننمودند؛ یاد و خاطره شهدایمان را پاس بداریم و مجاهدت‌های اجدادمان را به قهر و قضاوت

سطحی نیلاییم، جوانان ما بایستی از قهرمانان ملی مان درس بگیرند و متهم کردن اجدادمان به ترس ضمن اینکه ما را از دایره عدالت خارج می‌کند به نفعمان نیز نخواهد بود.

## اسناد و مدارک

### مدارک شفاهی

در لابه‌لای آنچه نوشته شد جابجا از اظهارات پیرمردان و پیرزنانی استفاده شده که فرزندان شهود واقعی آن ماجرای تلخ بوده‌اند که در محافل خانوادگی به شرح ماقع به‌منظور یادآوری و درسی از گذشته از بین اقوام و آشنایان مستقیم نگارنده پرداخته‌اند و اکثراً نیز به‌جز دو سه نفر به دیار باقی شتافته‌اند. تنها شاهد نسل اول که در وقایع مورد بحث جوانی بیست و چندساله بود پدربزرگ این‌جانب مرحوم لطف علی درزی از بازاریان و معتمدین شهر است که در اوان نوجوانی این‌جانب به رحمت ایزدی رفته است.

### مدارک کتبی

آنچه در این سلسله مقالات به رشته تحریر آمده از کتاب‌های زیر گلچین شده است:

اورمیه درگذر زمان - حسن انزلی، تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی، یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان - سرلشگر امیر طهماسبی، اورمیه در محاربه عالم سوز - معتمدالدوله اورمی، تاریخچه اورمیه - رحمت‌الله توفیق، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - ارتشبد فردوست، فاجعه جیلولوق - توحید ملک نیا، قتل‌عام مسلمانان در دو سوی ارس - صمد سرداری نیا، تاریخ اورمیه - احمد کاویانیور، تاریخ رضائیه - محمد تمدن، مجموعه مجلدات میراث اسلامی جلد دهم - میرزا ابوالقاسم امین‌الشرع خویی

مدارک و شواهد باستان‌شناسی (آرکئولوژی)

اما آنچه بسیار مهم‌تر و قابل استنادتر است بقایای آرکئولوژی و بررسی‌های پزشکی قانونی است که تاکنون از قلم‌افتاده و عمداً سعی بر امحای آثار آن توسط پهلوی اول شده است.

بعد از وقوع هر هجوم و قتل‌عام که متمادیا و در طول شب و روز انجام می‌شده اجساد بر کوی و برزن و یا داخل منازل بر روی هم تل انبار می‌شدند و دفن میت شهدا عملاً بدون انجام تشریفات و در گورهای دسته‌جمعی و یا انفرادی (برای کسانی که بازماندگان‌شان امکان داشتند) در گورستان‌های شهر و یا به‌طور عمده در دو یا سه نقطه شهر که زمین خالی و بایر بوده‌اند انجام شده است، تمامی این گورستان‌ها در اقدامی با شتاب جهت امحای آثار جرم تغییر کاربری پیدا کرده و به مدرسه یا درمانگاه تبدیل شده‌اند؛ و هرگونه تدریس وقایع در مدارس و نشر کتب و یا تعیین روز مخصوص برای بزرگ داشت قربانیان این

فاجعه انسانی (آن گونه که در جوامع دیگر مرسوم است) به فراموشی عمدی سپرده شده است. عمده این گورستان‌ها به شرح به شرح ذیل می‌باشند:

۱- گورستان (قبیر صاندیق) حاج خان: محدوده خیابان امام و خیام فعلی تبدیل به مدرسه منوچهری (فعلاً اداره آگاهی) و کتابخانه مرکزی اورمیه شده است. (پشت ساختمان مرکزی مخابرات در خیابان امام)

۲- گورستان قره صاندیق: دبیرستان مهر (پانزده خرداد) و درمانگاه صحیه. خیابان مدنی یک (سیروس)

۳- گورستان جارچی‌باشی: خیابان باکری تبدیل به مدارس کیمیایی (استاد برزگر)، حکمت و شاهد (نادرشاه)

۴- گورستان ریضا آباد: جنب مسجد ریضا آباد

۵- گورستان شیخ ابوبکر: مدرسه همام (پروین اعتصامی)

۶- گورستان خطیب: جنب مسجد خطیب

۷- گورستان شرف: خیابان باکری، تبدیل به دو مدرسه شده است.

۸- گورستان آغداش: تبدیل به مدرسه شده است.

۹- گورستان خزران یا خازاران: به شرحی که رفت ابتدای جنگ از این محله شروع شده و ابعاد فاجعه خارج از تصور بوده است. این گورستان نیز تبدیل به مدرسه و رختشوی‌خانه شده که اکنون در اختیار بهزیستی است.



یادآوری می‌نماید اورمیه تنها شهر در کشور است که گورستان در داخل شهر ندارد. عرف بر این است که بایستی تاریخ آخرین تدفین در گورستان با متروکه اعلام نمودن آن چهل سال فاصله داشته باشد و بعد از چهل سال اگر چنانچه از وراثت مستقیم یا درجه یک مدفون شدن در گورستان کسانی باشند حاکم شرع اجازه تخریب یا تغییر کاربری گورستان را صادر نمی‌کند. حال آنکه علیرغم متروکه نشدن گورستان‌های فوق و ادامه دفن میت در آن مکان‌ها تا سال ۱۳۲۵ کلیه گورستان‌های فوق تخریب و گورستان جدید به نام آقا قبیری در نزدیکی گورستان خازاران بافاصله کمتر از صد متر احداث شد. این مورد آخری نشان‌دهنده عجله اولیای آریایی شهر جهت انهدام آثار و شواهد آرکئولوژی آن فاجعه است. زیرا آثار گلوله و بریدگی و شکستگی استخوان‌ها، سوختن اعضا و جوارح و قبرهای دسته‌جمعی بزرگ‌ترین مدرک و سندی است که استناد به آن‌ها کار هر دادگاهی را آسان می‌کند.

برابر اظهار شهود به شرحی که در قسمت مدارک شفاهی این مقال رفت در سه‌نقطه شهر به شرح ذیل محل اصلی دفن اجساد قربانیان در گورستان‌های دسته‌جمعی است که زمین خالی بوده و کاربرد شهری نداشته‌اند:

۱- مدرسه اسلامی در خیابان امام (محل تبلیغات اسلامی فعلی) نرسیده به گرمابه و سینما ایران

۲- محل پاساژ انزلی خیابان امام روبروی بانک سپه شعبه مرکزی

۳- باغ کودک خیابان حافظ، محله مهدی القدم، روبروی کوچه خلیفه‌گری ارامنه (از محلاتی بوده که به علت مجاورت با محلات ارمنی‌نشین بیشترین صدمات و تلفات را متحمل شده است).

### فاجعه خوجالی

۲۶ فوریه ۱۹۹۲ مطابق با ۷ اسفند ۱۳۷۰ صفحه تاریکی بر کارنامه سراسر خیانت و خونریزی دانشناک های ارمنی افزود. به شرح سلسله مقالاتی که من باب یادآوری قتل‌عام‌های ۹۲ سال قبل آذربایجان غربی در ایران توسط نگارنده -اورمولو تایماز- به سلسله تحریر درمی‌آید، دیدیم که مسیحیان تحت تأثیر قدرت‌های غربی و در جهت ادامه جنگ‌های صلیبی در راستای سیاست تضعیف و حتی از بین بردن حاکمیت خلق‌های ترک در عثمانی، ایران و افغانستان و زیر تعلیماتی که توسط میسیونر های مذهبی اعزامی از آمریکا، بریتانیا، فرانسه و اسپانیا مبادرت به قتل‌عام گسترده ترک‌ها در ترکیه فعلی، آذربایجان غربی و آذربایجان شمالی نمودند.

در زمستان ۱۹۹۲ دانشناک های ارمنی که از حمایت گردان‌های روسی و تانک‌ها و افسران روسی بهره می‌بردند هجوم گسترده خود را به قره‌باغ، نگیں همیشه آذربایجانی آغاز و در اثر بی‌تدبیری مسئولین آذربایجان و نبود کافی تجهیزات نظامی و حمایت بی‌دریغ همسایگان و بی‌تفاوتی و دست روی دست گذاشتن ترکیه موفق شدند این قسمت از جانمان را به همراه برخی از شهرهای

دیگر آذربایجان تصرف نمایند. ارامنه بر اساس عادت مألوف و بر پایه تز النصر بالرعب با قتل عام‌های وحشتناک سعی کردند عزم مدافعان را سست و از پایداری مسلمانان ترک را از بین ببرند و بعد هم‌بازی ننه‌من‌غریبیم را بر پایه صدسال تجربه در این زمینه با موفقیت به روی صحنه تئاتر سیاسی درآوردند و در مقابل کف زدن‌های ممتد هم‌پیمانان تاریخی خود در اروپا و نژادپرستان آریایی سر تعظیم فرود آوردند؛ اما قتل عام شهرک خوجالی پرده از راز دشمن برداشت و آن‌ها را رسوای دو عالم ساخت. در این قتل عام وحشتناک ۶۱۸ نفر که در میان آنان ۸۳ کودک و ۱۰۶ زن دیده می‌شدند مثله و سوزانده شده و بی‌رحمانه شربت شهادت نوشیدند. در میان اجساد شکم‌های پاره شده زنان و حدقه‌های خالی چشمان شهیدان بی‌رحمانه‌ترین صحنه‌های بشری قرن گذشته را رقم زدند. من به‌عنوان فردی از ملت آذربایجان یاد شهیدان صدسال اخیر تاریخ آذربایجان را گرامی داشته و نسل‌کشی ارامنه علیه ملت ترک را محکوم نموده و اشد اعتراضات خود را به دولت اسلامی ایران اعلام و خواهان قطع روابط سیاسی و بستن مرزهای خود با اشغال‌گران ارمنی می‌باشم. این خواست همه آذربایجانی‌ها و همه سرسپردگان آزادی و عدالت و اسلام در ایران می‌باشد. تعالیم الهی اسلام نیز که فتوای حضرت آیت‌الله زنجانی اخیراً بر آن صحه گذاشت مؤید این نظر می‌باشد.



## واقعیت حرکت خلق مسلمان چه بود؟

یادآوری

در خرداد سال ۱۳۸۹ یادداشت بسیار ارزنده‌ای از مصطفی تاج‌زاده از سران اصلاحات و فعال سیاسی ۳۵ سال اخیر با عنوان " پدر مادر ما بازهم متهمیم " در سایت‌های مختلف منتشر شد. سایت‌های آذربایجان نیز با برجسته کردن قسمتی از این یادداشت که معذرت نامه ایشان از مردم آذربایجان بابت رفتار حاکمیت با حضرت آیت اله شریعتمداری بود این یادداشت را منتشر کردند. قطعاً انتقاد از خود در فرهنگ ایران چیزی غریب و ناشناخته است و همه ما بایستی هر از چند گاهی کلاه خود را قاضی کنیم و به تحلیل آنچه گفتیم و کردیم و نکردیم بپردازیم. به‌هر حال سخنان آقای تاج‌زاده و مصاحبه‌ای که آقای حسن شریعتمداری در همین ماه ر دویچه وله (صدای آلمان) پیرامون آذربایجان و جنبش سبز انجام دادند، یک بار دیگر نظرها را متوجه آذربایجان نمود و زمینه‌ساز یادآوری آنچه بر مرحوم آیت اله العظمی شریعتمداری و حزب خلق مسلمان شد؛ و همه این‌ها انگیزه‌ای شد برای راقم این سطرها مروری برگزیده کرده و بتوانیم نوری بر حقیقت بیافکنیم. باشد که بتوانیم قسمتی از حقیقت را روشن کنیم. با ذکر این نکته که متأسفانه منبع جندانی برای گردآوری در زمان تألیف این مقاله در سال ۸۹ موجود نبود.

تبلیغات رهبران انقلاب اسلامی مبنی بر برابری میان گروه‌های ملی در کشور و جهان‌شمولی اسلام، این تصور را در بسیاری از آذربایجانی‌ها به وجود آورد که نظام جدید از راهبردهای یکسان‌سازی مبتنی بر یک کشور، یک ملت و یک‌زبان دست خواهد کشید و به آن‌ها میدان خواهد داد که در امور داخلی‌شان مشارکت کنند، به زبان مادری‌شان تحصیل کنند و از فرهنگ و سنت‌هایشان لذت برند. از آنجاکه بسیاری از رهبران کشور در نظام تازه را آذربایجانی‌ها تشکیل می‌دادند (از جمله مهدی بازرگان، آیت اله موسوی اردبیلی، آیت اله خامنه‌ای) و برخلاف کردها و اقلیت‌های دیگر، اکثر آذربایجانی‌ها از مذهب شیعه پیروی می‌کردند، امید به دستیابی به حقوق پایمال‌شده در میان آذربایجانی‌ها بسیار بالا بود. بنابراین پس از فرار شاه، فعالین آذربایجانی اولین روزنامه ترک‌زبان را بنام اولدوز انتشار دادند. نویسندگان این روزنامه در اولین گام خواستار حق بکار بردن زبان ترکی شدند. افزون بر این، یک هفته پس از ایجاد حزب جمهوری اسلامی به‌وسیله هواداران آیت اله خمینی، حزب خلق مسلمان که با آیت اله شریعتمداری پیوند داشت، اعلام موجودیت کرد. این حزب عضویت همه ایرانی‌ها را بی‌توجه به وابستگی قومی‌شان تشویق می‌کرد، اما بیشترین اعضاء و هوادارانش را ساکنان آذربایجان و بازاریان آذربایجانی مقیم تهران تشکیل می‌دادند. این حزب خواستار حقوق خودگردانی برای کلیه ملیت‌ها در چهارچوب کشور ایران شد و از تشکیل مجلس‌های ایالتی پشتیبانی کرد. روزنامه خلق مسلمان (ارگان حزب) به زبان فارسی چاپ می‌شد اما بیشتر

به موضوع‌های آذربایجان می‌پرداخت. هدف رهبری حزب یافتن راه‌کاری برای مسائل کشور بود اما بیشتر در آذربایجان فعالیت داشت و بر مسائل مربوط به تمرکزگرایی نظام در ایران، توجه ویژه نشان می‌داد. این حزب از جمله، با ولایت‌فقیه مخالف بود و با وجودی که با آیت‌اله شریعتمداری پیوند نزدیکی داشت، مستقلان عمل می‌کرد. چنانچه به‌رغم تحریم انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی از سوی آیت‌اله شریعتمداری، شاخه این حزب در تبریز، در این انتخابات شرکت جست، زیرا تشخیص داد که باید در فرآیند تهیه قانون اساسی حضور یافته و از حقوق منطقه‌ای اقلیت‌ها دفاع کند. نمایندگان این شاخه توانستند به مجلس راه یابند و پس از آغاز بکار مجلس خبرگان قانون اساسی، طرحی را از سوی شاخه تبریز و حزب خلق متحده آذربایجان مبنی بر تشکیل مجلس‌های استانی به‌عنوان بخشی از مجلس در تهران، به نمایندگان ارائه دهند. در این پیشنهاد آمده بود:

"تشکیل مجلس‌های استانی و مجلس خلق ایران، از تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی جلوگیری کرده و درعین‌حال توان تصمیم‌سازی مراکز استان‌ها را تضعیف خواهد کرد. استقرار چنین نهادی کمک خواهد کرد که برابری واقعی میان خلق‌های ایران برقرار شود."

اختلاف بر سر ولایت‌فقیه و میزان تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی، به‌زودی آیت‌اله خمینی و آیت‌اله شریعتمداری را به رویارویی کشاند و در نتیجه اکثریت ساکنان آذربایجان از شرکت در فراندوم قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ از سوی ملیت‌های دیگر نیز تحریم شده بود، خودداری کردند.

به‌رغم تحریم انتخابات از سوی آیت اله شریعتمداری، رادیو تبریز فتوایی را به وی نسبت داد که در آن از مردم می‌خواست که در انتخابات شرکت کنند. آذری‌ها از ترفند جمهوری اسلامی و بی‌احترامی به وی بخشم آمدند و به خیابان‌ها ریختند. پس از اخطارهای پی‌درپی مقامات جمهوری اسلامی برای توقف تظاهرات، عده‌ای به منزل آیت اله شریعتمداری در قم حمله بردند و یکی از نگهبانان وی را کشتند. این رویداد معترضین تبریزی را خشمگین‌تر ساخت و ایستگاه رادیو تلویزیون و ادارات دولتی این شهر به تصرف مردم درآمدند. این اعتراضات رنگ رویارویی با نظام را به خود گرفت. در مذاکرات نمایندگان آذربایجان در تابستان سال ۱۳۵۸ با دولت، بر دو خواسته تأکید می‌شد؛ کنترل محلی بر انتصاب مقامات استان، نظارت بر رادیو و تلویزیون محلی.

تظاهرات کنندگان در تبریز، فرودگاه شهر را نیز به تصرف درآوردند. نیروهای مستقر در فرودگاه از مقابله با آنان خودداری کردند. نیروهای هوایی این شهر نیز از تظاهرات کنندگان پشتیبانی نمودند و سربازان بالباس نظامی در تظاهرات از آیت اله شریعتمداری حمایت کردند.

شورش و مخالفت با نظام اسلامی با شتاب به سراسر آذربایجان کشیده شد. در بسیاری از شهرها از جمله ارومیه و اردبیل، ادارات دولتی به تصرف مخالفین درآمدند و شاخه حزب خلق مسلمان از شریعتمداری پشتیبانی کردند. این حزب در تبریز شعار "حق تعیین سرنوشت برای خلق‌های ایران" را تبلیغ می‌کرد. گروه‌های سیاسی از خواندن اعلامیه‌های سیاسی خود از رادیو و



تلویزیون بهره می‌جستند. یکی از گروه‌ها طی اطلاعیه‌ای از تشکیل شورای محلی خبر می‌داد و مقامات دولتی را به فرمان‌برداری از آن دعوت می‌کرد.

در پائیز سال ۱۳۵۸، آیت اله خمینی برای دیدار از آیت اله شریعتمداری به خانه وی رفت. در این دیدار وی را تهدید کرد که اگر ظرف ۲۴ ساعت آینده، ایستگاه رادیو و تلویزیون تبریز از مخالفین تخلیه نگردد، این شهر بمباران خواهد شد. در این بین پاسداران نیز به وسیله بالگرد در دانشگاه تبریز پیاده و مستقر شدند. آیت اله شریعتمداری که اصولاً روحیه مسالمت‌جویی داشت و با توجه به واکنش‌های خشن دولت اسلامی در کردستان، برای جلوگیری از خونریزی، از طرفدارانش خواست که از تظاهرات دست کشند و ایستگاه رادیو تلویزیون و ادارات شهر را تخلیه کنند. البته به تظاهرات کنندگان چنین تفهیم شد که پس‌از آن که امتیازاتی در ارتباط به اداره استان به آیت اله شریعتمداری واگذار شده است.

پس از تخلیه ادارات، نیروهای دولتی به دفاتر حزب مسلمان حمله بردند و بسیاری از فعالین را دستگیر کردند. مردم بدون آنکه از واقعیت نشست دو آیت اله باخبر باشند، به‌زودی دریافتند که آیت اله خمینی حاضر نیست به وعده‌هایش عمل کند. در نتیجه مخالفت مردم از سر گرفته شد و ایستگاه رادیو تلویزیون دوباره به تصرف درآمد.

کشمکش و مبارزه مردم تبریز و نیروهای دولتی چندین ماه به طول کشید. در این مدت ایستگاه رادیو و تلویزیون چندین بار دست‌به‌دست شد. آیت اله

خمینی ناچار شد نیروهای نظامی از خارج استان به این شهر گسیل دارد. در زمان‌هایی که رادیوتلوویزیون در دست پاسداران بود، روحانیون آذربایجانی مانند آیت اله موسوی اردبیلی برای مردم به زبان ترکی پیام می‌فرستادند و این می‌رساند که دولت از اهمیت مسائل ملی برای مردم آذربایجان آگاه بود.

باری، در جریان سرکوب‌ها، در زمستان همان سال، ۱۲ نفر از رهبران حزب اعدام شدند. تعدادی از افسران نیروهای هوایی نیز به جرم پخش اسلحه در بین مخالفین دستگیر و تا فروردین سال ۱۳۵۹ شماری دیگر از مخالفین اعدام شدند.

پس از اشغال دفاتر حزب خلق مسلمان، این حزب وابسته به آمریکا و صهیونیسم و غیرقانونی اعلام شد. آیت اله شریعتمداری از منحل اعلام کردن آن خودداری کرد و فعالانش از ادامه فعالیت در شرایط مخفی پرهیز جستند.

مبارزات آشکار و پنهانی دو آیت اله ادامه یافت تا اینکه در اردیبهشت سال ۱۳۶۰، آیت اله خمینی عنوان آیت‌الله‌العظمی را از شریعتمداری سلب و در خانه زندانی‌اش کرد. این حرکت تحقیرآمیز خشم مجدد مردم تبریز را برانگیخت و به تظاهرات خیابانی منجر شد. وی سال‌ها سکوت اختیار کرد و کوشید در دیدار مردم از منزلش، از سخن گفتن در مورد مسائل سیاسی روز پرهیز کند. امری که به محبوبیت وی در میان هوادارانش لطمه زد و سرانجام وی در اثر کمبود مراقبت‌های لازم پزشکی در سال ۱۳۶۵ درگذشت.

## شریعتمداری که بود؟

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری در ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۳ قمری، برابر با ۱۲۸۴/۱۰/۱۵ شمسی، در تبریز تولد یافت. پدرش مرحوم آیت‌الله حاج سید حسن شریعتمداری از علمای معروف آن دیار و مادرش زنی عالمه و فاضله بود و نسبش به حضرت امام زین‌العابدین (ع) می‌رسد. پس از اتمام دروس سطح، دو سال در درس خارج مرحوم آیت‌الله آقا میرزا صادق تبریزی و مرحوم آیت‌الله آقا میرزا ابوالحسن انگجی که از علمای معروف آذربایجان بودند، شرکت نمود و در سال ۱۳۰۳ شمسی، برای ادامه تحصیل، به حوزه علمیه قم آمد و در درس مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت نمود و دوره خارج فقه و اصول را در محضر آن بزرگوار تا زمان فوتش تلمذ نمود و هم‌زمان درس استاد را برای هم‌دوره‌های خود مانند حضرات آیات: آقای حاج ملاعلی معصومی (آخوند همدانی)، آقای سید ابوالفضل موسوی زنجانی، آقای سید رضا موسوی زنجانی و آقای حاج آقا روح‌الله موسوی خمینی (رهبر انقلاب) تقریر و توضیح می‌داد. در سال ۱۳۰۵، به نجف عزیمت نمود. پس از مراجعت از نجف، در سال ۱۳۱۳ شمسی، حوزه علمیه تبریز را رونق چشم‌گیری بخشید و با تدریس فقه و اصول، به تربیت شاگردانی می‌پرداخت. پس از ارتحال مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی، مرجعیت عامه شیعه در بین چند تن از فقها و مجتهدین قم و نجف تقسیم گردید که در نجف، مرحوم آیت‌الله‌العظمی حکیم و در قم، آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری بیش از مراجع تقلید دیگر، مورد توجه شیعیان جهان قرار داشتند. نمونه‌ای از اقدامات ایشان در سال ۱۳۴۲، نجات

جان آیت‌الله خمینی از اعدام بود، زیرا به سبب مخالفت بسیار شدید آقای خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با اصول شش‌گانه انقلاب سفید شاه سابق، وی را دستگیر کردند و به تهران بردند و زندانی نمودند و چون طبق قانون اساسی زمان شاه، مجتهدین و مراجع تقلید مصونیت از محاکمه داشتند و رژیم شاه آیت‌الله خمینی را به‌عنوان مرجع تقلید نمی‌شناخت، لذا قصد محاکمه و اعدام وی را داشتند که برای نجات ایشان از اعدام و نیز آزادسازی حضرات آیات قمی و محلاتی از زندان، آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری که مرجعی مُسَلَّم و شناخته‌شده بودند، به تهران رفتند و آقای خمینی را به‌عنوان مرجع معرفی فرمودند تا نتوانند اعدامشان کنند. پس از پیروزی انقلاب، احزاب متعددی در ایران تأسیس شد که از جمله آن‌ها حزب جمهوری اسلامی و حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران بود که در هیئت مؤسسان آن، رجال دینی محترمی چون استاد صدر بلاغی و سید غلام‌رضا سعیدی و امثال ایشان بودند که در ۲۲ اسفند ۵۷، طی نامه‌ای، از آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری پیرامون تشکیل آن نظرخواهی نمودند و ایشان نیز در پاسخ، مرقوم فرمودند که: عضویت در این حزب و سایر احزاب اسلامی که زیر نظر جامعه روحانیت فعالیت دارند، نه تنها بلامانع، بلکه یک وظیفه اسلامی و ملی است. از خداوند متعال توفیق همه احزاب اسلامی را در راه برقراری جمهوری اسلامی خواستارم.

## اعلامیه آیت اله شریعتمداری در مورد ولایت فقیه و رفراندوم قانون اساسی

به دنبال مراجعات مکرر گروه‌های مختلف مردم به آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری و نظرخواهی از وی، ایشان طی اعلامیه‌ای نظرات خود را بیان کرد که به فرازهایی از آن اشاره می‌شود:

حاکمیت ملی قدرتی است که بقای اسلام و ایران بدان بستگی دارد و با ضعف آن، اسلام و کشور به خطر خواهد افتاد. لذا، اگر حاکمیت ملی و نقش فعال آن از بین برود و خدای‌ناکرده تضعیف شود، فرصت مناسب و زمینه آماده‌ای برای بازگشت دیکتاتوری و نظام طاغوتی خواهد بود و بیم آن است که مملکت به وضع سابق رجعت کند.

دو اصل ۶ و ۵۶ که مطابق مقررات شرعی نیز هست، حاکمیت ملی را تثبیت و تقریر کرده، اما اصل ۱۱۰ قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده است و در نتیجه، اصل ۱۱۰ با دو اصل ۶ و ۵۶ کاملاً متضاد است، به طوری که با توسل به هیچ تأویل و توجیهی نمی‌توان این اختلاف و ضدی است را رفع نمود؛ و غیراز این تضاد، مواد دیگری نیز در قانون اساسی وجود دارد که دارای ایراد و اشکال می‌باشند و همچنین کمبودها و نارسایی‌هایی نیز در آن به چشم می‌خورد که در درجه دوم اهمیت قرار گرفته که باید اصلاح و رفع اشکال شود.

اما آنچه بسیار مهم است تغییر و یا اصلاح ماده ۱۱۰ و اصولی است که متفرع بر آن است؛ به طوری که با حاکمیت ملی سازگار بوده و هیچ‌گونه تضادی نداشته

باشد. لذا، با صراحت اعلام می‌دارم که با مراعات این نقایص و اصلاح آن‌ها، در نزدیک‌ترین وقت ممکن، بقیه مواد قانون اساسی بلامانع است.

### حمله به بیت مرجعیت

آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری اعلامیه مذکور را در روز ۱۳۵۸/۹/۹ صادر فرمود که غیر از روزنامه اطلاعات، هیچ‌یک از روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی دیگر متن کامل آن را چاپ یا پخش نکردند، بلکه سیمای جمهوری اسلامی به‌جای پخش این اعلامیه، با پخش تصویر معظم له، اعلامیه شخص دیگری را در مورد ترغیب مردم به رأی دادن به قانون اساسی پخش کرد که این فریب دادن و حقه‌بازی حکومت موجب بروز اعتراض در آذربایجان شرقی و غربی، به‌ویژه در تبریز و اورمیه و قم گردید.

شب پنج‌شنبه ۵۸/۹/۱۴، عده‌ای تحریک‌شده به بیت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری حمله کردند و مرحوم آقای علی‌رضایی را که در پشت‌بام بیت مرجعیت مشغول محافظت بود، از پشت‌بام یکی از خانه‌های مجاور، مورد هدف قرار داده و به شهادت رساندند؛ و رهبر انقلاب، به‌جای عذرخواهی، این جنایت را به عوامل خارجی نسبت دادند! که این امر سبب تشدید تشنج گردید؛ به حدی که در تبریز، مراکز دولتی و «صداوسیما» توسط مردم خشمگین تصرف شد.

به دنبال این وقایع و فشارهایی که بر ایشان وارد شد که شرحی از آن در قسمت اول این مقاله رفت، آقای شریعتمداری اعلامیه زیر را صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آقایان علمای اعلام و حجج شیراز، اصفهان و جهرم دامت افاضاتهم!

با ابلاغ سلام، نامه یا تلگراف آقایان قبل از این که به رؤیت برسند، از طریق رادیو پخش و مسموع گردید! از این که آقایان به یک فاجعه مصیبت باری که در شرف تکوین است بالاخره متوجه شده و اظهار نظر کرده اند، موجب امتنان و تشکر است. لازم است که توجه عموم را به جواب سه نکته مورد اشاره جلب نمایم:

۱- آزر بایجان ساکت و آرام باشد.

۲- جاهایی که اشغال شده مسترد گردد.

۳- حزب خلق مسلمان منحل شود.

راجع به آزر بایجان، آقایان باید به رفع علل و موجبات حادثه بپردازند. مردم آزر بایجان چنین دریافتند که پس از اظهار نظر این جانب درباره قانون اساسی، گروهی اوباش تحریک شده به منزل من ریختند که در نتیجه، یک نفر پاسدار شهید و چندین نفر مجروح شدند. این پاسدار در بام منزل فقط مشغول پاسداری بود. مردم چنین پنداشتند که این عکس العمل غیرمنتظره تنها به جرم اظهار عقیده یک مرجع تقلید، در یک امر حیاتی که بستگی به سرنوشت ۳۵ میلیون مردم ایران دارد، انجام گرفته و سکوت رادیو و تلویزیون و کم اهمیت جلوه دادن این موضوع، به شیوع این طرز فکر کمک نمود و این سؤال در اذهان مطرح شد که مبادا انقلاب اسلامی ما که آن را

مسلمانان و ملت ایران با تحمل صدمات و لطمات سنگین و با خون دل پرورانده‌اند، دارد به بیراهه می‌رود.

باری، این جنایت هولناک و قتل و جرح در آذربایجان، عکس‌العمل شدیدی ایجاد کرد و تبریز را متشنج و عصبانی نمود و قهرا مردم هنگامی که عصبانی می‌شوند، کارهای غیرمنتظره هم انجام می‌دهند.

این‌که آقایان فرموده‌اند که تبریز را دستور آرامش دهیم، شاید از اقدامات این‌جانب برای حفظ آرامش آذربایجان بی‌اطلاع نباشند، ولی چگونه می‌توان آرامش شهری را که بدون هیچ‌گونه مجوز و جرمی مأمورین جمهوری اسلامی عده‌ای را مقتول و گروهی را مجروح نمایند، تأمین کرد؟

ارتباط دادن واقعه دردناک منزل این‌جانب به امپریالیزم آمریکا و نسبت همهٔ امور به امپریالیزم و صهیونیزم دردی را دوا نمی‌کند و لزوم تعقیب مباشرین حوادث و جنایات را از بین نمی‌برد.

آقایان محترم! در دورهٔ طاغوت نیز قیام دلیرانهٔ مردم آذربایجان را به مشتکی خارجی نسبت دادند. شک نیست که باید با امپریالیزم قاطعانه مبارزه کرد، ولی مبادا شعارهای ضد امپریالیستی حربهٔ تکفیر و چماقی شود که حق و ناحق را باهم بکوبیم. شما آقایان در مقامی هستید که باید قضاوت‌هایتان مبتنی بر حق و عدل و انصاف و واقع‌بینی باشد و در شأن روحانیت نیست که خود را داخل تبلیغات ناروا و جنجال‌های غیرواقعی نماید.



و اما در موضوع استرداد جاهایی که اشغال شده، تنها خواست مردم آذربایجان این بود که این مکان‌ها که در کمال دقت محافظت می‌شد، به دست اعضای شورای انقلاب یا استاندار جدید سپرده شود.

افرادی که از شورای انقلاب روز جمعه گذشته به منزل ما آمدند و مذاکراتی به عمل آمد و توافقی‌هایی در نحوه عمل نسبت به آذربایجان حاصل شد و از جمله این بود که عده‌ای از اعضای شورای انقلاب با اعزامی‌های ما عازم تبریز و اورمیه شوند و مشکلات را بررسی و رفع نمایند و جاهایی را که اشغال شده با رضایت و استقبال مردم، فوراً تحویل بگیرند و کسانی از مأمورین دولت و غیره را که مشغول تحریکات در تبریز و آذربایجان می‌باشند و ایجاد تفرقه می‌کنند، ساکت و آرام نمایند، ولی برخلاف انتظار و برخلاف قرارداد و توافقی که آقایان شورای انقلاب به عمل آوردند، نمی‌دانم چه قصدی و چه دستی در کار بود که اجرا نگردید، بلکه کارهایی کردند و حرف‌هایی زدند که مخالف توافق و قرارداد بود. لذا، به جناب آقای مهندس بازرگان تلگراف کردم و مراتب را به اطلاع رساندم و از خود سلب مسئولیت نمودم. ایشان جواب تلگراف را دادند و اعلام داشتند که قرار به قوت خود باقی است و هیچ تخلفی نخواهد شد، اما مع‌الأسف نقشه‌های دور از عقل و حزم که حاکی از عدم شناخت صحیح منطقه است، تبریز را به خاک و خون کشید. پس از این فاجعه و مصیبت، هیچ مناسبتی نمی‌بینم که در جریانات تبریز دخالت کنم و چنان‌که به آقای مهندس بازرگان، طی تلگراف، اعلام داشته‌ام، تمام مسئولیت‌ها و عواقب وخیم به عهده خود آقایان است و دیگر دخالت این‌جانب به هیچ‌وجه موردی ندارد.

و اما در خصوص حزب خلق مسلمانان

این حزب حزبی است مستقل و من اکثر افراد مؤسس آن را می‌شناسم؛ مردمانی مسلمان و معتقد هستند. انحلال یا ابقاء آن نیز به عهده خود حزب است و اعضای آن گویا بین دو تا سه میلیون نفر می‌باشند. خود باید تصمیم بگیرند.

و امیدوارم مملکت این‌همه امپریالیست و صهیونیست نداشته باشد!

و نکته‌ای را که در اینجا باید به شما آقایان محترم بگویم این است که با روش موجود حکومت، احتیاجی به انحلال حزب از طرف مؤسسين آن نیست، بلکه حکومت خود همه احزاب را با مارک آمریکایی و صهیونیستی و ضد اسلامی منحل خواهد ساخت. لذا، از این بابت نگرانی نداشته باشید.

آقایان محترم! نسبت دادن به امپریالیزم و صهیونیزم و عوامل دیگر را با در دست داشتن وسایل ارتباط جمعی، درباره هرکس و هر گروهی می‌توان به سهولت انجام داد، اما شهادت بر حق و عدل کار بسیار دشواری است.

در پایان، امیدوارم که حقایق آن‌طور که هست، در نظرتان منعکس شده و شهادت ابراز آن را داشته باشید!

خداوند متعال همه مشکلات و معضلات را با عنایت خاصه خود مرتفع فرماید و واقع‌بینی و حق و انصاف را در میان مسلمانان برقرار سازد.

والسلام علیکم و رحمت‌الله

۲۰ محرم الحرام ۱۴۰۰

آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری در چند سخنرانی مختصر در خانه بیرونی خودشان، در اواخر آذرماه و اوایل دی‌ماه ۱۳۵۸، ایراد فرمودند که در آن‌ها، ضمن دعوت مردم به حفظ آرامش، از اجازه ندادن متصدیان به پاسخ‌گویی به باران تهمت و افترا سخن به میان آوردند و جمله دو سال قبل خود را که در مسجد اعظم، خطاب به رژیم قبلی فرموده بودند، تکرار کردند و بیان داشتند:

شما به ما تهمت می‌زنید، علیه ما و دوستان ما هر چه می‌خواهید می‌نویسید و پخش می‌کنید، اما به ما اجازه نمی‌دهید که "آخ" هم بگوییم. آخر ما چه گناهی کرده‌ایم که مستحق این‌همه تهمت و افترا شده‌ایم؟ من همان فردی هستم که چند ماه قبل بوده‌ام. تنها چیزی که اتفاق افتاده، طبق وظیفه شرعی، نظر خود را پیرامون قانون اساسی گفته‌ام. آخر این‌گونه برخورد و سلب آزادی بیان و اجازه ندادن به یک مرجع که بتواند نظرش را اظهار نماید، این چیزی است که ما علیه آن مبارزه کرده‌ایم.

### مواضع و واکنش‌های گروه‌های سیاسی آن روز

در مورد سکوت همگانی نسبت به این جنبش عظیم دلایل متعددی وجود دارد. وجه غالب در این جنبش مخالفت با ولایت‌فقیه بود و بعدازآنکه نظام ولایت‌فقیه بمردم ایران تحمیل شد دیگر در داخل نمی‌شد راجع به آن صحبت کرد زیرا هرگونه اظهارنظر در مورد آن به مخالفت با ولایت‌فقیه تعبیر می‌شد و

کسی حاضر نمی‌شد ریسک بکند. در آن زمان اصل ۱۱۰ قانون اساسی در مورد اختیارات ولی فقیه بود.

البته موارد استثنائی وجود دارد از جمله ابراهیم یزدی که در آن دوره وزیر خارجه بود بعداً در کتاب خاطرات دوران وزارتش به جنبش طرفداران شریعتمداری اشاره می‌کند ولی مهدی بازرگان که خود آذربایجانی و نخست‌وزیر دولت انقلاب بود در کتاب «انقلاب ایران در دو مرحله» مطلقاً نامی از این جنبش نمی‌برد؛ اولاً به خاطر نقش بسیار غلطی که شخصاً نسبت به جنبش داشت و ثانیاً بعد از واقعه از آیت اله شریعتمداری فوق‌العاده شرمنده بود.

بسیاری از روحانیون نیز مخالف سرکوب نظامی جنبش و توهین به آیت اله شریعتمداری بودند و حتی بارها در جلسات هیئت دولت طی سی سال گذشته مسئله حزب خلق مسلمان و جنبش طرفداران شریعتمداری در آذربایجان مطرح‌شده و نسبت به بی‌احترامی به مرجعی که میلیون‌ها پیرو داشت اظهار پشیمانی شده است.

تمام گروه‌ها و احزاب کمونیست همگی علیه حزب خلق مسلمان و شخص آیت اله شریعتمداری موضع‌گیری کردند. گروه‌های چپ به‌ویژه حزب توده و فدائیان خلق (در آن زمان انشعاب اقلیت و اکثریت صورت نگرفته بود) به خاطر حمایت از خط ضد امپریالیستی آیت اله خمینی از حکومت حمایت می‌کردند و نیز به خاطر مبارزه با سرمایه‌داران، علیه جنبش طرفداران شریعتمداری و حزب خلق

مسلمان موضع گرفتند. فقط قسمت کوچکی از سازمان فدائیان خلق بنام شاخه اشرف دهقانی از این جنبش پشتیبانی کرد.

مجاهدین خلق در جریان جنبش طرفداران شریعتمداری با تمام توانشان از رهبری آیت اله خمینی دفاع می‌کردند و مستقیماً رو درروی حزب خلق مسلمان بودند. متأسفانه رهبری مجاهدین به انتقاد از خود معتقد نیست و هرگز از اشتباهات خودش انتقاد نکرده است و به این سنت ناپسند ایرانی که انتقاد از خود را بهانه دادن به دست دشمن می‌داند پایبند مانده است. رهبران مجاهدین به بدنه نیروی طرفدار خلق مسلمان چشم دوخته بودند ولی طولی نکشید که خودشان قربانی انحصارطلبان شدند.

جریانات پان ایرانیست نظیر جبهه ملی نیز به خاطر باور ایدئولوژیک خود از سرکوبی جنبش‌های ملی غیر فارس خوشحال می‌شوند و در مورد جنبش طرفداران شریعتمداری سکوتشان قابل‌درک است.

### ماهیت واقعی جنبش خلق مسلمان

ماشاءالله رزمی در پاسخ سؤال سایت اؤیرنجی درزمینه ماهیت ملی جنبش خلق مسلمان چنین می‌گوید:

اؤیرنجی - به نظر شما جنبش طرفداران شریعتمداری و به‌ویژه خود حزب خلق مسلمان را می‌توان در رده جنبش‌های ملی آزراییجان رده‌بندی کرد؟

تعلق ملی یک جنبش مانند تعلق خانوادگی افراد است؛ هیچ کس پدر و مادر خود را خودش انتخاب نمی کند و مسئله خانواده و زادگاه خارج از اراده انسان است. جنبش های ملی نیز با محل پیدایش خویش و شعارهایی که مطرح می کنند جنبش ملی نامیده می شوند و حتی اگر جنبشی در یک منطقه هیچ گونه شعار منطقه ای مطرح نکند و صرفاً شعارهای عام مانند آزادی و برابری و نان و مسکن بخواهد بازهم بنام ملت ساکن در همان منطقه شناخته می شود و از مبارزات تاریخی و ملی همان ملت به حساب می آید. جنبش طرفداران شریعتمداری که محتوای ملی پررنگی نیز دارد و اگر هم در خارج از آذربایجان نیرو و هوادار داشت بازهم آن هواداران از آذربایجانی های مقیم در خارج از خاک تاریخی آذربایجان بودند؛ در مشهد، قم و شاه عبدالعظیم این آذربایجانی ها بودند که مقلد آیت اله شریعتمداری بودند و به حزب خلق مسلمان پیوسته بودند. شروع حرکت در مخالفت با اختیارات نامحدود ولی فقیه بود که از افتخارات مردم آذربایجان محسوب می شود ولی هرچه جنبش پیش می رفت و رادیکالتر می شد شعارهای ملی پررنگ تر می شدند. از همان اول یکی از شعارها این بود که مسئولین آذربایجان باید از اهالی محل و با تأیید آیت اله شریعتمداری انتخاب شوند. خود آیت اله طرفدار انجمن های ایالتی و ولایتی بود و کانون مبارزه نیز در شهر تبریز قرار داشت که پایتخت تاریخی آذربایجان است. یکی از شعارهای تظاهرات که با مارش نظامی و قدم رو جمعیت به زبان ترکی خوانده می شد این شعار بود:

آذربایجان قهرمان لاری

چوخ وئریب بئله امتحانلاری

جمهوری اسلام اولسون برقرار

رهبریمیز مرجعیمیز شریعتمدار

### ترکیب هواداران و رهبران جنبش

جنبش طرفداران شریعتمداری یک حرکت توده‌ای بود و رهبران شناخته‌شده و ناشناخته متعددی داشت. خود آیت اله حلقه واسط گرایش‌های موجود در جنبش بود که خواهان اجرای قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. زبان جنبش ترکی بود و شعارها و خواسته‌ها به زبان ترکی مطرح می‌شد. همه آذربایجانی بودند و ملی بودنشان آن قدر روشن بود که کسی راجع به آن شک نمی‌کرد. بورژوازی ملی آذربایجان و بازار تبریز لوکوموتیو جنبش بود، به گذشته مبارزاتی آذربایجان متکی بودند و نمی‌خواستند شخصی در تهران قیام آن‌ها باشد. آیت اله خمینی و اطرافیانش نیز جنبش را قیام تبریزی‌ها می‌دانستند و به همین جهت قصد بمباران تبریز را داشتند؛ و عمداً می‌خواستند جنبش را به دست خود ترک‌ها سرکوب کنند و از افرادی چون آیت اله موسوی تبریزی و صادق خلخالی استفاده کردند. درعین حال در آن زمان هنوز جنگ سرد در جریان بود و جنبش‌های ملی مانند حالا در جلوی صحنه سیاست بین‌المللی

نبودند. در بیانیه‌ها از دولت خواسته می‌شد که هرچه به کردستان داده شده به آذربایجان نیز داده شود و منظور این بود که کردها در مذاکره با هیئت حس نیت که از تهران اعزام شده بود خواهان خودمختاری بودند و دولت می‌گفت که حاضر است به کردها «خودگردانی» بدهد. خودگردانی یا اوتوژستیون به معنی خودمختاری اداری است نه سیاسی.

آن عده از رهبران جنبش طرفداران شریعتمداری که لائیک و غیرمعمم بودند نظیر آقایان مهندس حسن شریعتمداری، مهندس توکلی و مهندس علیزاده و همفکرهای آنان افراد دموکرات ملی بودند و انگیزه‌های دموکراتیک ملی داشتند ولی شخصی مانند آیت اله سید یوسف حکم‌آبادی نماینده تام‌الاختیار شریعتمداری در آذربایجان تنها تعلق ملی داشتند و بیشتر به اسلامی بودن جنبش فکر می‌کردند، اما آیت اله سعیدی و آیت اله ایرانی علناً مدافع خواسته‌های ملت آذربایجان بودند. به‌غیراز این‌گونه رهبران اکثریت رهبران و سازمان‌گران مردمی جنبش عرق ملی قوی داشتند ولی متأسفانه ایده‌هایشان تئوریزه نشده بود، شعارها را آن‌ها می‌ساختند و همه شعارها رنگ و بوی ملی داشتند. در آن دوره جنبش‌های ملی نظیر کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن، جبهه دموکراتیک خلق اهواز، جبهه آزادی‌بخش خلق بلوچ، کومله و حزب دموکرات کردستان جریانات لائیک و چپ بودند و روشنفکران آن روز فکر می‌کردند که اگر جنبشی مذهبی باشد دیگر نمی‌تواند ملی باشد. این درک اشتباه به دلیل عدم اطلاع از محتوای جنبش ملی طرفداران شریعتمداری بود. جنبشی به آن عظمت در یک جامعه مذهبی نمی‌توانست رنگ مذهب نداشته



باشد به‌ویژه که در اوایل انقلاب هنوز اکثریت مردم نسبت به مذهب و روحانیت خوش‌بین بودند و حکومت مذهبی و تلفیق دین و دولت چهره واقعی و عقب‌مانده خود را نشان نداده بود و خود آیت اله شریعتمداری نیز مرجع تقلید مردم بود، پنج میلیون آذربایجانی که فریاد می‌زدند:

«قم سنه زندادیر شریعتمدار، جان سنه قربان دیر شریعتمدار»

و یا

«آیت اله هه بو ناچیز جانی قربان ائیلریک،

گر اونا توهین اولادنیانی ویران ائیلریک»

شخص آیت اله شریعتمداری در دوره ملی شدن صنعت نفت از مصدق حمایت کرده بود و مسئله ملی را در ابعاد گوناگون آن خوب می‌شناخت اما حاضر نبود از خودمختاری حرف بزند و بیشتر به انجمن‌های ایالتی و ولایتی تأکید می‌کرد که اگر درست اجرا شود خودمختاری کامل است. آیت اله مثل همه آیات عظام بیشتر مدافع اتحاد تمام مسلمین بود و نمی‌خواست به ایجاد جدائی در میان مسلمانان متهم شود. ایشان نه‌تنها در سراسر ایران بلکه در میان شیعیان کشورهای همسایه و حتی شیعیان پاکستان طرفداران زیادی داشت و می‌کوشید سخنگوی همه مریدانش باشد.

## آنچه ناگفته باقی ماند

از مدت‌ها پیش در نظر داشتم جمع‌بندی و تحلیلی بر وقایع آذربایجان و جنبش خلق مسلمان داشته باشم منتها امکانات و منابع لازم را هرگز نتوانستم پیدا کنم منابع حکومتی متأسفانه مثل اغلب موارد پر از شعار و تحلیل‌های یک‌طرفه می‌باشند. منابع و کتاب‌های دیگر نیز به‌سادگی قابل‌دسترسی نیست. لذا در تهیه این مقاله صرفاً از منابع اینترنتی استفاده شده است.

### حسن شریعتمداری

در همین راستا سؤالاتی از آقای مهندس شریعتمداری پرسیده شد که متأسفانه به دلایلی پاسخ دریافت نگردید. لذا متن کامل این سؤالات در اینجا درج می‌گردد به امید آنکه ایشان و یا دوستان دیگری که این اطلاعات دسترسی دارند روزی آن را در اختیار ما قرار بدهند.

ابتدا بفرمایید هدف و اساسنامه حزب خلق مسلمان چه بود و چه نسبتی با حق حاکمیت ملی آذربایجانی‌ها داشت؟

لطفاً بفرمایید حضرت آقا ابوی مرحوم به چه نسبت بر امور حزب خلق مسلمان نظارت داشتند؟

آقای مهندس شما یکی از برپاکنندگان حزب خلق مسلمان بودید و قطعاً مشرف بر امور تشکیلاتی این حزب. لطفاً در مورد نحوه شکل‌گیری و موانع

پیش پای این حزب در تبریز و اورمیه به عنوان شهر دوم آذربایجان و منابع مالی حزب توضیحات لازم را بفرمایید؟

آقای مهندس حتماً به یاد دارید که مرحوم جناب آقای فوزی از علماء درجه اول اورمیه که فردی خیر و مورد وثوق حضرت آیت الله شریعتمداری و قاطبه اهالی استان بودند نماینده آقا در آذربایجان غربی بودند آیا ایشان در امور حزب خلق مسلمان شاخه اورمیه نقشی داشتند یا خیر؟ و اساساً حزب خلق مسلمان در اورمیه چگونه و توسط چه اشخاصی اداره می‌شد؟

جناب مهندس، من و اکثر خوانندگان این وبلاگ در آن ایام در سنین نوجوانی بوده و یا اصولاً در سنی نبودیم که در جریان مسائل سیاسی باشیم، لطفاً در مورد نحوه برخورد و سرکوب انجام شده و نیروهای سرکوبگر، ایادی و مخالفین آذربایجانی حزب خلق مسلمان و آمار تقریبی شهدا در تبریز، اورمیه و سایر شهرهای آذربایجان اطلاعاتی را در اختیار خوانندگان ما قرار دهید.

آقای مهندس برای اینکه کمی از فضا و جو غم‌آلود آن زمان خارج شویم و در واقع تمدد اعصابی برای ادامه گفتگو داشته باشیم لطفاً کمی از سابقه خانوادگی‌تان، نحوه اداره کرد امور مالی حضرت آقا و نهادها و بنگاه‌های خیریه مورد اداره ایشان اطلاعاتی در اختیار ما بگذارید؟

جناب آقای مهندس شریعتمداری، برگردیم به مسیر اولیه سؤالاتمان. بعد از برخورد سخت با مردم آذربایجان و سرانجام قیام خونین ملی حزب خلق

مسلمان شما و سایر سران و فعالان حزب چگونه و تحت چه شرایطی از کشور خارج شدید و چه بر سر اهل بیت ابوی مرحوم شما آمد؟

به‌عنوان آخرین سؤال و با تشکر از قبول زحمات حضرت عالی لطفاً بفرمایید آیا حزب خلق مسلمان در تبعید به فعالیت خود ادامه می‌دهد یا خیر؟ و اگر ادامه می‌دهد اهداف و رئوس مبارزاتی این حزب چیست؟

ضمیمه (۱)

فایل پی‌دی‌اف مقاله تحقیقی واقعیت خلق مسلمان چه بود در قسمت دانلود کنید وبلاگ قاراقاشقا و اورمو آذربایجانین قلبیدیر آماده دانلود است. این مقاله در سایت‌های مختلف آذربایجانی منتشر و با اقبال عمومی دوستداران مباحث تاریخی مواجه شده است. با مراجعه به لینک زیر نیز می‌توانید فرمت پی‌دی‌اف این مقاله را دانلود کنید.

[http://www.4shared.com/document/ENg\\_zuM\\_/xelq\\_muselman.html](http://www.4shared.com/document/ENg_zuM_/xelq_muselman.html)

ضمیمه (۲)

پرونده‌ی حصر چهارساله‌ی آیت‌الله شریعتمداری - محسن کدیور

<http://kadivar.com/wp-content/uploads/2013/12/Ayatollah-Shariatmadari-.pdf>

ضمیمه (۳)

انتشار فیلم اعتراضات تبریز در واقعه خلق مسلمان

## مجموعه مقالات تایماز اورمولو

یکی از فرازهای پنهان و در محاق مانده تاریخ معاصر آذربایجان واقعه برخورد با حزب خلق مسلمان و رفتاری بود که با مرحوم آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری انجام شد. نگارنده (اورمولو تایماز) طی سلسله مقالاتی با عنوان واقعیت حرکت خلق مسلمان چه بود؟ سعی کردم به‌اندازه توان خودم به موضوع بپردازم. دوستان می‌توانند از قسمت دانلود کنید این وبلاگ و وبلاگ اورمو آذربایجانین قلبیدیر مقاله مزبور را دانلود و نسخه پی‌دی‌اف آن را در اختیار داشته باشند.

اخیراً فیلم کوتاهی در مورد حوادث روی‌داده در سال ۱۳۵۸ در صفحه‌ی یوتیوب منتشر شده است که اشاره به خواسته‌های به‌حق آذربایجانیان در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب دارد. در این فیلم کوتاه که مربوط به گزارش اخبار ایران از شبکه ان بی سی است، گزارشگر تلویزیون ان بی سی آمریکا در سال ۱۳۵۸ (۱۹۸۰ میلادی) از تبریز گزارش می‌دهد که مردم ترک آذربایجان که از طرفداران آیت‌الله شریعتمداری می‌باشند ضمن مخالفت با آیت‌الله خمینی خواهان خودمختاری هستند اما حکومت مرکزی ایران چنین اجازه‌ای را به آن‌ها نمی‌دهد. فیلم مربوط به این گزارش را می‌توانید در زیر مشاهده کنید.

[http://www.youtube.com/watch?v=Gx1dPE-W9A&feature=player\\_embedded](http://www.youtube.com/watch?v=Gx1dPE-W9A&feature=player_embedded)

گردآوری و تنظیم: تایماز اورمولو (طاهر محامی) خرداد یک هزار و سیصد و هشتاد و نه شمسی